

An Affiliated Organization of
JEWISH FEDERATION COUNCIL
OF GREATER LOS ANGELES



چشم انداز®

CHASHM ANDAAZ®

No. 124 Oct.,November 2005 ۵۷۶۶ حشوان و کیسلو ۱۳۸۴ آذر/دی ۱۲۴ شماره

IRANIAN JEWISH CHRONICLE

$3.00

کیترینگ گلت کاشر شادی

SASON CATERING

WWW.SASONCATERING.COM

(310) 659-5982 TEL.

کیترینگ گلت کاشر **شادی** زیر نظر رابنوت ایرانی و امریکایی یا زیر نظر هر
مقام مذهبی که شما معرفی نمایید از مهمانان شما پذیرائی می نماید.
کیترینگ گلت کاشر **شادی** مورد تأیید همگان



8626

West Pico

Boulevard

Los Angeles,

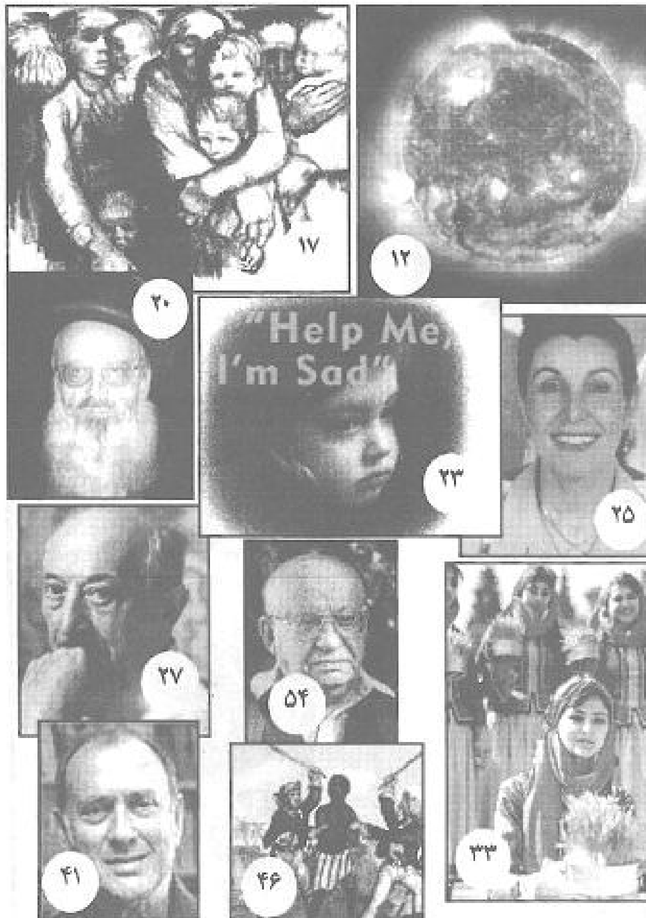
California

90035

Fax

(310) 360-0138

در این شماره می‌خوانید



Published by: IRANIAN-AMERICAN JEWISH ASSOCIATION
P.O. BOX 3074
BEVERLY HILLS CA 90212-9879

سردبیر: داریوش فاخری
با همکاری: پروفسور امنون نتصر - ایرج فرنوش - آلبرت دانش‌راد - دکتر ناهید پیرنظر اُبرمن - شهره نوفر - مهندس مسعود ترمه‌چی - دکتر موسی میکائیل - دکتر ابراهیم میکائیل - ژوزف مبصری - سعید بنایان - منیژه یوملوبیان - مهندس آشر آرام‌نیا.
مدیر داخلی: لیلی کاهن روابط عمومی: عاشر آرام‌نیا تایپ و صفحه‌آرائی: مینو حمودوت ۶۹۶۳-۶۶۶(۳۱۰)
با همیاری: اختر برلوا، سعید بنایان، فریدون فولادی و شهرام سیمان

چشم‌انداز نشریه‌ایست برای بازتاب افکار و دست‌آوردهای یهودیان دنیا، هدف ما روشنگری واقعیت یهودیت، مسایل، آرزوها و امید یهودیان، مبارزه با نژادپرستی و همراهی با هدف‌های بشر دوستانه انسان‌های جهان می‌باشد.

نظرهای نویسندگان، متعلق به آنان است و لزوماً بازتاب دیدگاه چشم انداز نیست. چشم‌انداز، در انتخاب مقاله‌های رسیده آزاد است و درستی و نادرستی مندرجات آگهی‌ها، به عهده‌ی صاحبانشان است. نوشته‌ها و عکس‌های رسیده، بازپس فرستاده نمی‌شوند. نامه‌های بدون نام و نشانی، قابل استفاده نخواهد بود. در صورت تمایل، از مقالات شما، با امضاء محفوظ، تحت حمایت قوانین آمریکا استفاده می‌شود.

شماره تلفن و فکس سازمان سیامک:

تلفن: ۹۸۴۶-۸۴۳(۳۱۰) فکس: ۹۲۶۶-۸۴۳(۳۱۰)

P.O. Box 3074, Beverly Hills, CA 90212



نوشته: داریوش فاخری

در جستجوی چه بودیم که به اینجا رسیده ایم؟

عاقبت مصر منم

هزار باده ناخورده در رگ تاک است

در طی سفر اخیرم به شمال کالیفرنیا، دوست عزیزی، شماره ۱۳ نشریه **"بیداری"** را به من داد و مقاله ای را پیش رویم گذاشت که نویسنده ای به نام **"رابرت گرین"** تحت عنوان **مذهب انسانیت** نوشته بود. در بالای این مقاله نوشته شده بود "یک جمله از این سخنان را در هیچ کتاب مذهبی نمی بینید." دوستم پرسید که آیا براستی چنین است؟ پس از خواندن مقاله به او گفتم نه. من تمامی آرزوهای این نویسنده را در تعالیم یهود میبینم. نویسنده راه زندگی ایده‌آل یهودی را دارد آرزو میکند. از من خواهش کرد که مثالهایی از این دست را برایش بفرستم. ماحصل این کوشش مقاله ای است که در زیر می خوانید. در کنار این مقاله متن کامل این نوشته نشریه بیداری را نیز می بینید.

همان طور که ملاحظه میکنید آقای رابرت گرین را آزاد اندیش آمریکایی لقب داده اند. تا آنجایی که من از آموزه های یهودیت اطلاع دارم، وابستگی و اعتقاد من دلیل آزاد نیاندیشیدن من نیست و یهودیت مروّج آزادی اندیشی است. بزرگترین هدیه خداوند به انسان، حق اختیار است.

نویسنده این نوشته همچنین میگوید: **"بگذارید به نام آدم (انسان)**

AWAKENING

علم و مذهب دشمن یکدیگرند. پیشرفت علم بطور طبیعی مذهب را تضعیف می‌کند و به ازمیان رفتن مذهب می انجامد

بیداری

نشریه‌ی کانون فرهنگی خرافه زدایی

شماره ۱۳ - سال سوّم شهریور ۲۷۱۳ ایرانی

سپتامبر ۲۰۰۵ میلادی ۱۳۸۴ تازی

بهای بیداری در صفحه‌ی آخر

نسل جوان کلیمی و مسلمان آگاه‌تر از جوانان سایر ادیان به دین خرافی اجداد خود پشت کرده‌اند تا دنیای بهتری بسازند

ایران در آتش بنیادگرایی می‌سوزد، ایرانیان درون کشور در زندان اسلام و شکنجه گران مسلمان گرفتار شده‌اند. بی تفاوتی اکثریت ایرانیان خارج از کشور در باره‌ی آنچه اسلام بر سر ایران آورده باعث ناامیدی مردم و سبب خوشحالی بربرهای حاکم شده بر ایران است. نسل با این سرشکستگی و بدنامی تاریخی را تا به کجا می خواهد تحمل کند

رابرت گرین - اینگرسول

آزاد اندیش امریکائی

مذهب انسانیت

«یک جمله از این سخنان را در هیچ کتاب مذهبی نمی بینید»

بگذارید به‌نام آدم زندگی کنیم، بگذارید آنانی را که در جستجوی حقیقت طبیعت بودند و هرگز انسان های مشابه خود را اعدام نکردند، به یاد بیاوریم. ستاره شناسان و شیمی دان‌ها هرگز زنجیر آهنین بهم نبافتند، هرگز حفره تاریک زندان نساختند، زمین شناسان هرگز ابزاری برای شکنجه و آزار ابداع نکردند، فیلسوفان تئوری‌های خود را با سوزاندن همسایگانشان به‌مردم ارائه ندادند.

باور من براین است که بایستی به آنچه در اطراف می‌گذرد توجه دیگری بکنیم، سئوال کنیم تا بطریقی بعضی ناشکفته ها شکافته شوند. برای من مهم نیست که خدا وجود دارد یانه. اهمیت در این است که من وجود دارم. و مهم است که تا زنده هستم شاد زیست کنم، بنابراین بهتراست توجهم را برای یافتن راه شادزیستن بکار ببرم، نه یافتن راز کهکشانها و جهان لایتناهی.

ما بنیان و اساس معبد بزرگ آینده را برپا میداریم، نه معبد خدایان متعدد را، ما هر کار کوچکی از دستمان برمیآید می‌کنیم تا با شتاب هرچه تمامتر آن روزهایی را در جامعه ببینیم که میلیونر و گدا تولید نشود، ولع تنبلی و سستی و همچنین گرسنگی صنعتی توسعه نیابد.

انسانیت بزرگترین مذهب است و هیچ خدایی نمی تواند انسان‌ها را در یک دنیای دیگر به جهم رهنمون گردد، در حالیکه در این دنیا یک بهشت کوچک درست کرده است.

خدا نمی تواند انسان را بدبخت و بینوا کند در حالیکه آن شخص کس دیگری را شاد کرده باشد. اگر قرار است ظلم و بد رفتاری برچیده شود انسان ها باید برای تحقق آن کمر همت ببندند. اگر حقیقت تازه‌ای بایستی آشکار شود، اگر به گرسنگان بایستی غذا داده شود و برهنگان لباس بر تن کنند، و بی دفاع ها حمایت شوند و موهوم پرستی و خرافات از مغزها رانده شود، و در نهایت اگر حقیقت آشکار و پیروز شود، همه این ها باید کار انسان باشد، پیروزی های آینده بایستی توسط مردمان بدست آیند.

خواندن انجیل (و هر کتاب آسمانی!) انسان را از سرمای شدید زمستان محفوظ نخواهد داشت. برای جلوگیری از فقر یک شخص در زمین ارزش میلیون ها موعظه و نیایش را دارد. من ترجیح میدهم به آمال و آرزوهای انسان بیشتر اعتماد و تکیه کنم، به ذکاوت، هوشیاری به قلب و مغز مردمان تا به چیز دیگر. دست های زمینیان بی ثمر بسوی بهشت دراز شده است، شواهدی در دست نیست که خدا در امور انسان‌ها دخالت نموده است. کشتی شکستگان، زندانیان بیهوده رو به خدا گریه و زاری می‌کنند، دنیا به چرخش خود ادامه میدهد، سرما یخ تولید می‌کند، آتش میسوزاند و دعاها در لب ها خشک می‌شوند.

اگر حقوق یک انسان تحقیر شده و در خفت نگاهداشته شود حقوق همه در خطر قرار می‌گیرد، با بکار گیری تبعیض تحقیر قانون را دامن زده‌ایم و تخم وحشیگری و جنایت را پاشیده‌ایم ما موظف نیستیم در مقابل کسانی که تصور می‌کنند وظیفه شان اینست تا زندگی دیگران را از آنان بگیرند آرام نشسته و کشته شدن را بپذیریم.

در خود بیداری را بوجود آورید تا با افکار خوش به آرمان و کمال مطلوبی در ادراک خود برسید. دانشتان را تا بدانجا بالا ببرید که بار سنگین را از ضعیفان برکنار کنید تا از حق و داد دفاع کنید، این است نیایش و پرستش واقعی.

من به‌عشق به کاشانه، به مهربانی و انسانیت باور دارم، من به همیاری، دوستی، خوشرویی به‌شادی همسر و فرزندان باور دارم، من به آزادی اندیشه، به‌حق دیگران به‌دلیل، به‌تجربه باور دارم، امید واثق من شامل همه بشریت می‌شود، امیدوارم هرنوع نیکی برکسی شامل می‌شود، شامل همه مردمان بشود بالاتر از همه من به آزادی ایمان دارم.

مذهب انسان ها را متمدن نکرده است، انسان ها مذاهب را بصورت متمدن درآورده‌اند.

هرگز هیچ انسانی نتوانسته دریابد خدا وجود دارد یا خیر. مذهب و سیرت اخلاقی هیچ مرز مشترکی ندارند هرآنچه که مذهب نام دارد خرافات و موهوماتی بیش نیست.

مفهوم حقیقی مذهب یعنی دادگستری، یعنی دادن حق به دیگران در مورد هرآنچه که بخود روا میداریم، مذهب واقعی یعنی ابراز وظیفه یک انسان نسبت به‌انسان دیگر، سیر کردن گرسنه پوشاندن برهنه، دفاع از بیگناهان.

من دنیا را قربانی فردی که از او چیزی نمیدانم نخواهم کرد! من در این دنیا با ترس و واهمه زندگی نخواهم کرد، من محصول افکارم را درو خواهم کرد هر قدر که ضعیف و کوچک باشد.

اصرار میورزم، شادی آخرین کلام است، تقویٰ و پاکدامنی به این معنی است که اشک را از صورت دیگری پاک کنید. مفید بودن بالاترین نوع عبادت است. من به ماوراءالطبیعه، اسطوره ها و سرّ و معما اهمیت نمیدهم، کردار نیک بهترین نیایش است، زندگی که زندگی شود بهترین مذهب است، انسان مفید بهترین مردم است، من به دروغ کمترین احترامی ندارم، هیچ چیز نمی تواند به اندازه یک خانه و خانواده مقدس باشد، هیچ چیز نمی تواند جای یک قلب پاک را بگیرد. کیش من این است، تنها شادی خوب است و راه شادزیستن، شاد کردن دیگران است.

مترجم ح - ک

زندگی کنیم". به سراسر تاریخ نگاه کنید و در دوران معاصر به کمونیسم، که این کار را کرد، نتیجه چه بود؟ بدبختی، فلاکت، کشتار، زندانهای گولاک و ورشکستگی فکری و ایدئولوژی.

یهودیت دینی را به جهان داد که انسان محور آن است و به خداوند رسیدن و چون او بودن نقطه تکامل آن. آن گونه که **ربای جاناتان ساکس**، ربای اعظم پیشین انگلستان گفته بود: **تورات، کتاب تاریخ قصه بشر درباره خداوند نیست، بلکه برعکس، خدای در جستجوی انسان است.**

در این نوشته می خوانیم که **اهمیت زندگی در این است که من وجود دارم و مهم است که تا زنده هستم شاد زیست کنم و یافتن راه شاد زیست کردن.**

خالی از اینکه این نوع زندگی شبیه زندگی کردن یک حیوان هم میتواند باشد، امّا از آنجا که انسان به تنهایی زندگی نمیکند و در درون جامعه ای با دیگر افراد و اشیاء فضا و مکان و زمان را شریک است، پس ملزوم به رعایت برخی از قوانین و محدوده هایی است که این زندگی ایده‌آل و لذتهای شخصی او باعث خدشه وارد کردن به حق و حقوق دیگران نشود و همانطور که خود آقای رابرت گرین بعداً نوشته اند بازده زندگی ایشان و کسانی چون ایشان به دیگران نیز کمک باید برساند.

سئوال اینجاست که آیا این محدوده ها را که همه در موهبات و لذائذ زندگی شریک بوده و به حق یکدیگر تجاوز نکنند و یار و غمخوار یکدیگر باشند را چه کسی تعیین خواهد کرد؟

قانون سکولار جامعه؟ آیا منصفانه نیست بپرسیم که این قانون از کجا سرچشمه گرفته؟ آیا قوانینی که توسط جوامعی که پایه اخلاقی الهی نداشته و در طول تاریخ برقرار و پی ریزی شده اند نتایج زیانباری نداشته اند؟ امروزه وقتی به آنها نگاه میکنیم به پوچ و باطل بودن آنها نمی خندیم و آرزو نمی کنیم که ای کاش این قوانین وجود نداشتند؟ از قوانین برده داری و مجازاتهای امور شخصیه و حالیه گذشته تا قوانین بی پایه امروزی نظیر اینکه دزد مسلحی شبانه به خانه من وارد میشود که امکان آنکه من توسط او کشته بشوم وجود دارد. چون شب است و تاریکی، پایش به چیزی میخورد و از پلکان سرازیر میشود و پایش میشکند. این دزد میتواند مرا Sue کند!؟

برای من شکی نیست که نویسندگان و دست اندر کاران نشریه بیداری

افرادی خوش قلب و تحصیلکرده اند که در برابر بازده واقعه تاریخی ای سهمگین در ایران با نتایجی که قبول آن برای هر انسان پاک طینتی دردآور است، روبرو هستند. من به عنوان یک انسان و یک یهودی در طول تاریخ با چنین ناباورانه هایی بسیار روبرو بوده ام. در چنین مواردی به جستجو پرداخته ام و به شک رسیده ام. به دروازه جواب. به در شکی دیگر رسیده ام و باز به جوابی دیگر و آنسان که حاسیدی پر شور، و عارفی شیدا میرسد به آخرین دروازه شک و سئوال میرسم. با ترسی بی امان، دلهره ای نفس گیر و ابهتی بی وصف در دلم و روبرویم به آخرین در، برای جواب چرای انسان چشم دوخته ام. عالم و معلم یهودیت همیشه به راهروانی از این دست گفته است: از چه میترسی؟ خوب نگاه کن در کنار بی نهایت عدم، بی نهایت ایمان است. دست مرا بگیر بگذار با هم از در دروازه پنجاهم رد شویم. با او که رد میشوی، شیرینی رسیدن به وصل است. من یهودی یاد گرفته ام، شک که میکنم به جستجو برسم و نه انتقام یا انهدام.

من باور میکنم که تمام آن اناالحق زدنهای حسین بن منصور حلاج ها، تن و بال خسته مرغان در پی سیمرغ **منطق الطیر**، نفس عارفها و پاکیزه انسانها در طی خلسه ها و شورها، یعنی خواستن و در پی آن جستن است. گاه یافتن، گاه در میانه راه ماندن و گاه راه گم کردن ولی مسلماً متحول شدن است. و این درسی است که من از عرفان یهود گرفته ام. من هنوز در این جهان صحرا نوردم. هنوز مثل ابراهیم، هنوز مثل موسی، هنوز فکر میکنم فردا روز بهتری است و من میتوانم آن را بهتر کنم. در جهانی که ناکامل است و من مقصر به تکامل نرسیدن آنم.

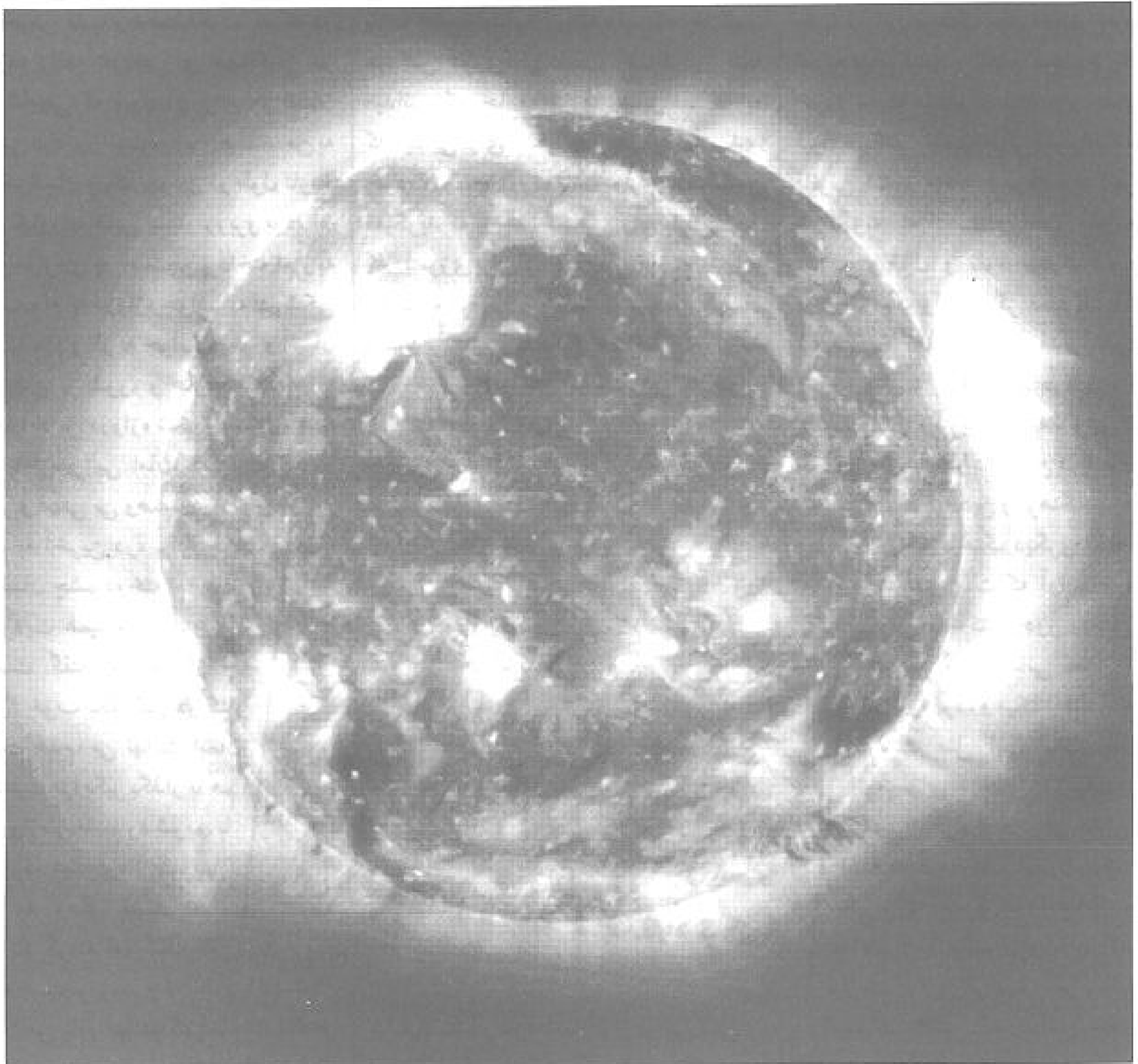
شکی نیست که همه ما در برابر بازده جامعه سکولار مانده ایم که چه کنیم. هر کس تئوری ای دارد و عملکردی. همه میدانیم که جامعه از ما میخواهد که به کاندیدایی رأی بدهیم تا وظیفه شهروندی خودمان را بجا آورده باشم. ولی جامعه به من نمیگوید که با چه احساسی رأی بدهم؟ باید که دلسوزی برای کمک به فقیر داشته باشیم یا کمک به مریض و سالمند کنم؟ من وجدان اجتماعی دارم و به قانون هم احترام میگذارم (قوانینی که شما نیز به خوبی

من باور میکنم که تمام آن اناالحق زدنهای حسین بن منصور حلاج ها، تن و بال خسته مرغان در پی سیمرغ منطق الطیر، نفس عارفها و پاکیزه انسانها در طی خلسه ها و شورها، یعنی خواستن و در پی آن جستن است. گاه یافتن، گاه در میانه راه ماندن و گاه راه گم کردن ولی مسلماً متحول شدن است. و این درسی است که من از عرفان یهود گرفته ام.

میدانید منشا و سرچشمه آن از قوانین الهی است). ولی شفقت اگر با وجدان همراه نباشد، جامعه قانون مند، قابل زیست نخواهد بود. به طور مثال به بسیاری از تمدنهای فراموش شده و ناشده نگاه کنید که قانون داشته اند ولی به خاطر عدم شفقت و مهر انسانیت به یکدیگر از بین رفته اند. داستان سودوم و گمورا در تورات، امپراطوری روم یا آلمان هیتلری از مثالهای بارز و زنده این نکته است.

مذهب من، به من خودآگاهی و وجدان شخصی ای میدهد که به دیگران مهر بورزم. یهودیت نه فقط گفتار و کردار نیک بلکه راه تحول شخصیت مرا نشانم میدهد، و چون در این فرهنگ حق اختیار به من داده شده، برده کلمه و کلام نمیشوم. با خدای خودم بحث میکنم و برده وار دستوری را قبول نمیکنم. قانون هرگز نمیتواند شفقت را قانونی کند و مردم را موظف به اجرای آن. همانگونه که دست‌آوردهای جامعه مثل قدرت و پول و نفوذ میتواندشخصی را محبوب کند ولی هرگز نمیتواند اگر خود شخص نخواهد پاکیزه و مقدّس شود. هیتلر قدرت داشت و پاپ هم در دوره او نفوذ داشت ولی بزرگترین فاجعه نابودی انسان بر انسان در دوره این دو اتفاق افتاد.

وقتی به دین و فرهنگ یهود و یا هر دین و فرهنگ دیگری نگاه میکنیم، شایسته است که آوازه خوان را از آواز جدا کنیم. دور ریختن یکباره دین به گناه کسانی که از آن سوء استفاده کرده و میکنند منصفانه نیست. درست مثل این است که تمامی اتومبیلهای جهان را دور بیاندازیم چون برخی از افراد از آن برای کشتن دیگران استفاده کرده اند. بدون آنکه در نظر بگیریم که اتومبیل ما را به خانه میرساند. به مادر، به معشوق و یا به کمک یک نیازمند. این فرضیه نیز قابل قبول نمیتواند باشد که تمامی خصومتهای انسانها و جنگهای جهان بر سر دین بوده است و به این خاطر باید دین از میان برداشته شود. کجای جنگ اسکندر و داریوش بر سر دین بود؟ آتیلا و چنگیز خان مروج چه دینی بوده اند؟ کورش بزرگ دین خود را به هیچ ملتی تحمیل نکرد؟ هیتلر هم در راه ترویج عقاید دین خود به نابودی دنیا برنخاست. دلیل قدرت طلبی، حرص و زیاده خواهی و جمع آوری مال بیشتر به نظر مناسب می‌آید که دلیل بسیاری از این جنگ و خصومتهای شخصی، خانوادگی و بین الملل بوده است. با این همه کمتر میبینیم که افراد ضد دین مقاله ای بنویسند و به عنوان نفر اول دست به



سوزاندن اسکناسها و اموال شخصی خود بزنند!! همین طور در مورد کشفیات علمی که با اخلاقیات همراه نبوده اند. زمانی که پزشکان آلمانی دست به جنایات غیر قابل تصوری به نام کشفیات علمی بر روی یهودیان میزدند، عمل شنیع آنان باعث از بین بردن تحقیقات پزشکی در جهان نشد و خدا را شکر که چنین نشد و تحقیقات علمی دیگر باعث بهبود زندگی بسیاری شده و می شود.

نه تمام یهودیان انسانهای خوب و پاکیزه ای هستند و نه تمام ربای های ما مقدّس و بی گناه اند. هرگز چنین نیست. **نحمونید**، یکی از بزرگان بنام یهودی میگوید که "میتوان شراب کاشر خورد و مست شد". **میمونید** یکی از تابناک ترین ستاره های علم یهودیت نیز میگوید: "شخصی میتواند تمام امور مذهبی را اجرا کند ولی بسیار از درجه والای انسان بودن دور باشد". اجرای صرف مراسم دینی، لزوماً انسان را والا نمیسازد.

آدم از لحاظ فیزیکی رشد میکند. مدارج مختلف احساسی را میپیماید و روحانیت خود را پیدا میکند و گسترش میبخشد. کلام و فکر را حیوان هم دارد. کلام تا هوشمندانه نشود و خرد جای دانستن تنها و گاه متأسفانه پندارهای ناشی از فقدان تحقیق را نگیرد روح نمیتواند تعالی پذیرد. پس یهودیت این را وظیفه من میداند که بپرسم و تحقیق کنم، تا بدانم و عمل کنم. در کتاب اندرز پدران میخوانیم: **"چه کسی عاقل است؟ کسی که از همه یاد بگیرد."** **اولین میشنا** در همین کتاب اندرز پدران میگوید: **"معلم باید به بیشترین شاگردانش بیاموزد که روی پای خودشان بایستند"**. در یهودیت، آموزش جابجایی اطلاعات نیست که اهمیت دارد بلکه دادن قدرت درک شخصی است تا از آن راه شخص به خودی خود و در قالب جامعه به خدا و انسان نزدیکتر شود.

بعل شم طوو پایه گذار جنبش

حاسیدی در توضیح این جمله ای که ما در دعاهایمان میگوییم: **"خدای من و خدای اجداد من"** مینویسد که اعتقاد به دین به سه صورت اتفاق میافتد. یا مادرزادی است، یا به خاطر واقعه ای سهمناک در زندگی شخصی و یا توسط جستجو و تحقیق. از دید او ادای این جمله یعنی اعتقادی است که توسط نگاهداری سنّت و جستجو و تحقیق فردی به دست آمده و این بهترین نوع اعتقاد است.

در قسمت راست بالای نشریه بیداری نوشته است که **"علم و مذهب دشمن یکدیگرند - پیشرفت علم به طور طبیعی مذهب را تضعیف میکند و به از میان رفتن مذهب میانجامد."** میتوانم به جرئت بگویم که ایمان یهودی، از دیدگاه من، بیانیه فقر منطق در آن نیست. اگر چه الزامی هم برای وجودش نیست تا مرا انسان بهتری کند.

آیا علم بهتر از مذهب است؟ آیا تمام محصولات به دست آمده از راه علم باعث بهتر بودن شرایط وجودی و شخص انسان شده اند؟ مطمئناً این جور نیست.

ولی در یهودیت علم و مذهب دشمن یکدیگر نیستند. به زندگی **میمونید** نگاه کنید. هم وزیر، هم پزشک و هم عالم دین بود. در کتاب **گمارا** میخوانیم که: **"منجم شدن یک میتصوا (عمل نیک) است. رامبام** میگوید: "انسان باید علوم طبیعی را بخواند تا عشق و ترسش به خداوند بیشتر شود" (عشق و ترس یعنی شگفتی و اعجاب). در مورد زمین و شبیه بودن آن به شکل توپ به تلمود میتواند مراجعه کرد. این زوهر کتاب عرفان یهودی است که میگوید: زمین مثل توپ دور خودش میچرخد. همیشه یک قسمتش بالا و قسمت دیگرش پائین است. اهالی مناطق مختلف بر اساس هوای منطقه رنگ پوستهای مختلفی دارند. یک قسمت جهان وقتی روز است، روشن و در قسمت دیگر تاریکی است. جایی در دنیا وجود دارد که در برخی از فصلها فقط روز روشن است و شب ندارند. (Zohar 11,10a)

تئوری **Big Bang** (انفجار عظیم)

در سال ۱۹۶۵ به دنیا معرفی شد. یهودیان در ۳۲۰۰ سال پیش در فصل پیدایش، اولین فصل تورات با آن آشنا شده بودند و از طریق زوهر، آن را شکافتند.

علمای فیزیک درباره **Big Bang** چنین توضیح میدهند: تمامی جهان در یک ظرف کوچک میکروسکوپی منقبض شده بود که منفجر شد. مقدار بی نهایتی از انرژی

بوجود آمده از این انفجار، تمام کهکشان منجمله سیستم منظومه شمسی ما را به وجود آورد. فیزیک امروزی و قوانین مربوط به آن از پیدایش کهکشانها که شروعش با انبساط آن ظرف کوچک توپ مانند شروع شد و به ابعاد فعلی رسید. آناً پس از این انفجار عظیم (Big Bang) فقط اجزاء عناصری مثل پروتون، نوترون، الکترون و بقیه و واکنش هسته ای در درجه چند بیلیونی حرارت اتفاق افتاد.

در یک آن بعد از آن، با گسترش و توسعه جهان، درجه حرارت به صدها میلیون درجه نزول کرد. از آن **لحظه** به بعد، اجزاء اولیه شروع به خلق فیزیک هسته ای کرده و از آن راه هسته ها پیدا شدند.

در حالی که جهان گسترش یافت، درجه حرارت به دهها هزار درجه حرارت رسید، اتم که در "فیزیک اتمی" خوانده میشود، بوجود آمد. زمانی که درجه به سطح ۲۰۰۰ رسید، ملکولها و اولین ترکیبات شیمیایی به دنیا آمدند. در درجه حرارت ۱۰۰ سانتی گراد، ملکول آب خلق شد. زمین جامد گشت و بیوشیمی و بیولوژی به دنیا آمدند. این خلاصه ای از تاریخ علم جهان است، از فیزیک به شیمی و بعد به بیولوژی.

پرفسور کاوه، رئیس دانشگاه بار ایلان در اسرائیل، میگوید که به طور خلاصه فیزیک فقط میتواند وجود جهان فیزیکی را در یک زمان بسیار بسیار کوچک و پس از **"انفجار عظیم"** توضیح بدهد ولی از جواب دادن به اینکه چگونه این تعداد بسیار عظیم انرژی در "انفجار عظیم" بوجود آمد در میماند.

سنگهایی که از آن دوران در زمین پیدا شده دارای DNA همراه با ارگانیزم میباشند (ملکولهای DNA که کدهای ژنتیک را از نسلی به نسل بعد منتقل میکنند). ولی عالمان جواب فاصله در تئوری تکامل و یا این که این تک یاخته ها چگونه قادر به تولید مثل شدند را ندارند.

علمای دین، در عوض، بوجود **"خرد اولیه"**، طراح هوشمند جهان، معتقدند. در این راه علمای بزرگ اخیر جهان نیز با این تئوری و نحوه تفکر مخالفتی ندارند. این **اینشتن** بود که گفته بود خداوند در رابطه با کهکشانها و جهان مهره نمی اندازد. **استیفن هاکینز**، فیزیکدان بزرگ عالم که خلف شایسته اینشتن است، (همیشه او را بر روی صندلی چرخدارش می بینیم که قادر به حرف زدن هم نیست و با کمک ماشین حرف میزند) در آخرین صفحه کتاب مشهور خود به نام **"تاریخ خلاصه ای از زمان"** مینویسد: اگر بتوانیم نوعی Field Theory بزرگ و بهم پیوسته بوجود بیاوریم. تئوری ای که بتواند همه چیز در بر بگیرد را خلق نمائیم، در آن زمان میتوانیم از ذهن خداوند آگاهی پیدا کنیم.

یهودیت و علمای آن همیشه پرسیده اند که هدف نهایی از این خلقت چیست؟ از دید یهودیت انسان و خداوند رابطه ای یگانه، دو طرفه، مسئولانه و عاطفی ای با هم دارند. ما قصه گوی یکدیگریم. قصه عشق انسان با خداوند در رابطه ای که ما با دیگر انسانها و مخلوقات خداوند داریم متبلور میشود. به گفته **یهودا هالوی** در فصل اول سفر پیدایش خداوند حرف میزند جهان و موجوداتش خلق میشوند. در فصل دوم همین بخش از تورات، خداوند دست به کار میشود و برای انسان خلق میکند. رابطه انسان و خداوند از این لحظه شروع میشود و همکاری بین زمین و ملکوت شکل میگیرد.

ما با علم در جنگ نیستیم. یهودیت خرد و خردورزی را ترغیب میکند. **راشی**، عالم بزرگ یهودی در توضیح این جمله از خلق انسان در تورات که میگوید: **"بگذار انسان را به صورت خود بیافریتم"** (Genesis 1:25) مینویسد: **مثل و به صورت خود** یعنی دارای هوش و خرد. ولی ما میدانیم که این خرد، محدودیت انسانی دارد.

کبالیستها (عرفا)ی یهودی اعتقاد دارند که ما خداوند را با ذهن محدود و قدرت درک انسانی خود نمیتوانیم بشناسیم و درک کنیم. عقیده دارند که ما با صفات خداوند روبروئیم. این صفات را باید بشناسیم، تقلید کنیم تا خود را از این راه به معشوق برسانیم و با او یکی شویم.

کبالیستها (عرفا)ی یهودی اعتقاد دارند که ما خداوند را با ذهن محدود و قدرت درک انسانی خود نمیتوانیم بشناسیم و درک کنیم. عقیده دارند که ما با صفات خداوند روبرونیم. این صفات را باید بشناسیم، تقلید کنیم تا خود را از این راه به معشوق برسانیم و با او یکی شویم.

ربای جاشوا هشل نیز در کتاب بسیار ارزنده و معروف خود **"خداوند در جستجوی بشر"** مینویسد که "راز خداوند همیشه سربسته خواهد ماند...تمامی چیزی که داریم، آگاهی به این راز است. حضوری است که عقل هرگز در آن رخنه نخواهد

نمود". در این رابطه همیشه یاد شعر **سهراب سپهری** می افتم که میگفت:

"کار ما نیست
شناسایی راز گل سرخ
کار من این است
که در افسون گل سرخ
شناور باشیم"

انسان براستی بدون خداوند در این جهان تنهاست.

این حضور خداوند است که ما را از تنهایی خودمان در جهان فراری میدهد. با **ربای هشل** دنبال خداوند میگردم. **"خداوند را میتوان توسط حضورش در جهان (طبیعت)، حضورش در تورا (یادگیری) و در حین انجام کارهای نیکو برای دیگران (عمل) حس کرد".** خداوند را ما از طریق ایمان حاصله از سه راه میشناسیم. در راه رسیدن به این ایمان شک نیست؟ چرا هست. شگفتی نیست؟ البته که هست؟ شگفتی و اعجاب باعث رشد ما و راه به ایمان رسیدن است. این ترس و عشق است که به صورت شگفتی و اعجاب ظهور میکند.

برای دیدن خداوند به قول **"سهراب سپهری": چشمها را باید شست".** باید در سادگی اشیاء و اتفاقات، در معمولات و در معجزات روزمره زندگی او را دید. در خنده یک نوزاد، در طلوع و غروب همیشگی آفتاب، از اولین قدمها و کلام بچه. خداوند توصیف شده در تورات با خدای یونانی و ارسطو تفاوت دارد. این خدای توصیف شده در تورات به قضاوت و مغز بشرش اهمیت میدهد. در جنگ Sihon وقتی مُشه (موسی) دستور خداوند را مورد سئوال قرار داد، خداوند به مُشه گفت که من حرف خودم را پس میگیرم و حرف تو را قبول میکنم. **ربای شول وایز** از کنیسای بت شالم در شهر انسینو، کالیفرنیا این عمل را نشانه شکست خداوند نمیداند و آن را همکاری بین ملکوت و انسان قلمداد میکند.

ما مذهب یهود را جز درباره انسان و راه تعالی و تحول شخصیت او نمیدانیم. راهی که به خدا منتهی میشود و از راه انسان به او میرسد. به قول گفته ای از تلمود: "تمام راهها درست است اگر به خداوند منتهی شوند". یهودیت فقط یکی و نه تنها راه رسیدن است.

بگذارید جوابی برای این گفته در مقاله مذهب انسانیت در نشریه بیداری، از یهودیت بیاورم که گفته است که یک جمله از این سخنان را در هیچ کتاب مذهبی نمی بینید. نویسنده در آرزوی روزهایی است که جامعه

میلیونر و گدا تولید نکند، که صد البته میلیونر و گدا را مذهب تولید نمیکند، سیستم اقتصادی شرایط شخصی افراد تولید میکند. مذهب یهود راه استفاده از پول را در راه شفقت و مهرورزی و دادن صداقا را برای تعدیل این نابرابری توصیه میکند.

این تورات است که در برابر پدیده موجود اجتماعی برده داری میایستد و به آن رنگ انسانی میزند و شأن انسانی را در آن بالا میبرد. درست به همان گونه ای که اگر نمیتوان پول و سیستم پولی را در جامعه از بین برد ولی از راه تعلیمات انسانی و مسئولیتهای دینی و قومی میتوان شکل عادلانه ای برای توزیع آن رقم زد.

در یهودیت است که در سال هفتم، برده آزاد میشود. تورات، برده را برادر تو خطاب میکند. او را چون رومیها داغ نمیکند و چون یونانیها ابزار کار به حساب نمی‌آورد. برده، نان کهنه تر از صاحبش نباید بخورد. کاری که در آن تخصص ندارد نباید بکند. بند کفش صاحبش را نباید ببندد و...در سال هفتم است که قرضها باطل میشوند. هر ۵۰ سال یکبار زمینهای مردم به وارثان اجدادی آن زمینها بر میگردد.

در تورات صریحاً از صاحبان ملک خواسته شده است که در زمان جمع‌آوری محصول، محصولات کناره های مزرعه را برنچینید تا محتاجان، مسافران و غریبه ها بتوانند بدون پرداخت وجهی و احساس شرمی، آن محصولات را به مصرف نیاز خود برسانند.

این را قوانین کشور از یک یهودی نخواسته است. این را دولت کشوری که در آن زندگی میکنیم (حتی کشور ایسرائل) از ما نمیخواهد. این را سنت یهودی از ما میطلبد و مهری که ما را به خدا و انسان نزدیکتر میکند تا دیوار معیارهای زمینی بین ما فاصله ای دائمی نیاندازد.

این کلمات انسان ساز و انسان پرور تورات است که به ما میگوید: "اگر تن پوش کسی را در برابر قرض به گرو میگیری، وظیفه داری که آن را پیش از غروب آفتاب به او برگردانی مبادا این تنها تن پوش او باشد". **(اکسدوس - تورات)** اگر به خانه بدهکار و برای وصول طلب میروی، حق نداری داخل خانه شوی تا او در برابر خانواده اش، شرم زده نشود. در اعیاد یهودی دختران اشخاص پولدار، بر طبق سنت موظف بودند از دختران اشخاص فقیر مالی لباس به عاریت بگیرند تا تفاوتی بین آنان از نظر خواستگاران احتمالی بوجود نیاید. پس چگونه این نویسنده

مینویسد که مذهب و سیرت اخلاقی هیچ مرز مشترکی ندارند؟ به قول **مولوی**: من از قندم، مرا گویی ترش شو؟"

ربای شول وایز از فصل ۲۷ تلمود کمک میگیرد: "قبلاً رسم بر این بود که برای خانواده های عزادار غذا ببرند، برای ثروتمندان در ظرفهای طلا و نقره و برای تهیدستان مالی در سبدهای حصیری. برای آنکه تهیدستان مالی خجالت زده نشوند، ربای های یهودی، قانون جدیدی را رسم کردند که برای تمامی عزاداران در سبدهای حصیری خوراک برده شود".

"رسم بود که یهودیان در خانه عزاداران آب بنوشند. در خانه عزاداران ثروتمند از جامهای شیشه ای سفید و فقرا، از جامهای رنگین استفاده میشد. به احترام شأن انسان، چه ثروتمند و چه نادار مالی، قانون جدیدی ربای ها وضع کردند که همه عزاداران در جامهای رنگین آب بنوشند".

"رسم بود که صورت اجساد ثروتمند را باز و فقرا را در زمان دفن بپوشانند. زیرا سالهای فقر صورت آنان را از صورت ثروتمندان متمایز میکرد. رسم شد که صورت همه اجساد باید پوشانده شوند".

یهودیانی که دار فانی را وداع میکنند در کفن کتانی پوشانده میشوند تا استطاعت مالی باعث خجالت بازماندگان نشود.

در این مقاله نشریه **بیداری** نوشته است: **مفهوم حقیقی مذهب یعنی دادگستری، یعنی دادن حق به دیگران در مورد آنچه به خود روا میداریم، مذهب واقعی یعنی ابراز وظیفه یک انسان نسبت به انسان دیگر، سیر کردن گرسنه، پوشاندن برهنه، دفاع از بیگناهان.**

این **هیلل**، ربای یهودی است که زمانی که یک غیر یهودی به او مراجعه کرد و گفت: **اگر تمامی تورات را تا زمانی که روی یک پای خودم ایستاده ام به من یاد بدهی یهودی خواهم شد، به او جواب داد: هر چه به خود نمی پسندی به دیگری روا نکن و این تمامی تورات است و بقیه شرح و تفصیل. حالا برو و یاد بگیر.** (شبات 31a)

ربای اکیبا با استناد به این گفته



بخش لاویان تورات ۱۹:۱۴ میگوید که اصل تورات "**همسایه ات را چون خودت دوست بدار**" است.

این نبی یهودی، **یرمیا** است که میگوید: شناختن خداوند بر اساس عمل کردن به عدالت اجتماعی و شفقت، شناختن و تشخیص صورت او در صورت انسانهای دیگر و شنیدن گریه بی صدای نیازمندان است.

۳۶ مرتبه در تورات به عناوین گوناگون جملاتی تکرار میشوند که یا درباره استثمار نکردن ضعیف است یا دفاع از یتیم و فقیر و بیوه و غریبه ای است که در میان جامعه زندگی میکنند.

در **اگادُت شیرهشیریم** است که "**کسی که گرسنه ای را سیر میکند، خدا را هم سیر میکند**". **ایزیا**، نبی دیگر یهودی صداقا (اعانه پولی) دادن را حتی به غیر یهودیان، دائمی و الزامی میداند.

انسان یهودی، ابرمرد **نیچه** نباید باشد تا بر دیگران برتری داشته باشد. انسان یهودی انسان قدرتمندی نباید باشد که بر اساس تنازع بقا و قابلیت تطبیق با شرایط **دارwinی** و رابطه قانون جنگل بین صاحب قدرت و ضعیف زندگی کند.

انسان والای تربیت شده بر اساس اصول انسانی دین یهود، بازتاب این گفتار خداوند است که میگوید: "**با فرزندانم خوب باشید و من با شما خوب خواهم بود**".

خدا در یهودیت پیمانی ویژه با یهودیان دارد ولی خدای جهان و جهانیان است. در **میشنا سنهدرین** این زیباترین هدیه فرهنگ یهودی به جهان را می بینیم. "در پیدایش و در روز خلق انسان، تنها یک انسان خلق شد که باعث نشود که کسی به کس دیگری بگوید که اجداد من از تو بزرگتر و برتر بوده اند. تا از این راه غرور ناشی از اصل و نسب را از بین ببرد. از جر و بحث خانوادگی جلوگیری کند. بشر به کسی آزار نرساند و از او دزدی نکند، تنها به خاطر و بر اساس دانستن این نکته که **همه از یک قبیله ایم**".

وقتی نویسنده **مذهب انسانیت** در نشریه **بیداری** مینویسد: **خواندن انجیل (و هر کتاب آسمانی) انسان را از سرمای شدید زمستان محفوظ نخواهد داشت.**

برای جلوگیری از فقر یک شخص در زمین ارزش میلیونها موعظه و نیایش را دارد. بی اختیار یاد این گفته ایزیا، نبی یهودی می افتم که به یهودیانی که برای عبادت و نیایش روی به خداوند آورده اند، از زبان خداوند میگوید: **"وقتی دستهای آلوده به خونتان را میگسترانید، روی از شما بر میگردانم. دستهایتان را بشوئید، خود را پاکیزه و اهریمن بدیها را از خودتان دور کنید. و بیاموزید که همیشه خوبی را جایگزین بدی نمائید. عادل باشید. از بی توایان حمایت کنید و با یتیمان با عدالت رفتار کنید و حامی بیوه زنان باشید."**

نویسنده مقاله مینویسد: **بگذارید آنانی را که در جستجوی حقیقت طبیعت بودند و هرگز انسانهای مشابه خود را اعدام نکردند، به یاد بیاوریم...زنجیر آهنین بهم نبافتند،هرگز حفره تاریک زندان نساختند...هرگز ابزاری برای شکنجه و آزار ابداع نکردند، تئوری های خود را با سوزندان همسایگانشان به مردم ارائه ندادند.**

نمیدانم فایده این انشاء نویسی زیبا از نظر ایشان چیست؟ نمیدانم تئوری های غیر قابل عمل، مدینه فاضله ای که بسیار تخیلی است و سابقه تاریخی در هیچ دورانی ندارد. از چه راهی کمک به حال انسان خواننده این مقاله میکند؟ در هیچ کجای تورات من ندیده و نخوانده ام که از ساختن زندان و زندانی کردن و شکنجه صحبت بشود. در هیچ کجای تورات ندیده و نخوانده ام که این راه را برای علاج نارسایی های جامعه و تهذیب اخلاقی متخلفین قانون توصیه کرده باشند. برعکس، در سنت یهود یک جانی را، خانواده ای برای مدت ۶ سال سرپرستی و در خانه خود نگهداری میکردند تا راه بهتر را باز یابد، آزاد شود و به صورت شخصی مستقل و نه سر بار به جامعه برگردد و مفید زندگی کند و سر بار دولت و جامعه نباشد.

نویسنده مینویسد که: **ما موظف نیستیم در مقابل کسانی که تصور میکنند وظیفه شان این است تا زندگی دیگران را از آنان بگیرند، آرام نشسته و کشته شدن را بپذیریم.**

درست میگوید. برای همین انسان یهودی در برابر تمام انسانهای جهان مسئول است.

پاراشای قدوشیم سفر لاویان

۱۹:۱۶ است که به من یاد میدهد "وقتی جان همسایه ات در خطر است، ساکت بودن قدغن است". عالمان تلمود شرح میدهند که نظاره کردن و یا کنترل کردن خود برای دخالت نکردن هم حتی درست نیست. **میمونید** عالم بزرگ یهودی از ما میخواهد که برای نجات جان باید حتماً دخالت مالی هم کرد. تلمود یروشلیمی (بن ژوزف هوتن میشپات ۴۲۶) بر اساس گفته سنهدرین ۴:۵ که میگوید: "هر کس جانی را نجات دهد انگار جهانی را نجات داده است" نظر میدهد که پس شخص وظیفه دارد که حتی اگر جان خودش در خطر میافتد برای نجات جان یک شخص در خطر اقدام کند.

نه آنکه بگویم انسان بی دین پرهیزکار وجود ندارد. ولی بسیاری از انسانهای جهان سرچشمه اخلاق و پرهیزکاری را از تورات گرفته اند. وقتی در **سفر لاویان** ۱۹:۱۴ میخوانیم که **"آدم کر را نفرین نکن و د رجلوی پای کور سنگ نگذار"** از تورات یاد میگیریم که آن را کور و کر فیزیکی نگاه و تفسیر نکنیم. میتوان انسانی با قلب کر و کور بود. میتوان انسانی با فکری بسته و روحی در بسته بود. **آریه بن داوید** این معنی را گسترش بیشتر و تفسیر این زمانه ای میدهد. این درس تورا را امروزه می توان در مورد نفروختن اسلحه به حکومتهای دیکتاتور و خودکامه، تبلیغ نکردن کالا در رسانه های گروهی برای فروختن اجناس و گمراه نکردن مردم، استفاده مناسب از علامات راهنمایی توسط شهرداری و امور اجتماعی دیگر، به کار برد.

در **سفر دواریم**، از توارت (۲۴:۱۶) یاد میگیریم که انسان مسئول جنایت مرتکب شده توسط خودش است، این قانون را با قوانین دیگر آن زمان مقایسه میکنیم تا عمق و معنی انسانی نهفته در آن را دریابیم. طبق قوانین آشور وسطی اگر مردی به دختری باکره تجاوز میکرد پدر آن دختر حق داشت که به زن شخص تجاوزگر تجاوز جنسی بکند. در قوانین حمورابی اگر شخصی زن حامله ای را میزد و باعث سقط و کشته شدن فرزند میشد دختر شخص کتک زده را میکشتند. اگر مقاطعه کاری خانه ای میساخت که خراب میشد صاحب خانه یا یکی از اهل بیت اش میمیرد، پسر مقاطعه کار را می کشتند.

از تورات یاد میگیریم که حیوان را نپرستیم. و ارزش جان آن را از انسان بالا تر ندانیم. در یهودیت، حیوان احساس دارد و باید مواظب احساس مادرانه و عاطفی آنان بود ولی آنان را نپرستید.

ما همچنین از تورات یاد میگیریم که گاو و خر را با هم نبندیم و از آنان کار بکشیم، چرا که هم قوه یکدیگر نیستند.

ما از تورات یاد میگیریم که حیوانی که غذا میخورد را دهنه نزنیم و یا دهنه او را برداریم تا به راحتی از خوردن غذا لذت ببرد. شاید دیگر بسیاری از ما در مزرعه کار نمیکنیم و یا از حیوان برای کار استفاده نمبریم. اما به قول ربای ای این دستور را میتوان در محیط کار امروزه به کار برد و به عنوان یک کارفرما مطمئن شد که از کارمند خود نخواهیم که از ساعت غذای خود استفاده نکند و یا در ضمن خوردن غذای خود، به کار مشغول باشد.

از تورات یاد میگیریم که گوشت بچه گاو را در شیر مادرش نپزیم. تا شفقت را هر روز تمرین کنیم.

از تورات یاد میگیریم که اگر به لانه پرنده ای میرسیم و بسیار گرسنه ایم، جوجه پرنده را در جلو چشم مادرش و یا با مادرش بر نداریم و بخوریم...

آیا به راستی فکر کرده اید چرا شکار کردن در یهودیت ممنوع و شکارچی بودن از یک یهودی بعید است؟

احترام به طبیعت و تخطی نکردن به اکولوژی را ما از تورات یاد گرفته ایم که به ما می‌آموزد که شرایط فیزیکی جهان با رفتار اخلاقی ما عوض میشود. با منع کاشتن دو محصول در یک مزرعه به ما یاد میدهد که در غوغای جهانی این زمانه در مورد محصولاتی که عناصر ژنتیکی آن توسط علم تغییر داده میشود، چگونه رفتار کنیم. میدانید که این نوع محصولات را به طور مثال کشورهای اروپایی از آفریقا وارد نمیکنند زیرا به عواقب استفاده از این نوع محصولات در بدن خوشبین نیستند.

اکثر یهودیان در طول تاریخ بشری در صحنه جهان، تماشاگر نبوده اند، بازیگر بوده اند. چه در نقش زیردست یا مقام بالای اجتماع مثمر به ثمر بوده و در امور اجتماعی، -انقلابی -مذهبی و علمی نقش مثبتی از خود بجای گذشته اند. بی جهت نیست که یهودیان که کمتر از یک ربع از یک درصد جمعیت جهان این عصر را تشکیل میدهند، بیش از ۲۱ درصد جوایز نوبل را از آن قوم خود کرده و در راه بهبود جهان و جهانیان به کار برده اند. ما اگر ربای هشل را با توراتی در بغل و در کنار مارتین لوترکینگ می بینیم. اگر در تظاهرات ضد جنگ ویتنام، در کنار سیاه مصیبت زده آفریقایی و یا در کنار هر مظلوم و مصیب دیده دیگری در گوشه و کنار تاریخ می بینیم، به خاطر رویای بزرگی است که خداوند برای انسانهای خودش در جهان دارد.

برای آنکه در Phineas, 17 Tanuna میخوانیم که در طی عید خیمه ها (سوکوت) ملت یهود ۷۰ قربانی برای ۷۰ ملت جهان و به خاطر عشقش به آنان تقدیم میکرد. برای آنکه عرفان یهود قبول دارد که ۳۶ فرد صدیقی که همیشه در جهان وجود دارند لزوماً نباید یهودی باشند. برای آنکه تعالیم یهود به ما یاد میدهند که اگر جسد فقیر غیر یهودی بر زمین است، وظیفه داریم او را به خاک بسپاریم چرا که تمامی انسانهای جهان ذرّه ای از وجود خداوند و به شمایل او آفریده شده اند. برای آنکه Hullin, 94 در تلمود به ما میگوید: "آسمان و زمین را به شهادت میگیرم که چه یهودی و چه غیر یهودی، زن یا مرد، نوکر یا مستخدمه، روح خداوند بر تمام آنان و بر اساس اعمالشان مستولی است.

مقدس بودن (عمل من بر اساس وظیفه دینی) بریدن از جهان فعلی و امید به پاداش گرفتن در دنیای دیگر نیست. نقش من با یک مرتاض و راهبه و کشیش یا تروریست خود و دیگران کش تفاوت دارد. بیهوده نیست که **پال جانسون** تاریخ نویس مسیحی معاصر مینویسد: **"ما به یهودیان، تساوی در برابر قانون، تقدس زندگی، وجدان جمعی و مسئولیت اجتماعی، صلح و عشق و بسیاری چیزهای دیگر که پایه و اساس مقدماتی اخلاقی در ذهن انسان است را مدیونیم. تقریباً از حد تصور ما خارج است که اگر یهودیان پا به عرصه وجود نمیگذاشتند جهان به شکلی در می‌آمد؟"**.

تورات درس اخلاق است. در این کتاب خوبی و بدی را با هم می بینید. مقدسین جایزالخطا هستند چون انسان اند و نه فراتر از آن. کتاب تورات با پیدایش انسان و نه یک یهودی آغاز میشود. نسب من به دوازده فرزند یعقوب میرسد که فرزندان هم خانم و هم مستخدمه بوده اند. از این بابت شرم ندارم. من از این هم شرم ندارم که بگویم روزگاری اجداد من برده بوده اند. برده نبودن امروز من، افتخار آمیز است. خداوند در زمان هدیه دادن ده فرمان به جهان و از طریق یهودیان، میگوید: **"منم خدای تو که، تو را از بردگی در مصر نجات دادم"**. خداوند نمیگوید که منم خالق جهان. علمای بزرگ یهودیت در این نکته و بر این نکته سالها بحث کردند و به این نتیجه رسیدند که چرا نجات از بردگی از مصر، بیش از خلق جهان اهمیت دارد؟ نتیجه این بود که از این طریق شأن انسان و ارزش حق انتخاب او نشان داده شود.

چرا که برده نباید فکر بکند، نباید استقلال فکری داشته باشد، نمیتواند آینده داشته باشد. کسی دیگر برایش فکر میکند، برایش تصمیم میگیرد و اراده او را شکل میبخشد. این تمثیل زیبای برده نبودن است چه فیزیکی و چه معنوی و فکری. یهودی امروزه، عاقبت آن مصر است. و به قول **مولوی: نور موسی روان در تن همچون طور** اوست.

باید پرسید چرا یک فرهنگ و سنت و مذهب، تروریست خودکش و دیگران کش تربیت میکند و سنت و فرهنگی دیگر از این فراتر میرود و دکتر فرانکلی تربیت میکند که پس از آزادی از کمپهای مرگ و کوره های آدم سوزی هیتلر، در کتاب **"انسان در جستجوی معنی"** خود مینویسد تنها دو نوع انسان در جهان وجود دارند، بد طبنت و خوش طینت. **الی ویزل** برنده جایزه نوبل صلحی را تربیت میکند که بازمانده و جان بدر برده از تصفیه نژادی هالاکاست هیتلری است. زمانی که ریگان رئیس جمهور آمریکا در حال گشایش موزه هالاکاست در واشنگتن بود، این الی ویزل بود که ملتمسانه به او میگفت "آقای رئیس جمهور، آمریکا باید دخالت کند و از هالاکاستی دیگر در گروزنی جلوگیری کند". بدون آنکه بگذارد عمل شنیع مردم آن خطه بر علیه یهودیان و قتل عامشان در زمان جنگ دوم جهانی توسط آنان مانع این عمل انسانی او باشد که برای نجات جان آنان التماس کند و کمک بطلبد.

یهودیان عمل آلمانها را فراموش

نخواهند کرد ولی آنها را بخشیده اند. هیچ یهودی ای، در هر کشوری که به عنوان شهروند زندگی کرده، علیرغم تمام تبعیضات و نامردمی هایی که بر علیه اش انجام شده، بپا نخاسته، آشوب برنیانداخته و دست به خشونت و آدم کشی و تروریسم نزده است. در هیچ کجای تاریخ. در هیچ کجای دنیا.

ما این را از سنت یهودی یاد گرفته ایم که ریشه در کتاب قومی مان دارد. یاد گرفته ایم قدیس پروریم. یاد گرفته ایم که درک نکردن ضعف پیامبر و نبی و رهبر مذهبی (ربای - آخوند - کشیش - راهب - و غیره) بیشتر ضعف و یا فقدان درک و تکامل شخصی و اجتماعی ما را میرساند.

یاد گرفته ایم که یهودیت نحوه خوردن و خوابیدن و تولید مثل کردن را به ما یاد نمیدهد. خداوند به انسان ایمان دارد. یهودیت به انسان شخصیت میدهد و او را از خورد و خوراک و تولید مثل کردن صرف رها میکند. به زندگی قدوسیت میبخشد. ما حتی در خوردن و با رعایت کردن آنکه چه بخوریم و چه نخوریم (رعایت خوردن غذای کاشر)، به خوردن غذا و آن لحظه قدوسیت می بخشیم و آن را انسانی و از حالت حیوانی خارج میکنیم. نمیخواهیم تنها گرسنگی را پایان دهیم میخواهیم غذا را هم به جسم برسانیم و هم به روح.

فرق تعالیمی که سنت به ما یاد میدهد در مقایسه با فرهنگهای مخرب دیگر، گسترش معنی کتاب مقدس - تطبیق آن با زمان و معمولی کردن درک و عملکرد آن روش به صورت سنت در جامعه بوده است که توسط یهودیان در هر جامعه ای عمومیت یافته است. به عبارتی دیگر یهودیت و تعالیم آن در جا نزده اند و با زمان و تحولات آن خود را وفق داده اند و از آن راه به انسانها نزدیکتر شده اند.

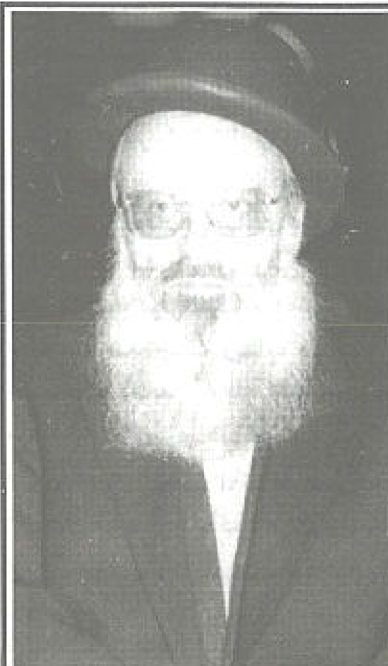
در خاتمه بگذارید اضافه کنم. در میدراش میخوانیم که تورات ترکیبی از آتشی سیاه (کلمات) و آتش سفید (فضای بین کلمات) است. خطر آنجاست که تنها کلمات را دید و به معنی و گسترش کلماتی که خود را به محدودیت کلمه نسپرده اند، توجه نکرد. به قول **مهدی اخوان ثالث**، شاعر بزرگ معاصر ایران در شعر معروف "کتیبه" اش: "**کسی راز مرا داند / که از این رو به آن رویم بگرداند**" گرداندن کلمه تا معنی نهفته را یافتن هدف است. نه گرداندن خالی که آن را "سیزیف" در اسطوره یونانیان که توسط خدایان محکوم شده بود تا تخته سنگی را تا بالای کوه ببرد و سنگ به پائین می غلطید و او ناچار به تکرار این عمل بیهوده بود، انجام میداد.

حافظ میگفت: "**هزار باده ناخورده در رگ تاک است**". باید این باده ها را یافت و گرفتار معنی ظاهر نشد.

بزرگترین هدیه یهودیت به جهان، نه ده فرمان که پایه بسیاری از تمدنها و قوانین بشری شد، و نه جمله قصار "**همنوعت را چون خودت دوست بدار**" بود، بلکه این نکته استثنایی در میان فرهنگهای جهان است که "**پدر و مادر تمامی انسانها یکی است**".

و بزرگترین امید این قوم همیشه امیدوار دوران آخرالزمانی است که به قول "**ایزیا**"ی نبی (۱۱:۱۶) "**بره با شیر و بچه های نوجوان در کنار لانه های مار بازی خواهند کرد و دهانها پر خنده خواهد شد**".

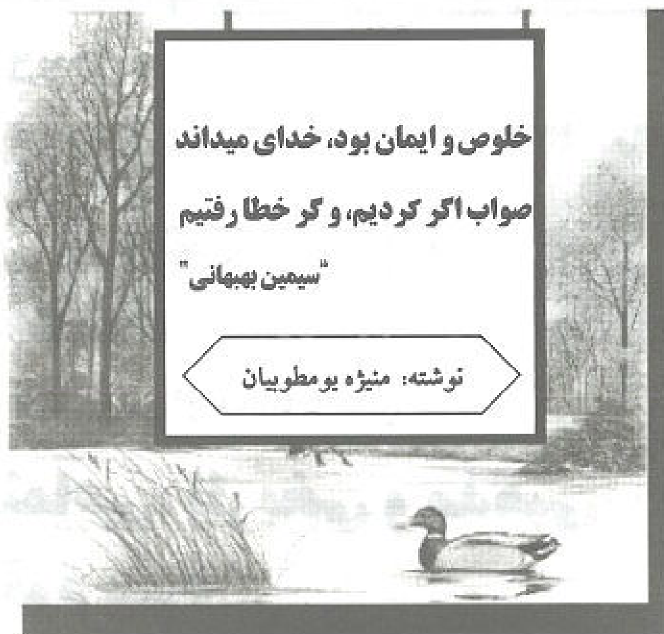
شالم



حاخام اورئیل داویدی

۱۹۲۵-۲۰۰۵

با درگذشت حاخام اورئیل داویدی در ایسرائل، جامعه یهودی ایران یکی از برجسته ترین و پیشروترین علمی و پیشوای مذهبی خود را از دست داد. خدمات طولانی و پیگیر آن مرحوم در تعلیم و تربیت - ارشاد و حفظ و حراست ارکان یهودی مخصوصاً در شرایط نامساعد بعد از انقلاب در ایران درخور ستایش است. این فقدان بزرگ را از طرف مجتمع فرهنگی ارتص سیامک به جامعه یهود جهان و ایران و مخصوصاً به خانواده داویدی در ایسرائل و آمریکا تسلیت میگوییم.



صفحه ای از

کتاب خدمات ارتص سیامک

سه سال پیش زمانی که من به **کمیته خیریه سازمان سیامک** پیوستم و افتخار همکاری نزدیک با خانم منیژه یوابیان را پیدا کردم، از آقای داریوش فاخری پرزیدنت سازمان سوآل کردم که بودجه این کمیته چقدر است. پاسخ ایشان همیشه راهنمای کار این کمیته بوده و است، ایشان گفتند، تا آن حدی که بتوانید جواب مردم را در روز کیپور بدهید.

از جانب دیگر گاهی اوقات در میان بحثها و صحبتهایی که با مردم داشتم، می شنیدم که مگر افراد گرسنه و محتاج هم بین ماها هست؟ به این دلایل تصمیم گرفتم که گاهگاهی گزارشی واقعی ولی داستان گونه برای شما خوانندگان عزیز بنویسم تا از بُعد فعالیتها و چم و خم کوششهای خیریه این سازمان و علی الخصوص این کمیته با خبر شوید. و بدین گونه است اولین گزارش:

روز سوم یا چهارم موعد پسح گذشته. نازنین دوستم، رویا به من تلفن کرد و گفت که اطلاع پیدا کرده که جوانی یهودی در یکی از متلهای لوس آنجلس بدون غذا و مایحتاج زندگی بسر میبرد و احتیاج به کمک دارد. به شماره تلفنی که به من داده بود زنگ زدم، بعد از چند زنگ متوالی صدایی خسته و خفه از آن سر سیم گفت: "الو"، خودم را معرفی کردم و از احوالش پرسیدم، بعد از آن که به سوآلاتش در مورد اینکه چگونه او را پیدا کرده ام، پاسخ دادم، گفت که **خوب نیستم و بسیار بیحال ام. غذا برای خوردن ندارم. میترسم. میترسم منو از اینجا هم بیرون کنند و باز بی خانمان بشم.** پرسیدم اسم و آدرس محل اقامتت رو بده، از آدرسی که داد فهمیدم که در مُتلی است که د رناحیه ای نه چندان خوب شهر قرار دارد. ازش خواستم که کمی در مورد خودش برایم بگه. گفت که: چند ساليه که در آمریکام، ولی به علت ابتدا به بیماری "وسواس بی حد" کار کردن و درس خواندن برایش مشکل شده، والدینش از ایران برایش ماهیانه مقداری پول میفرستن ولی کافی نیست و اوضاعش روز به روز داره سخت تر میشه. گفت که **برادری داره که او هم همین ناراحتی را اما به صورت خفیف تری داره و زندگی معمولی تری داره. منتها به او سری نمیزند.** اگر چه دور و بر موعد بود ولی اگر پولی باقی میموند از همون اطراف هر غذایی بود میگرفت. گفت که **فامیل دور داره ولی با اونها هم غریبه اس.** پرسیدم: دکتر میری؟ گفت که داروهایی که پزشکان تجویز کرده اند به من نمیسازه و من از آنها استفاده نکردم. خیلی وقته که به دکتر هم مراجعه نکرده ام. ازش پرسیدم اگر پولی در یکی از مارکتهای خیابان پیکو بگذارم میتونه بره و غذا بگیره؟ صداش عوض شده. از صدایش میشد فهمید که باورش نمی شه ولی امیدواره. گفت **برایش تقریباً غیر ممکنه، برای اینکه ماشین نداره، حال رفتن نداره، نمیدونه چگونه خودش رو به اونجا برسونه.** بهش گفتم به من یه کمی وقت بده تا ببینم چکاری میشه برات بکنم. به همکار و شریک جرم نازنینم **منیژه یوابیان** تلفن کردم و ماجرا را بهش گفتم. فکرهامون رو روهم گذاشتیم و قرار شد به هر طریقی شده بهش غذای کاشر برسونیم. **ژاله نعیم** مددکار فامیلی **فدراسیون یهودیان آمریکایی** تماس گرفتیم تا ببینیم چه کاری دیگه ای میتونیم بکنیم. با **دارا آباثی** یار و یاور همیشگی سازمانمون و نیازمندها تلفن کردم و از او پرسیدم هیچ امکان این داره که کسی به او غذایی که گرفته ایم را در آن منطقه برساند؟ قرار شد که ما کوپن غذا را در یکی از مارکتهای پیکو بگذاریم و **دارا** کسی را بفرستند و ترتیب تحویل غذا را برای او بدهند. و این کار انجام شد. **با خانم نعیم** تماس گرفتیم و موضوع را با ایشان در میان گذاشتیم. قرار شد که این مورد را پیگیری کنند و با ما در تماس باشند که چه کار دیگری میشود کرد.

هفته بعد روز پنجشنبه **خانم نعیم** با

من تماس گرفتند که اگر ما پول دو هفته آینده متل را او را نپردازیم او را از آنجا بیرون خواهند انداخت. درمانده گی و یاس او را میتوانستم حس کنم. غریب و تنها و بی کس و حالا آینده بی خانمان بودن! فوری با خانم **یوابیان** تماس گرفتم و از آنجا که من در اورنج کانتی بودم ایشان با بزرگواری هر چه تمامتر آناً خودشان را به محل اقامت او رساند. بعد از ظهر جمعه بود. **منیژه** خانم به من تلفن کرد و بسیار ناراحت بود. از صحنه دیدن او و محل اقامتش بسیار متشنج شده بود. آرام نداشت با بی قراری تمام به من گوشزد کرد که آن جوان احتیاج فوری به کمک پزشکی دارد. تعریف میکرد که وقتی وارد اتاقی کوچک، تاریک و بهم ریخته شده با جوانی بسیار لاغر و زرد که دستهای قرمز و پوسته، پوسته ای داشته، روبرو شده. شستن بیش از حد دست و کمبود غذا به او نای حرف زدن نمیداده. گریان به دست و پای او افتاده و التماس میکرده که هر طور شده پول اجاره اش پرداخته شود تا به خیابان نیافتد. **منیژه** خانم میگفت توان از وجودم رفته بود. نمیتوانستم او را در این حال ببینم. حتماً او نیز روزی آرزوهای مادری و پدری بوده. مثل فرزندان خودم. مبلغ ۲۰۰۰ دلار بدهی او را پرداخت کرده و به من زنگ زدند که هر چه زودتر بایستی ترتیب بستری شدن و معالجه سریع او داده شود.

همه بسیج شدیم. منیژه خانم از یک طرف با **ژیلا فرزان**، از **کنیسای نصح** و من از طرف دیگر با خانم **شادی توماری** از سازمان **تورت حییم** تماس گرفتیم و جریان را برای آنها شرح داده و همگی قبول کردیم که این بار گران را با همکاری یکدیگر به انجام برسانیم. انگار تلاش دسته جمعی ما برای این میتصوا کافی نبود. خانم نعیم روز بعد با من تماس گرفته و گفتند که او حاضر نیست دکتر برود و دارو بخورد. حالا نوبت عزیز دیگری بود که به کمک این جوان بیاید. **دکتر مژگان حکیمی** با من تماس گرفته بعد از آنکه مدتی با هم صحبت کردیم قرار شد با همکاری **خانم نعیم** برای او دکتر روانپزشک تعیین کنیم. در اینجا بایستی خاطر نشان کنم که دکتر روانپزشک و روانشناس به علت طولانی بودن این گونه معالجات، هزینه سنگینی دارند، ولی ما نمیتوانستیم او را به



حال خودش تنها بگذاریم. ما در برابر خدا و جامعه مسئول بودیم. با سعی و کوشش هر چه بیشتر برای یافتن دکتر که حاضر به همکاری با ما و با هزینه کمتری باشد فعالیت میکردیم. در همین گیر و دار بایستی او را هم راضی میکردیم که به دکتر مراجعه کند. کاری که از آن ابا داشت و از آن شانه خالی میکرد. بالاخره با مشورت منیژه خانم تصمیم بر آن گرفته شد تا به او بگوییم کمکی به تو نمیکنیم مگر اینکه حاضر شوی از روی لیست دکتر و کلینیکهایی که به تو داده شده یکی را انتخاب کنی و ما برایت وقت بگیریم. بالاخره بعد از یکی دو هفته مقاومت و پا در میانی های خانم **نعیم** با دکتری شروع به کار کرد و خانواده خیری هم در لوس‌آنجلس هزینه معالجه او را تقبل کرد.

اما جریان به همین جا خاتمه نیافت زیرا ما معتقد بودیم بعد از آنکه حال او بهتر شد، بایستی به محل دیگری مثل یک آپارتمان یا استودیویی تغییر مکان بدهد زیرا هم از لحاظ هزینه با صرفه تر بود و همچنین احساس داشتن خانه ای از خودش او را به زندگی و آینده امیدوارتر میکرد. ولی این معضل بزرگی است، زیرا با نداشتن هیچ کردیت و درآمدی هیچ صاحبخانه ای در حال حاضر محلی به او نمیداد. ولی نکته امیدوار کننده این بود که حالش رو به بهبود میرفت و خانم نعیم از طرف همه ما، خواهران دلسوزش، مرتباً با او در تماس است و از روند جریان ابراز رضایت میکند. هدف ما اینست که همزمان با بهتر شدن حال او، قادر باشد که کاری بگیرد و برای خودش و جامعه فردی مفید شود و سربار اجتماع نماند.

در اینجا من و خانم یوابیان از طرف سازمان ارتص سیامک از تمام افراد و سازمانها، خانمها **شادی توماری** از سازمان **تورت حییم**، **ژیلا فرزان** و **مژگان حکیمی** از نصح، آقای دارا آبائی، خانم ژاله نعیم از فدراسیون یهودیان آمریکایی، و خانوادهٔ خیری که هزینه معالجه را تقبل کرده اند بی نهایت متشکریم.

به امید خداوند شما را در جریان بهبود و موفقیت این جوان خواهیم گذاشت.
اگر مایل به همکاری و کمک به افراد و خانواده های نیازمند جامعه هستید با شماره تلفن ۹۳۶۰-۳۴۲-۸۱۸ و ۹۸۴۶-۸۴۳-۳۱۰ با ما تماس بگیرید.

تنظیم: لیلی کاهن

گزارش سازمان ارتص سیامک

بدون کمک این فرشتگان کارهای خیریه ما برای اجتماع انجام نمیشد



بنیامین کهن - موسی و جاوید سعیدفر - مهران توکلی - روحی حوری زاده - پریوش سیم و زر - بشارت رشتی زاده - فرناز بروخیم - سهیلا کامروا - مارینا و ابی اریه - فریبا و سعید ربیع زاده - جهانگیر کاشانی - فریدون ربیع زاده - ریوا و ابراهیم میکائیل - نامی گهر - ژاله و هوشنگ رهبان - میترا و آلبرت حکیمی - افشین رهبان - خانواده کهن شیرازی - فیروزه و بهروز وفا منصوری - ادنا و بیژن دماوندی - نگار کهن درویش - صیون نوبل - شهرام گادی - The Beauty Collection Supply and Salon - Eric Y. Siani M.D. - شهریار پزشک - جک شادی - جیم نوائی - گیتی و خسرو فرهمند - صیون خدوی - دانیال پاشارل - ملیحه مسنن - فلورا طبیب آذر - لُقمان صالح - خانم وجیهه صمدی - خانواده صمدی - فراز شوشانی - David S. Silkman

بخش اعظمی از این برنامه ها توسط کمکهای سخاوتمندانه بنیاد نریا یمطوبیان میسر گردیده است.

پخش مواد خوراکی طبق همه ساله

در تاریخ دوم نوامبر در لوس‌آنجلس و سوم نوامبر در سازمان ارتص سیامک در منطقه ولی مواد خوراکی لازم ماهیانه در اختیار ۷۰ خانواده نیازمند قرار گرفت. ضمناً در ماه گذشته حدود ۶۳۰۰ دلار کوپن مواد خوراکی به خانواده های نیازمند پرداخت شد. کوپنهای مواد غذایی قابل استفاده در فروشگاههای F & Y - Encino Glatt Market - قصابی بنی

- Q Market و Levonia مارکت میباشد.

از کسانی که کمکهای خود را به این منظور در اختیار سازمان میگذارند تشکر میکنیم.

کلاس های "چی گانگ"

درمان درد از طریق انرژی درونی

کلاسهای "چی گانگ" در سازمان ارتص سیامک هر سه شنبه و از اول نوامبر ۲۰۰۵ دائر میباشد. شروع کلاسها ساعت ۷ بعدازظهر میباشد. علاقمندان میتوانند برای اطلاعات بیشتر با تلفن ۹۳۰۳-۳۴۲ (۸۱۸) تماس حاصل نمایند.

سخنران مهمان

شنبه ۲۶ نوامبر سخنران مهمان در کنیسای ارتص سیامک، آقای **نادر قیام** بودند که سخنرانی ایشان در مورد پاراشا از دید کبالا با استقبال زیادی روبرو گردید. کلاسهای آشنایی با نظرگاههای قابل درک کبالا در مورد زندگی هر روزه توسط ایشان از ۳۰ نوامبر، هر چهارشنبه شب در محل مجتمع فرهنگی ارتص سیامک برقرار گردیده است.

کلاسهای کبالا

کلاسهای آشنایی با نظرگاههای قابل درک کبالا توسط آقای **نادر قیام** در چهارشنبه ۳۰ نوامبر در سالن ارتص سیامک برگزار شد که هر هفته این سخنرانی ها ادامه خواهد داشت. برای اطلاعات بیشتر با شماره ۹۳۰۳-۳۴۲ (۸۱۸) تماس فرمایید. درآمد این کلاسها به مصرف نیازهای خانواده های نیازمند و دیگر برنامه های عام المنفعه مجتمع خواهد رسید.

با ارژنگ زنده دل

۱۵ ژانویه ۲۰۰۶ ساعت ۱۱ صبح

زمان سخنرانی آقای ارژنگ زنده دل در سازمان ارتص سیامک میباشد. این سخنرانی همراه با صبحانه و بحث و گفتگو همراه است. بهای بلیط ۱۵ دلار میباشد.

خواندن پاراشای هفته

خواندن پاراشای هفته و بحث و گفتگو همراه با صبحانه سبک هر شنبه صبح از ساعت ۱۰ تا ۱۲ صبح توسط **آقای داریوش فاخری** به زبان فارسی و انگلیسی در سازمان ارتص سیامک برقرار گردیده است. برای اطلاعات بیشتر با ۹۳۰۳-۳۴۲ (۸۱۸) تماس حاصل فرمایید.

***

در ماه گذشته سازمان خیریه ای از تمام مجتمع ها و مراکز یهودی خواسته بود برای جمع‌آوری پوشاک نو و لوازم خانه و لوازم بهداشتی به افرادی که از منطقه غزه در ایسرائل خارج میشوند با آنها همکاری کنند.

کمیته بانوان مجتمع ارتص سیامک با فعالیت زیاد توانست تعداد ۶۰ کارتن از اجناس نو و مورد نیاز را تهیه و این محموله ها را به مرکز تعیین شده ارسال نماید.

در ضمن تقاضا شده بود که به عده زیادی داوطلب در روز ۶ نوامبر احتیاج است که این اجناس را برای حمل به هواپیما آماده کنند. داوطلبین ما در محل تعیین شده حضور داشتند و با افراد بسیاری که برای این منظور آمده بودند همکاری کردند.

لازم به توضیح است که کمک شرکت هواپیمایی ال عال و British Air Ways در انجام این هدف انسانی بسیار بی شائبه بود.

اخبار کمیته بانوان

با خبر شدیم که سازمان بانوان یهودی منطقه ولی

Valey Aliance Jewish Women وابسته به سازمان یهودیان لوس آنجلس

Jewish Federation of Greater Los Angeles

که متشکل از تمام سازمانها و کنیساهای یهودی آمریکایی منطقه است در گردهم‌آئی



رویا فاخری آمونا

سالیانه خود که امسال در روز سه شنبه ۶ دسامبر برگزار شد از خانم **رویا فاخری** به عنوان یکی از زنان نیکوکار منطقه "ولی" قدردانی خواهد کرد.

رویا فاخری " آمونا" لیسانس خود را در رشته امور اداری از دانشگاه "فرح" تهران دریافت کرده و در لوس‌آنجلس به دریافت مدارک تعلیم و تربیت کودکان و امور اداری مدارس نائل گردیده است.

رویا به مدت ۵ سال در مهد کودک **"بت امت"** به تدریس مشغول بوده و ۱۱ سال در مدرسه **"استیون وایز"** سمت آموزگاری و نهایتاً معاونت امور مهد کودک را به عهده

داشته و از آغاز سال ۲۰۰۵ تا کنون با صبر و قدرت خلاقیت و قابلیت مدیریت خود، به طور افتخاری هدایت مهد کودک **سازمان فرهنگی ارتص سیامک** را به دوش میکشد.

رویا فاخری همسر و نیمه دیگر آقای داریوش فاخری بنیانگزار سازمان یهودیان ایرانی مقیم آمریکا (**سیامک**)، مدیر عامل و ریاست سابق سازمان سیامک و ریاست کنونی سازمان فرهنگی ارتص سیامک و وجدان جامعه ایرانی یهودی است. رویا و داریوش فاخری ۳۴ سال قبل در شیراز ازدواج کردند و حاصل این ازدواج سه فرزند است.

رویا فاخری نه تنها ستون خانواده و نقاش و هنرمندی ماهر است بلکه همسنگر و همرزم همسرش در کارهای اجتماعی و نیکوکاری نیز میباشد. از آن جمله میتوان کمک و همیاری او را به اتفاق **اختر برلواء**، **مرجان آداشا** و سایر همکاران سازمان سیامک برای جمع‌آوری مبلغ ۱۲۶،۰۰۰ دلار و خرید ۲ دستگاه آمبولانس مجهز به وسایل جراحی صحرایی برای اسرائیل و جمع‌آوری ۲۰،۰۰۰ دلار وسایل پزشکی و دارو برای یهودیان آرژانتین که باعث گردید که سازمان یهودیان آمریکایی لوس‌آنجلس نیز به همین مبلغ به یهودیان آرژانتین کمک نقدی و دارایی کند، نام برد.

رویا فاخری هم اکنون مدیریت سازمان بانوان ارتص سیامک را به عهده دارد و در سایه هدایتهای او تمام آموزگاران مهد کودک با هزینه دولت ایالتی کالیفرنیا مشغول دیدن دوره های مختلف تعلیم و تربیت کودکان میباشند تا مهد کودک ارتص سیامک بتوانند هم طراز مهد کودکهایی همچون استیون وایز، ولی بت شالم و ساینا تمپل گردد.

هیئت مدیره و سایر همیاران سازمان فرهنگی ارتص سیامک و مجله چشم انداز این افتخار را به **رویا فاخری** و **خانواده های فاخری** و **امونا** تبریک میگوید.

سوکا

کمیته بانوان امسال نیز مانند سالهای متمادی گذشته مسئول برپائی سوکای بسیار زیبا و مجلل مجتمع بود که در روزهای اول و دوم و شبات شرکت کنندگان برای مراسم براخا در آن جمع شدند. در یکی از روزهای موعد کمیته بانوان از دوستان دعوت کرده بودند که برای صرف ناهار در سوکا گردهم‌آئی کوچکی داشته باشند.

کمیته بانوان لازم میداند از آقای رحیمی که در ساختن سوکا با آنها همکاری کرده است تشکر کنند.

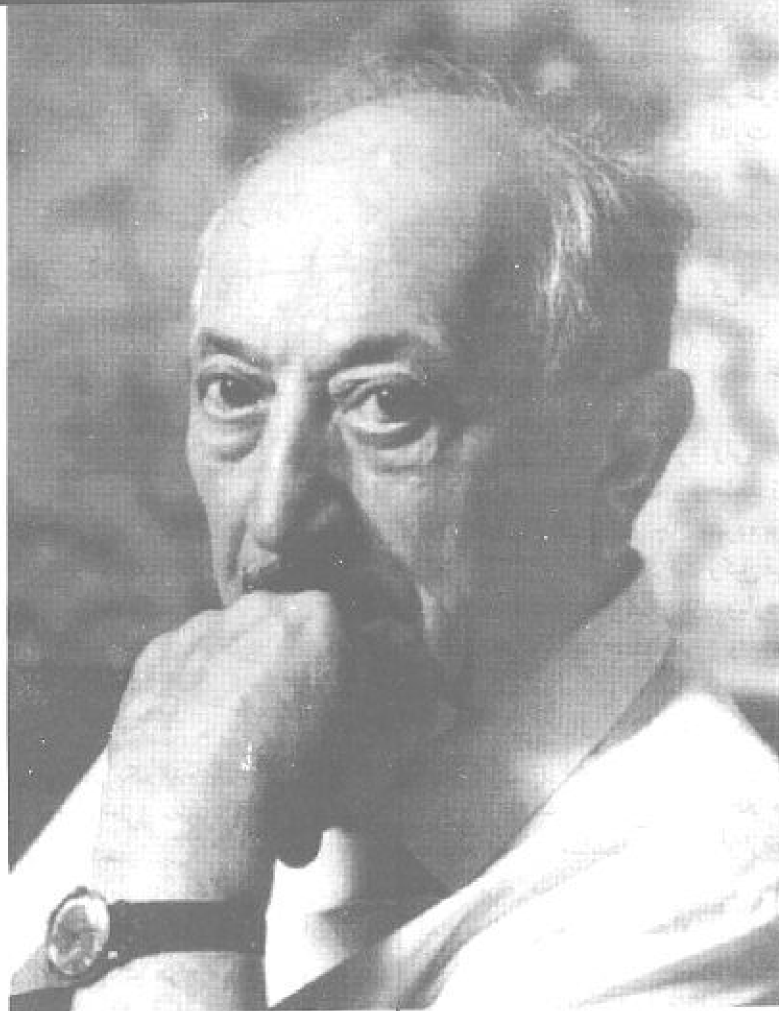
سیمون ویزنتال

Simon Wiesenthal

1908-2005

نوشته: ایرج فرنوش

Ira Farnoush



سیمون ویزنتال (Simon Wiesenthal)، بازمانده هولوکاست (یهودی سوزی) پس از ۶۰ سال تلاش در راه مبارزه با یهودی ستیزی و اشاعه حقوق بشر و به وجود آوردن تفاهم بین ملت ها در تاریخ ۱۹ سپتامبر ۲۰۰۵ در سن ۹۶ سالگی در شهر وین درگذشت. سه روز پس از مرگش جنازه او در شهر هرزالیا در اسرائیل به خاک سپرده شد. با مرگ وی سازمانهای حقوق بشری که به او لقب "الگوی انسان دوستی" داده بودند یکی از پیشگامان خود را از دست دادند.

مرگ سیمون ویزنتال مصادف با شصتمین سال پایان جنگ جهانی دوم بود. ۶۰ سال پیش در چنین روزهایی بود که رژیم آلمان به پایان خود نزدیک میشد. در آن زمان آدولف هیتلر پیشوای رایش سوم که با ایده های واهی خود ۵۰ میلیون نفر از جمله ۶ میلیون یهودی را به کام مرگ فرستاده بود، در آخرین پناهگاه خود دست به خودکشی زد. هیتلر با عمل خود تمدن غرب را به آستانه نابودی کشانید و ملت خود را به ماقبل تاریخ رجعت داد. جنگی که به ملت آلمان وعده سروری بر جهان را داده بود ولی جزء ذلت و نکبت و ماتم چیزی به بار نیاورد.

اما پیامدهای فاجعه بار جنگ برای سیمون ویزنتال درس آموزنده در بر داشت. درس **"دوباره هرگز" (Never Again)** درسی که وی تا آخرین روز زندگی اش تدریس کرد زیرا که او نمیخواست فاجعه جنگ جهانی دوم تکرار شود.

سیمون ویزنتال در دسامبر ۱۹۰۸ در یک خانواده ارتدوکس یهودی در شهر "Lvov" که در آن زمان جزو امپراطوری اطریش - مجارستان بود و امروزه جزو کشور اوکراین میباشد به دنیا آمد. این منطقه در اوایل دهه قرن بیستم چند بار بین روسها، مجارستانیها، پروسها، ارتش سرخ و نازیها دست به دست شده بود. در آن هنگام یهودی ستیزی در کشور روسیه به شدت رواج داشت. پس از مرگ زود هنگام پدرش در جریان جنگ جهانی اول سیمون به اتفاق مادر و برادرش به شهر وین گریخته و در آن جا مخفی شدند. بعد از مدتی دوباره به زادگاه خود برگشتند.

در آنجا مادرش برای بار دوم ازدواج کرد و وی تحصیلات متوسطه خود را به پایان رساند و با نمراتی عالی در دانشگاه پلی تکنیک شهر "Lvov" ثبت نام کرد. ولی به مجرد اطلاع از یهودی بودن از دانشگاه اخراج گردید و اجباراً به شهر پراگ در کشور چکوسلواکی کوچ و در دانشگاه پلی تکنیک این شهر به تحصیل پرداخت و از آن جا مدرک مهندسی آرشیتکت گرفت و دوباره به زادگاه خود برگشت و در آن جا با دختری از خانواده سرشناس ازدواج نمود و به کار معماری اشتغال ورزید و تا سال ۱۹۳۹ زندگی خوبی را گذرانید.

در این سال رژیم کمونیستی شوروی و آلمان نازی پیمان تقسیم لهستان را امضاء و بدنبال آن ارتش سرخ شهر "Lvov" را تصرف و عملیات یهودی ستیزی و پاکسازی یهودیان آغاز گردید. در نتیجه این جریانات ناپدری سیمون و برادر ناتنی او را بدون هیچ گونه اتهام کشتند و تعداد زیادی از اعضای خانواده او را دستگیر و به سیبری تبعید کردند که بعدها هیچ خبری از آنان به دست نیامد. در این زمان سیمون توانسته بود با پرداختن رشوه به مأموران ارتش سرخ جان خود،همسر و مادرش را نجات دهد.

در سال ۱۹۴۱ آلمان نازی جایگزین ارتش سرخ گردید و پاکسازی و کشتن یهودیان به شدت بیشتری ادامه پیدا کرد. او این بار نتوانست از دست نازیها فرار کند و آنان او،همسرش و مادرش را به جرم یهودی بودن دستگیر کردند. مادرش را به اردوگاه مرگ و سیمون و همسرش را به اردوگاههای کار اجباری فرستادند. همسرش با نام مستعار از اردوگاه فرار میکند و او در آنجا شاهد به زور کشیدن مادرش توسط سربازان اس اس به طرف اردوگاه مرگ بود. این عمل هیچگاه از خاطره او محو نشد. خاطره ای که سیمون حتی در سن ۹۰ سالگی با اشک ریختن برای همه تعریف میکرد. او میگفت وقتی مادری میمیرد با احترام به خاک سپرده میشود و سنگ قبری وجود دارد که بر آن اشک ریخت ولی من ۶۰ سال است که سنگ قبر مادرم را در قلبم حمل میکنم.

در سال ۱۹۴۲ کشتار و قتل یهودیان اروپای شرقی عملاً آغاز گردیده بود و تا آن زمان ۸۹ نفر از بستگان نزدیک سیمون را دستگیر و به اردوگاههای مرگ فرستاده بودند.

او نجات پیدا کرد
ولی روح ۶ میلیون یهودی لخت و
وحشت زده ای که در اطاقهای گاز
جان سپرده بودند با او بودند.
او تصمیم گرفت وکیل قربانیان باشد و
برای جلوگیری از دوباره تکرار شدن
این وقایع ضد بشری و به وجود آوردن
تفاهم بین مردم دنیا بکوشد.

سیمون این بار یک قدم با مرگ فاصله داشت که به طرز معجزه آسایی از مرگ نجات پیدا میکند.

داستان از این قرار بوده که فرماندهان اردوگاهی که سیمون در آن بود و پس از قتل عام ۱۵۰ هزار اسیر زندانی به این فکر میافتد که اگر تمام زندانیان را به قتل برسانند و زندانی دیگری وجود نداشته باشد احتمال بسته شدن اردوگاه زیاد بوده و در این صورت مأموران اردوگاه را به جبهه شرقی جنگ منتقل شده و در آن جا آنان از سرما و گرسنگی خواهند مرد. به این خاطر قتل عام را متوقف ساختند و تنها ۳۴ نفر از ۱۵۰ هزار نفر اولیه باقی مانده بودند. سیمون یکی از آنان بود.

در تاریخ ۵ مه ۱۹۴۵ وقتی که نیروهای آمریکایی اردوگاههای مرگ Buchenwad و Mauthausen را اشغال و سیمون را با هزاران نفر دیگر آزاد کردند سیمون فقط ۹۰ پوند وزن داشت.

وی در خاطرات خود گفته بود که:
وقتی که در اردوگاه در حال مرگ بودم در میان انبوهی جنازه دراز کشیده بودم. زمانی چشم گشودم و پرچم آمریکا را در دست یک سرباز آمریکایی بالای سر خود دیدم با وجودی که قدرت تکلم نداشتم اما در ذهنم ستاره های پرچم آمریکا را می شمردم و به هر یک از ستاره ها اسمی می نهادم. ستاره اول زندگی، ستاره دم عشق، ستاره سوم اراده، ستاره چهارم مدارا، ستاره پنجم عدالت و...

او نجات پیدا کرد ولی روح ۶ میلیون یهودی لخت و وحشت زده ای که در اطاقهای گاز جان سپرده بودند با او بودند. او تصمیم گرفت وکیل قربانیان باشد و برای جلوگیری از دوباره تکرار شدن این وقایع ضد بشری و به وجود آوردن تفاهم بین مردم دنیا بکوشد.

در سال ۱۹۴۷ سیمون ویزنتال مؤسسه ای در شهر "لینز" در اطریش تأسیس کرد که هدف آن جمع‌آوری اطلاعات و مدارک درباره جنایتکاران جنگ و ارائه آن به دادگاه برای محاکمه جنایتکاران بود. مدارکی که توسط این مؤسسه جمع‌آوری شده بود در دادگاه نورنبرگ مورد استفاده و منجر به محکومیت تعداد بیشماری از جنایتکاران گردید. این مؤسسه در سال ۱۹۵۴ بسته شد ولی علاقه مفرط او برای شناسایی جنایتکارانی که به کشورهای مختلف فرار کرده و به اسم مستعار در آن کشورها میزیستند همچنان ادامه داشت.

به خاطر تلاش خستگی ناپذیر او متجاوز از ۱۱۰۰ نفر از جنایتکاران جنگ را شناسایی و به محاکمه کشاند. یکی از اقدامات مهم او شناسایی و شکار "آدولف ایشمن" معمار هولوکاست بود که در کشور آرژانتین به دام انداخت و به اسرائیل آورده و پس از محاکمه به دار آویخته شد. اقدام دیگر او به دام انداختن Karl Silberbaver افسر گشتاپویی بود که آن فرانک را بازداشت کرده بود. از این جهت بود که وی به "شکارچی جنایتکاران نازی" معروف بود.

در سال ۱۹۷۷ به افتخار او مرکز سیمون ویزنتال

(Simon Wiesenthal Center - Museuim of Tolevance)

که یک مؤسسه حقوق بشری است در شهر لوس‌آنجلس افتتاح گردید. هدف این مرکز در درجه اول مبارزه با یهودی ستیزی و ایجاد تفاهم بین کشورها و ادیان میباشد از وظایف دیگر این مؤسسه مبارزه با هر نوع تبعیض و به یاد نگهداشتن فاجعات جنگ در خاطره ها و روشن کردن ذهن مردم درباره عواقب شوم جنگ و نسل کشی میباشد.

در سال ۱۹۸۶ به همت و پیشنهاد سیمون ویزنتال، موزه یادآوری هولوکاست در شهر واشنگتن دی سی، یک فرد کولی را به عضو هیئت مدیره خود انتخاب کرد زیرا که کولیها نیز مثل یهودیان یکی از قربانیان نسل کشی آلمان نازی بودند.

در یکی دو مورد اقدامات او مورد بحث گروههای یهودی واقع شده بود. یکی مخالفت او با سیاستهای "Bruno Kreisky" اولین صدراعظم یهودی اطریش در مورد ائتلاف او با راست گرایان اطریش و دیگری مخالفت او با سازمانهای یهودی در مورد "Kurt Waldheim" دبیر کل سابق سازمان ملل و صدراعظم اطریش که او را با همکاری با نازیها متهم میکردند. او رابطه نزدیک خود را با Kurt Waldheim همچنان ادامه میداد.

دو روز پس از مرگ وی تابوت او را در حالیکه در پرچم اسرائیل پیچیده بودند به اسرائیل حمل شد و جنازه او با مراسم تشریفات رسمی تشیع و به خاک سپرده شد.

در مراسم تدفین، نمایندگان کلیه کشورهای آزاد از جمله آلمان، لهستان، روسیه، آمریکا، کانادا،استرالیا و کشورهای اتحادیه اروپا شرکت داشتند.

مطبوعات اسرائیلی در مورد او مفصل نوشتند و از اقدامات بشر دوستانه او ستایش کردند. مطبوعات کشورهای غربی به مدت سه روز مرگ وی را جزو سه خبر اصلی چاپ کردند. شبکه .B.B.C لندن نیز برنامه هایی به خاطر مرگ وی پخش کرد. تنها تأسف از این بود که هیچکدام از رسانه های دسته جمعی کشورهای مسلمان اشاره ای به مرگ وی نکردند. تأسف بیشتر از این بود که هیچکدام از انجمنهای حقوق بشری ایرانی چه برون یا درون مرزی نیز اشاره ای به مهمترین خبر روز نکردند و گویا چنین شخصی اصلاً وجود نداشته است. نشریه اینترنتی گویا تنها نشریه ای ایرانی بود که مقاله نیما راشدان تحلیل گر ایرانی را در مورد سیمون ویزنتال در وبلاگ خود انتشار داد.

سیمون ویزنتال در یکی از مصاحبه هایش گفته بود که: وقتی در خانه یک یهودی که در اردوگاه مرگ "Mauthausen" با او هم زندانی بود دعوت شده بود، پس از صرف شام، صاحبخانه که یک بازرگان موفق بود به سیمون میگوید که "اگر تو به کار سابق خود که مهندسی آرشیتکت بود برمیگشتی الان قطعاً میلیونر بودی. سیمون چنین پاسخ داده بود: دوست عزیز، ما به خدا و آخرت اعتقاد داریم. من همیشه فکر میکنم که وقتی رهسپار دنیای دیگر شدیم ۶ میلیون یهودیان قربانیان هولوکاست به سراغ ما خواهند آمد و قطعاً خواهند پرسید شما چکار کردید؟

تو پاسخ خواهی داد که من تاجر بودم، دیگری خواهد گفت من کارخانه دار بودم، دیگری خواهد گفت که من جواهر فروش بودم. اما من پاسخ میدهم: من شما را فراموش نکردم. □

ایرج فرنوش، فوق لیسانس در رشته مهندسی صنایع و سیستم در سازمان هوایی فدرال (FAA) به سمت مدیر پروژه به کار اشتغال دارد.



مردی که در مرمّت اسرائیل کوشا است

نوشته: جروزالم پُست Jerusalem Post
برگردان: دکتر موسی میکائیل (فیلادلفیا)

برنی مارکوس Bernie Marcus مردی است که در پنجاه سالگی به دنبال کار میگشت و در یک دههٔ بعد ثروتمند میلیارد گردید. او در مورد تهیه لوازم و آلات برای تعمیرات منازل و غیره (خود انجام Do it yourself) امپراطوری تشکیل داد و فروشگاههای متعدد تشکیلات زنجیره ای Home Depot را در سراسر آمریکا به وجود آورد. داستان پیروزی وی یکی از بزرگترین داستانهای موفقیت آمیز در این زمینه در آمریکا میباشد. و او همیشه آمادهٔ کمک و یاری به کشور اسرائیل نیز بوده است.

در مصاحبهٔ اخیری که توسط نشریهٔ جروزالم پست از او به هنگام دیدارش از اسرائیل بعمل آمد اظهار داشت که "**اسرائیل پایگاه و جایگاه مقدّس یهودیان در سراسر جهان است. من مایلم که اسرائیل کشوری نیرومند، خودکفا و دموکرات بر جای بماند**." روی این اصل میلیونها دلار به سازمانهای مختلف خیریه که پشتیبان کشور اسرائیل و اهداف یهود و یهودیت هستند هدیه داده است.

در میان ثروتمندترین یهودیان آمریکا مارکوس در ردیف صد و شانزدهمین فرد با ثروت ۲/۲ میلیارد دلار در مجلهٔ Forbes و نیز در سال ۲۰۰۵ توسط نشریهٔ The Chronicle of Philanthropy در میان بزرگترین هدیه دهندگان به امور و سازمانهای خیریه در آمریکا ذکر شده است.

او اکنون در سن ۷۶ سالگی کار و فعالیت خود را تمام نشده میداند. در یکی از دیدارهای اخیرش (که معمولاً سالی دو بار انجام میگیرد) با ساکنین آبادیها و سیاستمداران در اسرائیل در مورد تخلیه غزه گفتگو نموده و این موضوع را یک مسئله حیاتی میداند. بهر حال، مهمترین نکته علاقه وی به ایجاد تسهیل مذاکرات و مباحثات در محیط سیاسی است و او خاطر نشان میکند که پتانسیل از هم گسیختگی اسرائیل در آن وجود دارد.

مارکوس اظهار میدارد که بزرگترین تهدید به کشور اسرائیل از درون خود میباشد. اسرائیل نشان داده که قدرتمند و قادر به نبرد است، ولی کشور در طی قرون گذشته از درون موجب شکست شده است.

جهت پیشرفت در گفتارها و دستورهای سیاسی او سازمانی به نام "سازمان دموکراسی اسرائیل IDA را بنا نهاده که در گردآوری اطلاعات برای دولت اسرائیل به منظور ایجاد و تدوین و تصویب قوانین یاری دهد. در ضمن کوشش به کمک به کنست (پارلمان اسرائیل) برای پژوهش و برقراری اساسنامه در کشور مینماید. او میگوید که "اساسنامه راهنمائی برای پایدارتر نمودن دولت و حکومت است و من با هر فردی گفتگو میکنم نیاز به اساسنامه را تذکر میدهد".

متن اساسنامه را تدوین نموده و به کنست پیشنهاد میکند.

مارکوس میگوید که "در هر اساسنامهٔ مطلوب هر فردی به طور تساوی ناشاد میباشد. و آن جریان مشابه آنست که به هنگام تهیه اساسنامهٔ آمریکا پدیدار گردیده بود. در آن برنده ای وجود ندارد و هر فردی باید مصالحه و سازش کند". برقراری مصالحه و توافق ها و ایجاد پیش نویس اساسنامه بسیار مهم و انتقادی است.

مارکوس طرفدار سیستم سرمایه گذاری و تشکیلات اقتصادی آزاد است که

ایجاد مؤسسات و شرکتها و کاپیتالیسم را ترغیب میکند و وجود اساسنامه پشتیبانی لازم در این باره را عرضه میدارد. هر چه دولت در این مورد کمتر دخالت داشته باشد ما ثروتمندتر میشویم زیرا که موجب تولید کار برای مردم میگردیم.

در آمریکا مارکوس پشتیبان کاندیداهای حزب جمهوریخواه Republican است. سال گذشته وی از جانب جامعهٔ یهودی آمریکا مورد انتقاد واقع گردید زیرا که پول برای مبارزات انتخاباتی جهت معاون استاندار ایالت جئورجیا به نام رالف رید R. Reed اهدا کرده بود. رالف رید فردی است که قصداً و عملاً پشتیبان ایده ای میباشد که دین مسیحی دین رسمی آمریکا گردد.

اما تعداد منقدین او در این باره کم بوده اند. ولی به طور کلی مارکوس مورد تمجید برای اهدای خیریه Aquarium (نمایشگاه سرپوشیده برای حیوانات آبزی) در آمریکا به نام Aquarium آتلانتا واقع در نزدیکی منزل خود در شهر آتلانتا (در ایالت جئورجیا) میباشد.

ادارهٔ امور خیریهٔ مارکوس توسط همسرش بیلی Billy و سه فرزندانش به صورت حرفه ای اداره میشود.

مارکوس میگوید که اهدای پول کار مشکلی است و ما بی جهت پول بذل و بخشش نمیکنیم بلکه به نتایج پول اهدائی برای امور خیریه توجه داریم. و اگر پول داده شده به مصرف مخصوص و مربوطه نرسد از دادن آن خودداری میکنیم و ما نیز به برنامه های وسیع در امور خیریه آنچنان توجه داریم که هر چه بیشتر تعداد مردم را در بر گیرد.

دادن خیریه برای مارکوس جزو تربیت و پرورش او و از دوران کودکی بوده است. او به خاطر دارد که در دوره جوانیش هر هفته قسمتی در درآمدش از فروش بستنی

> **"من یهودی زاده ام، یهودی پرورش یافته ام و مفتخرم که یهودی هستم، و اولین کتک کاری زندگی ام به این خاطر بود که یهودی بوده ام".**

را برای کمک به کاشتن درخت در اسرائیل ارائه میداده است.

او در خانوادهٔ مذهبی در شهر نیوآرک پرورش یافته است. پدرش سازنده قفسه های چوبی بود. وی اکنون سرپرستی و مباشرت تشکیلات و فروشگاههای زنجیره ای Home Depot را در سراسر آمریکا بر عهده دارد که شامل "Do it yourself" و پروژه های بهبودی در منازل و غیره است. ولی خود وی هیچ وقت توانایی کار بردن ابزار و آلات جهت کمک به پدرش را نداشته است.

علاقهٔ واقعی مارکوس به رشتهٔ پزشکی بود. بر طبق سیستم سهمیهٔ در آن زمان تنها معدودی از افراد یهودی امکان ورود به این رشته را داشتند. مادرش بر او فشار می‌آورد که درجه ای در رشتهٔ داروسازی را از دانشگاه راتگرز Rutgers دریافت دارد. وی میگوید که "این جریان اولین موردی بود که واقعاً تبعیض را حس کردم، و نیز همچنین تبعیضات دیگری را در جریان زندگی اش احساس کرده است از جمله از جانب قلدرهائی که در همسایگی شان بودند، به خاطر آنکه او یهودی بود".

وی اظهار میدارد که "من یهودی زاده ام، یهودی پرورش یافته ام و مفتخرم که یهودی هستم، و اولین کتک کاری زندگی ام به این خاطر بود که یهودی بوده ام". او به یهودیت کردیت میدهد که برای او ارزشهایی را تأمین نموده که جزو موفقیت بی کم و کاست او بوده است.

او هم چنین میگوید که "احساس میکردم که عقل سلیم و قضاوت درست در گرفتن هر تصمیمی در من وجود دارد. مداوماً گفتگو در مورد موفقیت یهودیان در حرفه و مشاغل به گوش میخورد و امکان دارد که یهودیان با عقل سلیم و قضاوت صحیح زاده شده (به زبان ییدیش Yiddish Kup) و در طی سالیان متمادی تیزتر و صیقلی شده باشند. □

نوشته: دکتر ناهید پیرنظر اُبرمن
نقل از فصلنامهٔ ره‌آورد

یهودیان ایرانی و هویّت ملّی

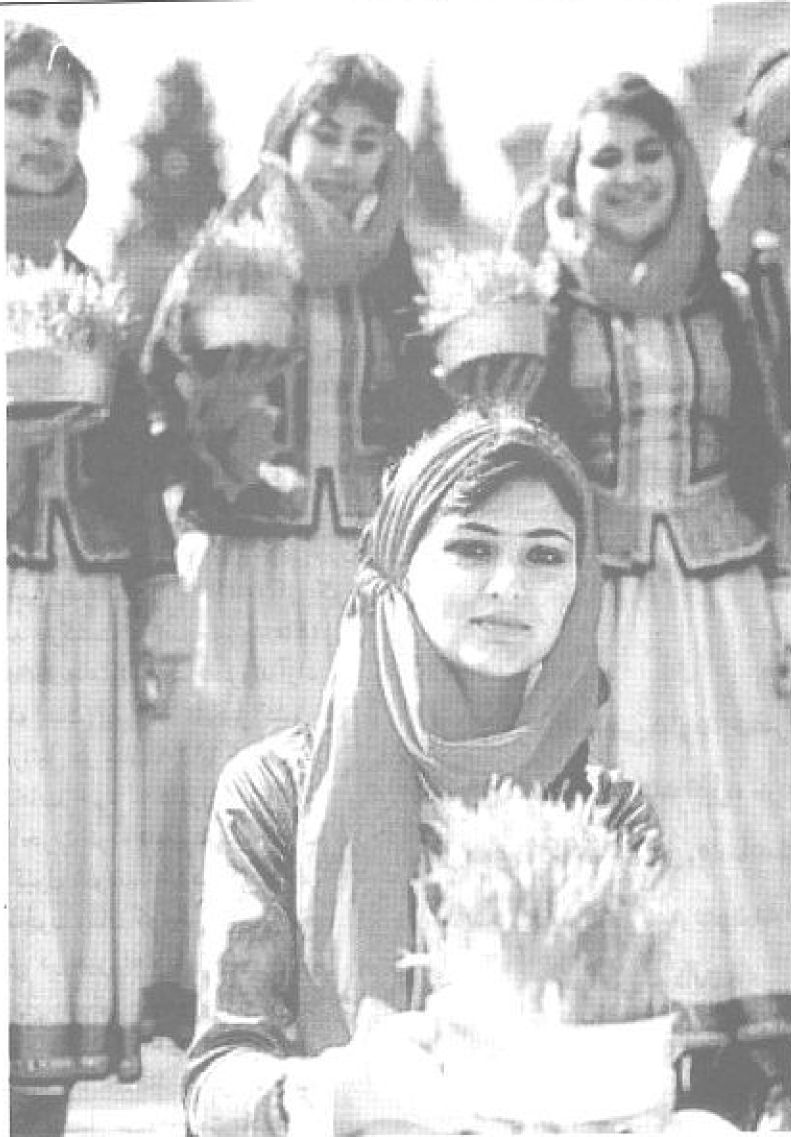


مقالهٔ ذیل در شمارهٔ اخیر مجلهٔ «وزین ره‌آورد نامهٔ آزاد اندیشان ایران» - شمارهٔ ۷۲ سال ۱۳۸۴ به چاپ رسیده است.
توجه شما را به خواندن این مقاله که با موضوع روز یعنی یهودیان ایران و علائق آنان را به دو کشور ایران و اسرائیل ارتباط دارد جلب می‌کنیم.

طیّ ۲۷۰۰ سال تاریخ زندگی یهودیان در ایران، تعلّق و هویّت ملّی یهودیان نسبت به خاک ایران و حمایت آنان از کشور اسرائیل و یا انتخاب آنان بین این دو نهاد هنوز مورد پرسش قرار می‌گیرد. این پرسش گاهی از سوی هموطنان ایرانی و گاهی هم مابین خود یهودیان مطرح می‌شود. از سوی دیگر مایهٔ بسی تأسف است که در قرن بیست و یکم و در آستانهٔ صدمین سالگرد نهضت مشروطیت ما «هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم» و آقای موریس معتمد تنها نمایندهٔ یهودیان ایرانی در مجلس نمایندگان، باید دربارهٔ کمترین حق انسانی آنان، یعنی حرمت فردی و اجتماعی یهودیان، زبان به دفاع بگشاید و در رد سیمای تحقیرآمیزی که اخیراً از آنان در رسانه‌های جمعی ترسیم می‌گردد، سخن برانند. تعلّق و وفاداری ایرانیان یهودی به خاک ایران نباید مُنافاتی با ابراز تعهد و همبستگی به یهودیت و سرزمین اسرائیل که به نام دیگر حضرت یعقوب (۱) نامگذاری شده است داشته باشد. به دنبال استقلال کشور اسرائیل در سال ۱۹۴۸، هویّت ملّی و مذهبی یهودیان و وابستگی و انتخاب بین سرزمین اسرائیل و موطن آنان در کشورهای دیگر همواره مطرح شده است. در اغلب کشورهای متمدّن جهان این مسأله کاملاً حلّ شده است و این دو هویت از هم تفکیک یافته‌اند. عموماً به جز بعضی موارد استثنایی بین این دو همبستگی هیچ گونه اصطکاک و یا تضادی به وجود نمی‌آید. شناسایی یک کشور یهودی، با حکومت غیر مذهبی، در کنار سایر حکومت‌ها و ساکنین محلّی و دیرینه آن سرزمین نباید تابعیت ملّی یک فرد یهودی را نسبت به زادگاه خود در یک گوشهٔ دیگر جهان زیر سوآل قرار دهد، بخصوص در مورد ما ایرانیان که دارای بیش از ۲۷۰۰ سال تاریخ مشترک با قوم یهود هستیم. امّا متأسفانه در جوامع ایرانی یهودی و یا غیر یهودی، بخصوص به هنگام مصاحبه با دانشمندان و سرشناسان یهودی ایرانی یا ایرانی تبار هنوز این سوآل مطرح است و از آنان خواسته می‌شود که تعلقشان را بین هویّت ملّی و مذهبی خود مشخّص نمایند. به عبارت دیگر بین دست چپ و راست و پدر و یا مادر یکی را انتخاب کنند. قبل از تجزیه و تحلیل و پاسخ به چنین سوآلی باید مفهوم کلمات «ملت / ملّیت» را در مقابل «قوم / قومیّت» و

توصیف «وطن» را که هر کدام جداگانه می‌توانند در فرهنگ‌ها و جوامع مختلف معیارهای گوناگونی داشته باشند به منظور بحث در این مقاله روشن سازیم.

در مورد توصیف مفهوم حقوقی ملّت / ملّیت (nation/nationality) که در این بحث مورد نظر ماست به ترمینولوژلی حقوق، تألیف جعفری لنگرودی در لغت نامه دهخدا، اشاره می‌کنیم. در این محدوده: ملّت عبارت است از «گروهی از افراد انسانی که بر خاک معیّنی زندگی می‌کنند و تابع قدرت یک حکومت می‌باشند». بدین ترتیب ملّیت (nationality) عبارت است از تابعیّت حکومت آن سرزمین. لازم به اشاره است که در اصطلاح حقوق بین‌الملل، واژهٔ ملّت (nation/people) دارای مفهوم گسترده‌تری است و منظور از آن «دسته‌ای از افراد انسانی است که عموماً در خاک معینی سکونت اختیار کرده، دارای منافع مشترک اقتصادی و تاریخ مشترک و احتمالاً وحدت نژاد، زبان و مذهب می‌باشند به طوری که این عوامل برای افراد، طرز فکر و تاریخ مشترک، بدان گونه ایجاد کند که پیوند لازم برای همزیستی بین آن‌ها پدید آورد». در حالی که قوم و قومیّت (ethniciy) معمولاً جنبهٔ سیاسی نداشته و بیشتر همبستگی‌های مذهبی، نژادی، ایدهٔولوژیک و خویشاوندی را در بر می‌گیرد. *



در وصف وطن یا میهن چنین آمده است که: «وطن جایی است که شخص در آن زاده شده، رشد و نما کرده و پرورش یافته است». در این مقاله، با در نظر گرفتن معنی ملّیت به منظور تابعیّت سیاسی و داشتن زادگاه، محلّ زندگی و تاریخ مشترک، در مقابل قومیّت که بیشتر جنبهٔ همبستگی دینی را دارد نظری کوتاه به ملّیت (هویّت سیاسی) و قومیّت (هویّت مذهبی) یهودیان جهان در طول تاریخ می‌افکنیم. طبق تورات، وابستگی سیاسی بنی یعقوب (Am Israel) را به خاک اسرائیل (Eretz-Israel)، گذشته از عهد پدران یعنی ابراهیم و اسحق و یعقوب (۲) پس از دوران موسی و فتح کنعان باید به اوّلین پادشاه بنی اسرائیل یعنی شائول نسبت داد (۳). شائول اوّلین پادشاه قوم یهود است که بین سال‌های ۱۰۳۰ تا ۱۰۰۹ ق.م. در مقام یک رهبر سیاسی قرار داشت. (۴)

پس از پادشاهی داود، حضرت سلیمان با ساختن معبد اوّل (۵)، در حدود سال‌های ۹۶۱ تا ۹۵۰ ق.م. باعث پیوند سیاسی یهودیت و قوم یهود به خاک اسرائیل گردید. (۶)

حیات این نهاد سیاسی مستقل پس از خرابی معبد اوّل در سال ۵۸۶ ق.م. قطع گردید. (۷)

معبد دوّم به فرمان کورش کبیر در دوران داریوش اوّل در سال‌های بین ۵۲۰ تا ۵۱۵ ق.م. ساخته شد. این بازسازی با سرمایه دربار ایران و مخارج آن از خزانهٔ پادشاهان هخامنشی پرداخت گردید (۸) و از آن زمان تا خرابی معبد دوّم

مرسوم بود که همه ساله مراسم قربانی برای سلامتی شاه ایران و خانوادهٔ آنان در معبد مقدّس انجام گیرد. (۹)

در دوران معبد دوّم به استثنای دوران حشـمونایی‌ها (۱۴۲ - ۳۷ ق.م.) تا استقلال کشور اسرائیل در سال ۱۹۴۸ میلادی این سرزمین همواره به عنوان یک مستعمره تابع حکومت‌های غیر یهودی بوده است و ساکنان یهودی آن از نظر تابعیت سیاسی شهروندان کشورهای دیگر بوده‌اند. آن چه که باعث بقای یهودیان در جهان شد همان حفظ هویت مذهبی یا قومیت آن‌ها (Am Israel)، پیروی از قوانین یهودیت (Dat Israel) از یک سو و امید بازگشت به اسرائیل Eretz) (Israel به عنوان یک شهروند آزاد بوده است. پس از تشکیل کشور اسرائیل در سال ۱۹۴۸ گروهی با انتخاب خود به کشور اسرائیل مهاجرت کرده تابعیت سیاسی آن را قبول نمودند. امّا گروهی دیگر همچون زمان کورش کبیر و فتح بابل در عین اعتقاد به یهودیت، هویّت ملّی و سیاسی خود را نسبت به زادگاه‌های خود در سایر کشورها حفظ نمودند و به اسرائیل مهاجرت نکردند. موقعیت ملّی و قومی این دسته از یهودیان جهان است که گاهی بی جهت مورد پرسش قرار می‌گیرد.

اصولاً باید در نظر داشت که با تشکیل کشور اسرائیل با یک حکومت غیر مذهبی، شهروندان آن منحصراً یهودی نبوده و یک عرب مسلمان، یک مسیحی و یا یک دَروزی محلّی نیز به عنوان یک شهروند اسرائیلی از تمام حقوق دموکراسی و اجتماعی برخوردار می‌باشند. از سوی دیگر یک راب یهودی ارتدکس با وجود این که به مذهب و قوم یهود تعلّق دارد می‌تواند یک شهروند اسرائیلی نباشد و تابعیت آمریکایی، فرانسوی، آرژانتینی و یا ایرانی داشته باشد. به عبارت دیگر هیچ ارتباط و یا اصطکاکی نباید بین هویّت مذهبی و هویّت سیاسی یهودیان جهان از یک سو و تابعیت اسرائیل از سوی دیگر وجود داشته باشد. نمونهٔ آن وجود صدها هزار یهودی مؤمن و غیر مؤمن یهودی ساکن کشورهای اروپایی و آمریکایی است که هیچ خدشه و سوآلی در مورد انتخاب بین این دو هویّت برایشان مطرح نیست. و چنین امری دقیقاً و حتی بیشتر باید در مورد یهودیان ایرانی مصداق داشته باشد.

اگر توجه کنیم، جمعاً مدّت زمان زندگانی یهودیان ایرانی در سرزمین اسرائیل بسیار کوتاه‌تر از مدّت زمان زندگی و رشد فرهنگی آنان در خاک ایران بوده است. مبداء تعلّق یهودیان را به خاک کنعان حتی اگر از زمان حضرت ابراهیم هم حساب کنیم (۱۰) حداکثر به سال ۲۰۰۰ ق.م. می‌رسد.(۱۱)

پس از پادشاهی داود، حضرت سلیمان با ساختن معبد اوّل، در حدود سال‌های ۹۶۱ تا ۹۵۰ ق.م. باعث پیوند سیاسی یهودیت و قوم یهود به خاک اسرائیل گردید.

یهودیان ایرانی اکثراً در سه نوبت تاریخی به سرزمینی که ما امروز آن را ایران می‌نامیم انتقال یافتند. این انتقال برای اوّلین بار بعد از شکست و اسارت ده قبیلهٔ اسرائیل توسّط دولت آشور (۷۲۱/۲۲ ق.م.) و فرستاده شدن آنان به شمال شرقی نینوا که بعداً به دست مادها افتاد واقع گردید. (۱۲)

دو مرحلهٔ دیگر یکی پس از فتح بابل بـه دست کـورش کـبیر (۵۳۹ ق.م.) و بالاخره بعد از خرابی معبد دوّم توسّط رومیان به سال ۷۰ میلادی بود. (۱۳)

بدین ترتیب حداکثر مدّت زمان اقامت یهودیان در ایران ۲۷۰۰ سال و حداقل آن یعنی از بعد از سال ۷۰ میلادی، ۱۹۳۰ سال است. در حالی که حدّاکثر اقامت آنان در کنعان ۲۰۷۰ سال (۲۰۰۰ ق.م. تا ۷۰ م.) و حداقل آن حدود ۱۲۰۰ سال (۲۰۰۰ ق.م. تا ۸۵۶ ق.م.) بوده است.

نکتهٔ قابل تذکر دیگر در مورد تابعیت و تعلّق یهودیان به خاک ایران این است که قانونگزاران دین یهود در دوران پراکندگی هیچ گاه تابعیت سیاسی و حقوقی، حتی اختلاط فرهنگی (acculturation) یهودیان را در سرزمین‌هایی که در آن سکنی می‌گزیدند منع نکرده بلکه توصیه هم می‌کردند. پایه‌های این چنین روابطی را بخصوص در دوران تلمود بابلی و حتی پیش از آن، در لابلای صفحات تورات و تلمود می‌توان مشاهده کرد. تابعیت ایرانی کسانی چون دانیال نبی، بنا به گفتهٔ تورات وزیر و مشاور اعظم داریوش بزرگ (۱۴) و تشویق نبی‌هایی چون هگّای و زکریا (۱۵) در مورد بازسازی معبد دوّم و مأموریت زروبابل، نوهٔ آخرین پادشاه یهود که به اسارت به بابل آورده شده بود، از سوی دربار داریوش برای ساختن معبد، ازدواج استر با خشایارشاه و نقش او و عمویش مردخای در دربار پادشاه ایران (۱۶)، مأموریت عزرا و نحمیا به عنوان نمایندگان اردشیر اوّل/دوّم (کتاب عزرا و نحمیا) به منظور بازسازی شهر اورشلیم همه و همه حکایت از عدم اصطکاک بین تابعیت سیاسی ایرانی و تعهد به یهودیت (هویّت مذهبی) آنان دارد.

در دورهٔ ساسانیان از رابطهٔ راب شموئیل رییس آکادمی نهردعا (Nehardea) با شاپور اوّل می‌توان یاد کرد: «وی (راب شموئیل) هرکجا اختلافی بین رسوم یهودیت و قانون مملکتی می‌دید، به یهودیان توصیه می‌نمود که قوانین مملکت را رعایت کنند» (۱۷). هدف او از این کار کاهش اختلاف میان یهودیان بابل و ایران و دولت مرکزی بود. در زمان شاپور دوّم راب یوسی از ربّان‌های معروف دورهٔ تلمود (وفات ۳۲۳ م.) از یهودیان می‌خواهد که زبان آرامی را به کنار گذارده به فارسی تکلّم کنند. (۱۸)

تعداد بی شمار لغات آرامی شرقی، زبان متداول یهودیان ایران، در زبانِ پهلویِ دوران ساسانی و بالعکس، وجود لغات فراوان پهلوی در نوشته‌های یهودیان بخصوص در تلمود، همه نمودار وجود روابط فرهنگی و اجتماعی ایرانیان غیر یهودی و یهودی در آن دوران می‌باشند.(۱۹)

از سوی دیگر باید در نظر داشت که هویّت متشکّل ایرانی در سرزمین آریاها مختصّ به نژاد آریا و یا قوم و مذهب خاصّی نیست و در این راه هیچ کس را بر دیگری برتری نیست. طیّ تاریخ، نژادها و اقوام مختلف با عقاید و مذاهب گوناگون از جمله یهودیان در سازندگی ایران سهم داشته‌اند.

در دوران هخامنشی، مستعمرهٔ یهودیه پذیرای سپاه ایران و مأمور تغذیه آنان به هنگام لشکرکشی‌های پادشاهان هخامنشی به مصر بوده است (۲۰). همچنین در زمان پادشاهان اشکانی و ساسانی سربازان یهودی در جنگ‌های بین ایران و روم جنگیدند و جان خود را در راه ایران فدا ساختند. (۲۱)

بدین ترتیب شهروندان یهودی برتر از عَرَب و تُرک و مغول در ایران حقّ آب و گل دارند. حال اگر به علّت تعصّبات جاهلانه گروهی از فرمانروایان، رهبران مذهبی نما و یا هموطنان ایرانی، آن‌ها، چه قبل از اسلام و چه بعد از اسلام، دستخوش تعدّی و ظلم قرار گرفته‌اند، آن امر دیگری است.

از سوی دیگر، محدودیت‌های مذهبی در یهودیت از جمله رعایت شبات، رژیم غذایی کشروت و قانون منع ازدواج با غیر یهودی مانع تحلیل (assimilation) آنان در جامعه اسلامی بوده است ولی هیچ یک از این عوامل نمی‌تواند چیزی از علاقهٔ آنان به خاک ایران و قلّهٔ دماوند و دریای مازندران کم کند و یا آن‌ها را از تحسین آثاری چون شاهنامهٔ فردوسی، گلستان سعدی، خسرو و شیرین نظامی، مثنوی محمد بلخی و غزلیات حافظ باز دارد. نوای موسیقی ایرانی و دستگاه‌های سه گاه و اصفهان، ماهور و همایون در رگ و پی هر ایرانی ریشه دوانده، قلب هرکدام را از هر آیین و مرامی که باشند به طپش در می‌آورد.



بد رفتاری پادشاهانی چون قباد و فیروز را در عهد ساسانیان، و در دوران شاه عباس، نادرشاه و آقا محمد خان و یا بی توجهی ناصرالدین شاه را نباید به حساب پادشاهانی چون کورش و داریوش و یا شاپور اوّل و دوّم گذاشت. جور و ستم مذهبیون متعصّب را در ادوار مختلف نباید به حساب رهبران با ایمانی چون شیخ بهاءالدین عاملی (همزمان با شاه عباس اوّل)، ملا محسن فیض کاشی (معاصر شاه عباس دوّم)، میرزا ابوالقاسم کاشانی مجتهد (همدورهٔ نادرشاه)، سید عبدالله بهبهانی و سید جمال‌الدین واعظ (در صدر مشروطیت) و آیت‌الله شیخ هادی جلیلی، ناجی یهودیان در غارت کرمانشاه به سال ۱۹۰۹ میلادی گذاشت. (۲۲)

بنا به تعریف واژه «وطن» در فرهنگ دهخدا، ایران جایی است که حداکثر ۲۷۰۰ سال و حداقل ۱۹۰۰ سال زادگاه یهودیان ایرانی بوده است. با مقایسهٔ حتی ۱۹۰۰ سال سابقهٔ اقامت آنان با ۱۳۸۳ سال تقویم هجری شمسی، متوجه می‌شویم که ریشهٔ یهودیت در ایران طولانی‌تر از ریشهٔ اکثر مذاهب کنونی متداول در ایران حتی اسلام می‌باشد. استخوان‌های زنان و مردان و کودکان یهودی چه به مرگ طبیعی و چه در کشتارهای فردی و قومی، درکوهپایه‌های الوند، بیستون و دماوند و درگورستان‌های لار وگلپایگان، در محلّه‌های سدهٔ اصفهان و فرح‌آباد مازندران، در کناره‌های کویر در

بیدگُل و زِفْره و بالاخره در خاک‌های مشهد وگیلیارد، تبریز و کرمانشاه مدفون شده‌اند. اجداد آنان به زبان پهلوی سخن گفتند و نوشتند و نگهدار و رابط این زبان با زبان پارسی نو بوده‌اند. صفحات تلمود و تفسیرهای آنان همه پر از اصطلاحات و کلمات پهلوی و متأثر از آداب و عقاید ایرانی است که در دین یهود رخنه کرده است. هموطنان یهودی یعنی همان مطرب‌های محلّهٔ یهودیانِ شیراز و خیابان سیروس تهران، دستگاه‌ها و پرده‌های موسیقی ایرانی را با پنجه‌های خود به وسیلهٔ سیم‌های تار و یا آرشه ویلون به درویش خان‌ها و نی داودها، صباها و یاحقّی‌ها انتقال دادند. پزشکان ایرانی یهودی و یا یهودی تبار، از سعدالدوله و شیخ رشیدالدین فضل‌الله در دربار ایلخانان گرفته تا حکیم حق‌نظر و حکیم نور محمود در دربار قاجار، از عهد محمّد شاه تا مظفّرالدین شاه، همه ناقل شیوه و روش معالجات پزشکی فارابی و ابن سینا به عصر خود بوده‌اند.(۲۳)

چگونه می‌توان علاقه به آب و خاک و عشق به آزادی و فرهنگ ایران را از کسانی مثل یفرم خان ارمنی، طاهرهٔ قرةالعین بابی و سلیمان حئیم یهودی سلب نمود؟ پهنهٔ ادبیّات فارسیهود، میراث فرهنگی یهودیان ایرانی، خود شاهد این مدّعاست. تعلّق به آیین موسی و علاقه به وجود یک کشور یهودی برای حفاظت از یهودیت و دفاع از پیروان آن در جهان هیچ اصطکاکی با هویّت ملّی و فرهنگی یهودیان در سایر نقاط جهان ندارد. به همان گونه که نباید تضادی بین علاقهٔ یک ارمنی ایرانی به کشور ارمنستان و تابعیت سیاسی او به کشور ایران وجود داشته باشد.

در صدر انقلاب مشروطه گناهکارانی چون شیخ فضل‌الله نوری، در مخالفت با دموکراسی و تمدّن جهان غرب و سپس دسته‌ای از رهبران مذهبی متعصّب، انقلاب ملّی و وطن پرستانهٔ مشروطه ایران را در نطفه قلب کردند. آنان مشروطه را بر پایه‌های مذهبی استوار و فقط ملّت مسلمان شیعهٔ اثنی عشری را شایستهٔ آن دانستند و خیلی از هموطنان زرتشتی، مسیحی، یهودی و بهایی را که هر یک به گونه‌ای و به حدّی در آن سهم داشتند، از این حقّ انسانی، سیاسی و اجتماعی محروم داشتند. با تمام این تفاسیر باید نکاتی دیگر را هم به خاطر سپرد. آن چه را که نباید فراموش کرد حضور و نطق افرادی چون سید جمال‌الدین واعظ در کنیسای «هاداش» در محلّهٔ یهودیان تهران در مورد مشروطیت و آزادی سیاسی همگان است (۲۴). دکتر مهدی ملک‌زاده در تاریخ مشروطیت می‌نویسد که تعصّبات مذهبی عوام، علّت بی حرمتی و شقاوت به اقلیت‌ها شمرده می‌شود (۲۵). سخنرانی و دفاع سلیمان میرزا اسکندری یکی از رهبران مجلس شورای ملّی بعد از واقعهٔ «خر آقا» (۱۹۲۲ م.) به هنگام حمله به محلهٔ یهودیان تهران و اشارهٔ ایشان به اصل هشتم و نهم قانون اساسی، مبنی بر «تساوی حقوق کلیهٔ اتباع ایرانی» نمونهٔ دیگری است از حمایت روشنفکران ایرانی از اقلیت‌های مذهبی.(۲۷)

وقایعی که در تاریخ بر یهودیان ایرانی گذشت زاییدهٔ تعصّب، جهل و تربیت غلطی بود که هموطنان ایرانی آنان طیّ گذشتِ نسل‌ها به فرزندان خود در مورد رابطه با اقلیت‌ها آموخته بودند و شاید تأثیر آن هنوز هم وجود داشته باشد و برای زدودن آن ده‌ها سال باید صبر نمود. امّا آن چه که در مورد یهودیان مسلّم است، گشایش مدارس آلیانس، انقلاب مشروطیت، خروج یهودیان از محلّه‌های مخصوص و بالاخره استقلال کشور اسرائیل از یک سو و همنشینی، تحصیل و معاشرت با جامعهٔ اکثریت این فاصله را روز به روز کمتر کرده است. ریشه‌های مشترک تاریخی و فرهنگی، این یکرنگی و یگانگی را در سال‌های آخر قبل از انقلاب در ایران و بخصوص پس از انقلاب در خارج از مرزهای ایران بیش از پیش مستحکم گردانیده است.

در این راه خدمات جناب مئیر عزری سفیر ایرانی الاصل کشور اسرائیل در ایران، در عصر پهلوی را نباید نادیده گرفت. ایشان به مدت ۱۶ سال در مقام سفیر اسرائیل در ایران، از آوریل ۱۹۵۸ تا سال ژوئیه ۱۹۷۴ نمودار عشق و مسؤولیت دو جانبهٔ یک ایرانی تبار در مقام شهروندی و نمایندگی سیاسی کشور اسرائیل می‌باشند، مسؤولیت دو جانبه ایشان همانند مسؤولیتی بود که زروبابل و عزرا و نحمیا، ایرانیان یهودی الاصل از جانب پادشاهان هخامنشی در

چگونه می‌توان علاقه به آب و خاک و عشق به آزادی و فرهنگ ایران را از کسانی مثل یفرم خان ارمنی، طاهرهٔ قرةالعین بابی و سلیمان حئیم یهودی سلب نمود؟ پهنهٔ ادبیّات فارسیهود، میراث فرهنگی یهودیان ایرانی، خود شاهد این مدّعاست.

اورشلیم بر عهده داشتند. توسعه روابط سیاسی از یک سو و روابط فرهنگی دو جانبه با استادان مسلّم فرهنگ ایران، از سوی دیگر، دیدار از اسرائیل توسّط استادانی همچون **سعید نفیسی**، **بدیع‌الزمان فروزانفر**، **ابراهیم پورداود** و سایر مقامات علمی و دانشگاهی از قبیل **دکتر فرهاد**، رییس دانشگاه تهران، **دکتر عبدالله ریاضی**، رییس دانشکدهٔ فنّی و ریاست مجلس شورای ملّی؛ **دکتر عبدالحسین هشترودی** رییس دانشکدهٔ علوم، **علی اصغر آزاد**، اتم شناس ایرانی و **دکتر سجادی** استاد دانشکدهٔ پزشکی همه و همه شاهد دانش طلبی و همبستگی این بزرگمردان ایرانی است. فهرست فعالیت‌های مشترک فرهنگی بین ایران و اسرائیل در این دوران بسیار طولانی است و برای مطالعه دقیق آن می‌توان به «یادنامه» جناب سفیر مئیر عزری، چاپ‌های اوّل و دوّم در اورشلیم در سال‌های ۲۰۰۰ و ۲۰۰۳ مراجعه نمود.توجه مرحوم **سعید نفیسی** برای ترجمهٔ صحیح تورات و کوشش **دکتر قاسم معتمدی** رییس دانشگاه اصفهان برای تأسیس آموزش زبان و فرهنگ عبری در بخش زبان‌های سامی دانشکدهٔ زبانشناسی در دانشگاه اصفهان همه و همه نمودار این علاقه و وابستگی دو جانبهٔ فرهنگی، جدا از تفاوت‌های سیاسی و مذهبی می‌باشند.

پوزش پرفسور احمد کریمی حکاک به عنوان یک شهروند ایرانی متولد مشهد نسبت به کشتار یهودیان در این شهر به سال ۱۸۳۹ در اوّلین جلسهٔ معرفی پژوهشنامهٔ پادیاوند (در محل کنیسای سفارادی، لوس‌آنجلس به تاریخ ۵ ماه مه ۱۹۹۶)، برنامه‌های رسانه‌های عمومی، مقالات آموزندهٔ هموطنان ایرانی ما در مجلات فارسی زبان یهودی و غیر یهودی، ایجاد کرسی و تدریس برنامه‌های ایرانشناسی توسط اقلیت‌ها در دانشگاه‌ها از جمله در دانشگاه کلمبیا به نام **هاگوپ کِروُکیان** (Hagop Kervokian) توسط استاد **احسان یارشاطر**، برنامهٔ ایرانشناسی در اواخر دههٔ ۱۹۶۰ در **دانشگاه عبری اورشلیم**، توسط **پرفسور امنون نتصر**، تدریس برنامهٔ **تاریخ و ادبیّات فارسیهود** به پیشنهاد **پرفسور حسین ضیائی** در دانشگاه UCLA به نام **دکتر حبیب لوی** از سال ۲۰۰۰ میلادی توسط نگارنده، ایجاد کرسی و تدریس ادبیات قبل از اسلام ایران به نام **موسی صبی**، توسّط **دکتر رحیم شایگان** از سال ۲۰۰۴، کرسی تاریخ ایران معاصر به نام **پوران و پرویز نظریان** در دانشگاه تل‌آویو توسط **پرفسور داوید منشری** از سال ۱۹۷۷، ایجاد قریب‌الوقوع مرکز مطالعات ایرانشناسی در دانشگاه تل‌آویو از سوی دو خانوادهٔ خیّر و فرهنگ دوست یهودی ایرانی همه و همه شاهد این همبستگی فرهنگی و ملّی ما ایرانیان به یکدیگر بوده و نشانهٔ این مدّعاست که تابعیت ملّی و سیاسی از وابستگی‌های قومی جداست و تعلّق به هر یک دلیل عدم تأیید یا قبول دیگری نمی‌باشد.

ادبیّات فارسیهود، میراث فرهنگی یهودیان ایرانی، که به زبان فارسی و به خط عبری نگاشته شده است سندی است زنده و گویا از عشق و علاقهٔ یهودیان ایرانی به فرهنگ و ادب ایران، خانهٔ اسناد و نسخ فارسیهود به کوشش نگارنده از سال ۲۰۰۰ میلادی وظیفهٔ خطیر و افتخارآمیزی را در راه مرکزیت بخشیدن و برگرداندن این آثار به خط فارسی به منظور معرفی آن‌ها به همهٔ فارسی زبانان جهان به عهده گرفته است.

باشد که جامعهٔ بزرگ ایرانی در هر کجا و با هر آیین و مذهب و مرام در راه ابراز یکرنگی و گسترش هوّیت ایرانی خود کوشا باشد. در عین حال از وجود تفاوت‌ها نترسد و آن را کتمان نکند. چون همین تفاوت‌هاست که ما را غنی‌تر و قوی‌تر خواهد ساخت.

---

۱ - کتاب آفرینش ۲۹-۳۳:۲۷).

* برای توصیف واژه‌ها و مفاهیم فوق، در رابطه با متن این مقاله می‌توان به مراجع ذیل نیز مراجعه کرد:

Nation/Nationality:

* A nation is the people or an aggregation of men, existing in the form of an organized jurally society...using the same customs, possessing historic continuity...and generally, but not necessarily, living under the same government and sovereighty. Nationality determines the political status of the individual, especially with reference to allegiance. *Black's Law Dictionary,* 4th ed., St. Paul Minn: West Publishing Co., 1951.

* A nation is a body of people recognized as an entity by virtue of their historical, linguistic or ethnic links. They may be united under a particular political organization, and usually occupying a defined territory. Nationality is the membership of a nation or ethnic group. *The New Lexicon Webster Dictionary of the English Language,* Encyclopedic Edition.

Ethnic/Ethnicity:

* Ethnic: of or relating to a people whose unity rests on racial, linguistic, religious, or cultural ties. Ethnicity: according to ethnic grouping. *The New Lexicon Webster Dictionary of the English Language,* Encyclopedic Edition.

* Ethnic: belonging to or deriving from the cultural, racial religious or linguistic traditions of a people or country. Ethnic group: those who share a common ethnic background. *The Random House Dictionary of the English*

Language, Unabridged Edition.

۲ - کتاب آفرینش: ۱۳ تا ۳۱.

۳ - کتاب سموئیل ۲۲-۸:۶ و ۲۴-۹:۱۵.

4 - André Lemaire, "The United Monarchy" in ***Ancient Israel***, Washington: Biblical Archeology Society, 1999, pp. 92-94. Hayim Tadmore, "The United Monarchy" in ***History of the Jewish People***, ed. by Ben Sasson, Cambridge: Harward University Press, 1969, pp. 92-93.

۵ - کتاب پادشاهان ۳۸-۶:۳۷.

6 - Lemaire, ***Ancient Israel***, pp. 100-102, 108-113. Tadmmore, ***History of Jewish People***, pp. 94-107.

7 - James D. Purvis, "Exile and Return." in ***Ancient Israel***, pp. 201-204, H. Tadmore, "The Balyonian Exile and the Exile Restoration" in ***History of Jewish People***, pp. 159-164.

8 - Ezra 6:1-12.

9 - Tadmore, "The Babylonia Exile and the Restoetion" in ***History of Jewish People***, pp. 171-172.

۱۰ - کتاب آفرینش ۱۲:۱.

11 - P. Kyle McCarter, Jr., "The Patriarchal Age, Abraham, Isaac and Jacob", in ***Ancient Israel***, pp. 2-5. A. Malamat, "Origins and the Formative Period" in ***History of the Jewish People***, pp. 3-4.

12 - Siegfried H. Horn, "The Divided Monarchy" in ***Ancient Israel***, pp. 171-125. Tadmor, "The Destruction of Israel by Assyia" in ***History of Jewish People***, pp. 136-138.

13 - Shaye J.D. Cohen, "Roman Domination" in ***Ancient Israel***, pp. 296-298. M. Stern, "The Jewish Diaspora in the Second Temple Era" in ***History of the Jewish People***, pp. 272-278.

۱۴ - کتاب دانیال ۶:۳ و ۶:۲۸.

۱۵ - کتاب‌های هگای ۴-۱:۱؛ زکریا ۱۲:۳؛ و عزرا ۱۷-۵:۳.

۱۶ - کتاب استر ۳-۱۰:۱.

۱۷ - امنون نتصر، پادیاوند جلد اوّل، Consta Mesa: Mazda Publishers, 1996, p. 21

۱۸ - امنون نتصر، پادیاوند، جلد اوّل، ص ۱۸: رسالهٔ بیاقما برگ ۸۳، صفحهٔ اوّل.

۱۹ - امنون نتصر، پادیاوند، جلد اوّل، ص ۱۸.

20 - Jon L. Berquist, ***Judaism in Persia's Shadow***, pp. 51; 61-62.

۲۱ - امنون نتصر، پادیاوند، جلد اوّل، صص ۱ تا ۳۹؛ ره‌آورد شمارهٔ ۳۴ (۱۹۹۴) صص ۳۰ تا ۳۵؛ حبیب لوی: تاریخ یهود ایران، جلد اوّل و دوّم، چاپ دوّم: لوس‌آنجلس، سازمان فرهنگی ایرانیان یهودی کالیفرنیا، سال ۱۹۸۴. همچنین: Jacob Neuzner, "Jews in Iran," in ***The Cambridge History of Iran***, edited by Ehsan Yarshater, vol. 3 (2), chapt. 24.

۲۲ - برای مطالعهٔ بیشتر در مورد حمایت رهبران مذهبی مسلمان از یهودیان، از دورهٔ صفویه تا پایان عهد قاجار، می‌توان به کتاب حبیب لوی، تاریخ یهود ایران جلد سوّم و مقالهٔ امنون نتصر در ماهنامهٔ چشم‌انداز شمارهٔ ۷۲، مارچ و فوریه ۲۰۰۲ مراجعه نمود.

۲۳ - برای مطالعه تاریخ پزشکان در عصر قاجار رجوع شود به حبیب لوی، تاریخ یهود ایران، جلد سوّم، صص ۶۳۵-۷۵۶ و امنون نتصر، پادیاوند، جلد سوّم، صص ۱۶۴-۱۷۱.

۲۴ - حبیب لوی، تاریخ یهود ایران، جلد سوّم، ص ۸۲۰.

۲۵ - حبیب لوی، تاریخ یهود ایران، جلد سوّم، ص ۸۲۰.

۲۷ - حبیب لوی، تاریخ یهود ایران، جلد سوّم، ص ۹۴۳.

اعلامیه مشترک

ششم دسامبر ۲۰۰۵



سازمان بانوان یهود ایرانی
لوس آنجلس



گروه فرهنگی ایما
نیویورک

سازمان بانوان یهود ایرانی درلوس‌آنجلس و گروه فرهنگی ایما در نیویورک بسیارخوشوقتند که نتیجهٔ زحمات مداوم خود را برای‌حفظ سیما وحقوق‌زنان‌یهودی‌ایرانی باطلاع جامعهٔ یهودی‌ایرانی وعلاقمندان به سرنوشت زنان آن‌برسانند..الیاهو

موضوع ترمیم مسائل مربوط به طلاق‌شرعی(گِت و عگونا) و تأمین‌حقوق‌زنان یهودی‌درصورت‌لزوم طلاق، بانگونه که بااصول‌شریعت یهود(هالاخا) مغایرتی نداشته باشد، سالهاست‌که مورد توجه تمام‌مراجع‌مذهبی درسراسرجهان میباشد.

اینجانبان پروانه دوستان صرّاف و ناهید پیرنظر اُبرمن‌از سوی بانوان نسل آینده، ضمن سپاس از توجه ونگرش بواقعیات‌وپشتیبانی‌دومرجع‌مذهبی‌ایرانی‌مقیم‌خارج‌ازکشورایران، درنیویورک باپی‌گیری‌وتشویق‌مداوم‌حخامیم محترم راب یدیدیا اذراحیان وربّای الیاهو بن‌حییم‌ودرلوس‌آنجلس‌ازسوی‌هینت‌ربانوت‌ایرانی، بسرپرستی‌جناب‌راب‌داویدشو فط، بسیارخوشوقتیم‌که‌اطلاع‌دهیم‌این‌دومرجع‌به‌خواسته‌انسانی‌ما بانوان‌پاسخ‌مثبت‌داده، اولین‌قدم‌رسمی‌رادراین‌راه‌برداشته‌اند. درجلسهٔ‌ماهانهٔ اُکتبرسال۲۰۰۵هینت ربانوت‌ایرانی مقیم‌لوس‌آنجلس، بریاست‌جناب‌راب‌داویدشوفط، متن‌موافقتنامهٔ پیشنهادی‌موردِاعتباردردادگاههای‌کالیفرنیا، بزبان‌انگیسی‌وجداازکتوبای‌سنتی، به تأیید وتصویب‌هینت‌حخامیم‌رسیده‌است. دراین‌موافقتنامهٔ پیشنهادی‌که‌هیچ‌تناقضی‌باکتوبای‌شرعی‌ندارد، عملاً ورسماً به‌عروس‌وداماد پیشنهادمیشودکه درصورت عدم‌امکان‌ادامهٔ ازدواج، به‌حقوق‌انسانی‌همسرخودا‌حترام‌گذاشته، انجام‌وظیفهٔ‌طلاق‌را به‌مرجع مذهبی‌واجدشرایط واگذار نمایندتاآن‌مرجع پس‌ازمشورت‌باطرفین، طلاق‌شرعی(گِت)راصادر نماید. مامیدانیم‌واطمینان‌داریم‌که‌کاربرداین‌موافقتنامه تنهاوسیلهٔ پیشگیری‌ازمسئلهٔ عگونوت‌ومشکلات‌ناشی‌ازعدم‌سازگاری‌درازدواج‌است.لازم‌بیاد آوری‌است‌که‌امروزه‌درسراسر دنیالااقل‌دهها هزارزن‌عگوناکه‌ازدواج‌آنهامعلق‌ویابه‌پایان‌رسیده‌است،طبق‌هالاخای‌موجوددربندازدواج‌همسر متمردویاغایب خودمانده و قانوناًازادامهٔ‌تشکیل‌زندگی‌خانوادگی‌دیگری‌که‌حق‌هرانسان‌آزادی‌است‌محروم‌میباشند.

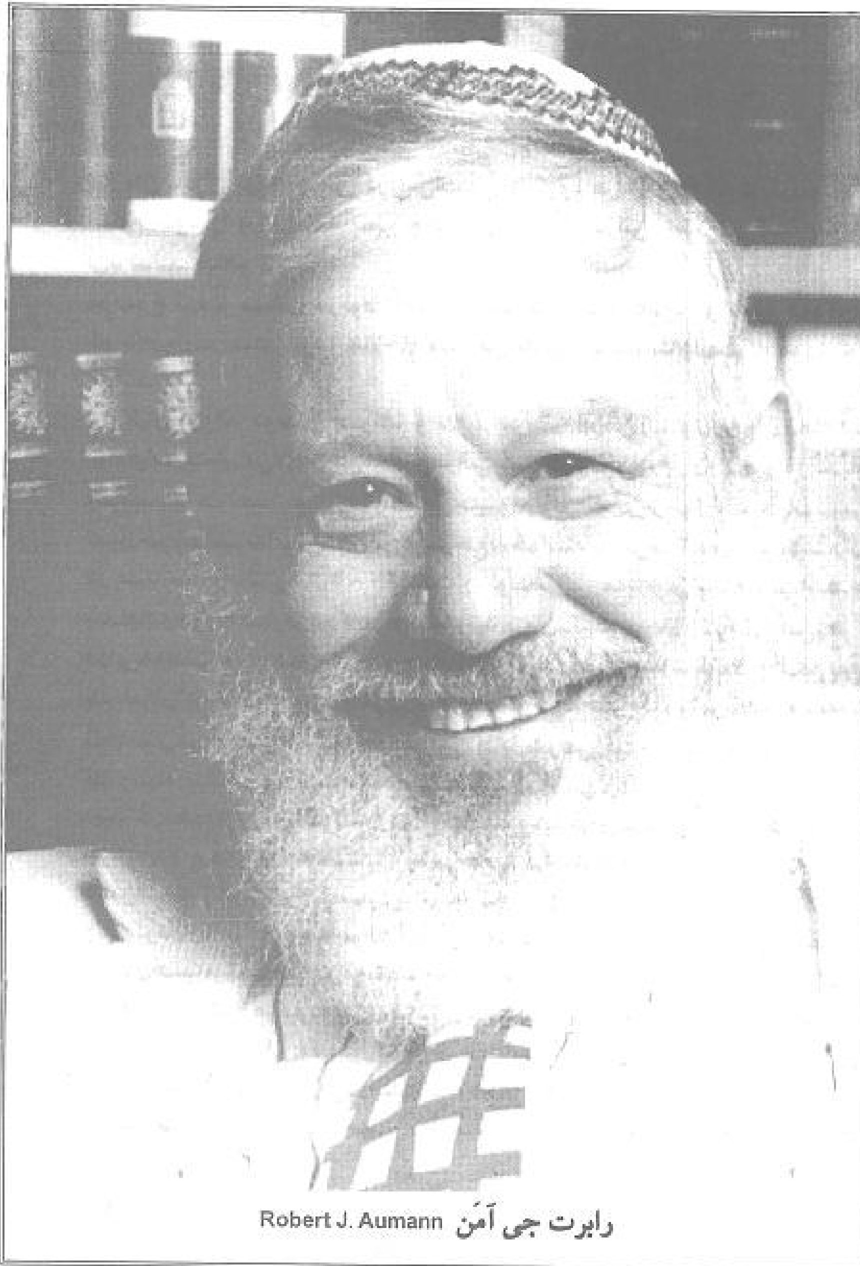
ضمن‌سپاس‌ازهردومرجع‌مذهبی، نیویورک‌ولوس‌آنجلس،درموردحمایت‌وپشتیبانی‌ایشان‌ازحقوق‌شرعی‌زنان‌یهودی‌وایرانی وعملکردآنان، اینک توجه‌جوانان‌ووالدین محترم آنان‌رابدرک‌اهمیّت‌این‌موافقتنامه‌ودرخواست‌وامضای‌آن‌بهنگام ازدواج جوانان‌جلب‌میکنیم.متن‌این‌موافقتنامه که‌امروزه‌درسراسردنیاتوسط‌یهودیان‌اُرتدکس وغیراُرتدکس، اشکنازی و سفارادی مورداستفاده‌قرارمیگیردچیزی‌جزابرازحسن‌نیّت‌واحترام بحقوق‌انسانی‌همسرآیندهٔ شخص‌نمیباشد. بنا به‌تصویب هردو مرجع، درلوس‌آنجلس‌ونیویورک،این‌موافقتنامهٔ‌پیشنهادی‌ازآغازسال۲۰۰۶میلادی‌همزمان‌باهم‌درهردوشهرمورداستفاده قرارخواهدگرفت.این‌تاریخ‌درآینده‌نقطهٔ‌عطفی‌درزندگینامهٔ‌زنان‌یهودی‌ایرانی‌شمرده‌خواهدگردید وآرزومندیم‌که درسراسر جامعهٔ یهودی ایرانی در جهان از جمله ایران نیز پیگیری و مورد استفاده قرار گیرد.

پروانه دوستان صرّاف
گروه فرهنگی ایما درنیویورک

ناهید پیرنظر اُبرمن
سازمان بانوان یهود ایرانی درلوس‌آنجلس

نوشته: مهندس مسعود ترمه چی

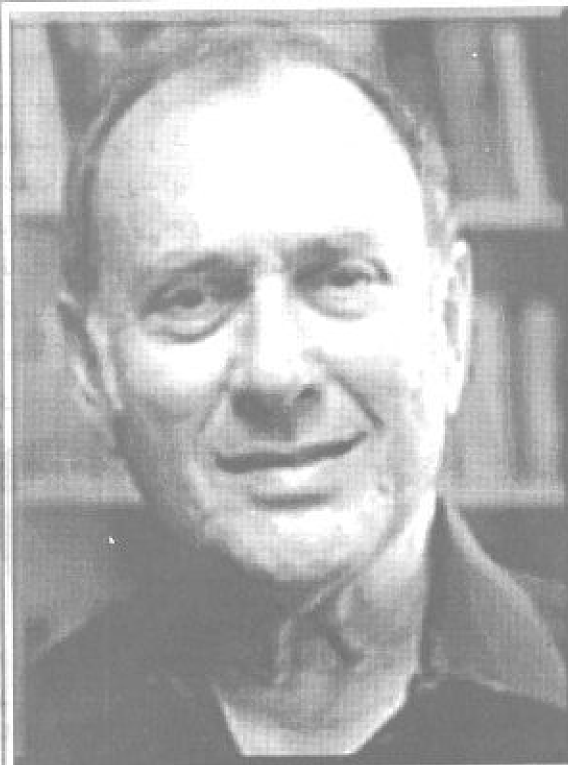
برندگان یهودی جوایز نوبل سال ۲۰۰۵


رابرت جی آمَن Robert J. Aumann

جوایز نوبل هر ساله از طرف **آکادمی سلطنتی علوم سوئد** به کاندیداهای سراسر دنیا در رشته های فیزیک، شیمی، ادبیات، طبّ، اقتصاد و صلح داده میشود. این جوایز که از سال ۱۹۰۱ تا کنون به ۷۷۶ برنده داده شده است، در سال ۱۹۰۰ به وسیله **آلفرد نوبل** Alfred Nobel پایه گذاری شد. آلفرد نوبل در سال ۱۸۳۳ در استکهلم سوئد در خانواده ای که از نظر نبوغ فنی در قرن ۱۷ شهرت خاصی داشتند چشم به جهان گشود. آلفرد نوبل در سال ۱۸۶۶ دینامیت را اختراع کرد و بعدها پایه گذار کمپانی ها و لابراتوارهای متعددی در ۲۰ کشور دنیا گردید. او در ۲۷ نوامبر ۱۸۹۵ آخرین وصیت نامهٔ خود را امضاء کرد که باعث بنیان گذاری جایزه نوبل گردید. آلفرد نوبل در ۱۰ دسامبر ۱۸۹۶ در سن ریمو San Remo ایتالیا در پی یک بیماری در منزل خود چشم از جهان فرو بست.

کمیتهٔ جوایز آکادمی سلطنتی علوم سوئد هر ساله کاندیداهایی را در شش رشتهٔ ذکر شده انتخاب میکند و پس از رأی گیری برندگان نهایی در اواسط اکتبر هر سال معرفی میشوند. در میان برندگان جوایز نوبل یهودیان، به نسبت جمعیت خود در جهان، درصد بسیار بالایی را دارا بوده اند. از سال ۱۹۰۱ تا به امروز اقلاً ۱۷۰ نفر از برندگان جوایز نوبل یهودی یا یهودی الاصل بوده اند. با توجه به این نکته که یهودیان فقط ۱/۴ درصد

جمعیت دنیا و ۲ درصد جمعیت مردم آمریکا را تشکیل میدهند، دانستن این حقیقت که ۲۲ درصد برندگان جوایز نوبل، از سال ۱۹۰۱ تا ۲۰۰۵، یهودی بوده اند واقعاً باعث غرور و افتخار است. در طول این ۱۰۴ سال در رشته شیمی ۲۸ برنده یهودی بوده اند که ۱۹ درصد برندگان جهانی و ۲۷ درصد برندگان آمریکایی را تشکیل میدهند. در رشته فیزیک ۴۶ برنده یهودی بوده اند که ۲۶ درصد برندگان جهان و ۳۸ درصد برندگان آمریکا را تشکیل میدهند. از میان برندگان رشته ادبیات، ۱۳ نفر یهودی بوده اند که ۱۳ درصد برندگان جهانی و ۲۷ درصد برندگان آمریکا را شامل میشوند. در رشته طب تعداد برندگان یهودی به ۵۲ درصد برندگان آمریکا را شامل میشوند. در رشته صلح، تعداد برندگان این جایزه به ۹ نفر میرسد که ۱۰ درصد کل برندگان جهانی و ۱۱ درصد کل برندگان آمریکا هستند. اکثر مردم دلیل وجود درصد بالای برندگان یهودی در میان تمام برندگان جوایز نوبل را مدیون بالا بودن ارزش درجه تحصیلات، کسب دانش، و اهمیت صلح برای بشریت در اعتقادات یهودیت و تعلیم و تربیت در جوامع یهودی میدانند. شکی نیست که پایه های مستحکم تعلیمات و قوانین و اعتقادات دین یهود در برندگان یهودی جوایز نوبل از عوامل بسیار مؤثری بوده است تا آنان بتوانند با اختراعات و کشفیات جدید و نوشته های خود راه را برای زندگی بهتر و صلحی پابرجاتر برای همهٔ مردم دنیا بگشایند. نهایتاً منظور و مقصود تمام برندگان جوایز نوبل پیشبرد دانش بشر در تمام دنیا و برای ایجاد جهانی بهتر با زندگی صلح آمیز در کنار هم است.



هرولد پینتر Harold Pinter

امسال نیز مانند سالهای گذشته یهودیان در بین برندگان جوایز نوبل دیده میشوند.

از ۱۳ جایزه نوبل امسال، دو جایزه به یهودیان داده شد.

جوایز نوبل سال ۲۰۰۵ در رشته های ادبیات و اقتصاد نصیب دو نفر یهودی شده است.

در رشته اقتصاد جایزه نوبل شراکتاً به یک نفر یهودی اسرائیلی - آمریکایی به نام **رابرت جی آمَن** Robert J. Aumann و یک آمریکایی به نام **توماس سی شلینگ** Thomas C. Schelling تعلق گرفت. این جایزه به خاطر تحقیق و بررسی این دو شخص درباره فرضیهٔ "بازی Game" به آنها داده شد. این تئوری یا فرضیه یک رشته ای از ریاضیات است که با استفاده از مدلهایی روی ارتباط و اعمال متقابل بین کشورها، کارهای تجاری و مردم مطالعه میکند. این تئوری در سال ۱۹۴۴ به وسیله **جان وان نیومن** John Von Neumann و **أسکار مورگن استرن** Oskar Morgenstern ساخته شد که اغلب در امور سیاسی و نظامی استفاده میشود تا درگیری بین کشورها را توضیح دهد. اخیراً از این فرضیه برای بررسی روال دنیای تجارت، از اینکه چگونه کارتل ها قیمتها را تعیین میکنند تا اینکه کمپانیها چگونه میتوانند جنس ها و خدمات خود را به یک بازار جدید عرضه کنند،استفاده شده است. رابرت آمَن Robert Aumann که در سال ۱۹۳۰ در آلمان متولد شده است، در حال حاضر پروفسور مرکز منطق Center For Rationality دانشگاه عبری اورشلیم است. در یک کنفرانس جدید در اورشلیم، رابرت آمَن برای آرامش خاطر هم میهنان خود، که پرسیده بودند که کی این جنگ ده ساله با فلسطینیان خاتمه خواهد یافت، چند کلمه ای صحبت کرد. او امیدوار بود که تحقیقات و بررسی هایش یک روزی برای صلح مفید واقع شود. رابرت آمَن که پسرش را که در ارتش اسرائیل بود، و او را در ۱۹۸۲ در خلال حملهٔ اسرائیل به لبنان برای سرکوبی چریکهای فلسطینی از دست داد، خوشبینی زیادی به خاتمه جنگ بین اسرائیل و فلسطینی ها ندارد. به گفتهٔ او جنگ ۸۰ سال است که ادامه دارد و تا آنجا که او می بیند اقلاً ۸۰ سال دیگر هم ادامه خواهد داشت. او میگوید: "من متأسفم که باید بگویم که من

پایانی برای این جنگ نمی بینم. اگر چه امیدوارم که شاید یک فرضیهٔ "بازی Game" بتواند یک روز برای حل اختلافات مفید واقع شود". در دنیای اقتصاد، تحقیقات و بررسی های آمَن Aumann و شلینگ Schelling برای جلوگیری از کارتل های غیر قانونی بین کمپانیهایی که در حال رقابت با یکدیگر هستند استفاده شده است. دو کمپانی رقیب میتوانند که از فرضیهٔ "بازی Game" استفاده کنند تا با هم بر سر قیمتهای خود به توافق برسند که به نفع هر دو طرف باشد و به این ترتیب رقابت منصفانه را از بین میبرند. ولی در مقابل این فرضیه به کسانی که مسئول کنترل و تعدیل قیمتها هستند نیز این امکان را میدهد که علایم تبانی کردن کمپانیها را تشخیص بدهند و نتیجتاً از کارتل های غیر قانونی جلوگیری کنند.

دومین یهودی برنده جایزه نوبل هرولد پینتر Harold Pinter از انگلستان است که امسال جایزه خود را در رشته ادبیات دریافت کرد. هرولد پینتر در سال ۱۹۳۰ در شهر هَکنی Hackney ، که یک محله طبقه کارگر شرق لندن است، در یک خانواده یهودی متولد شد. او پسر یک خیاط یهودی است که در اوایل جنگ جهانی دوم مجبور به ترک لندن شد و تا ۱۴ سالگی نتوانست به آنجا باز گردد. او میگوید: "احساس زمان بمب باران هرگز از وجودم بیرون نرفته است." هرولد پینتر در مدرسه علاقه بخصوصی بخواندن آثار فرانز کافکا Franz Kafka و ارنست همینگوی Ernest Hemingway داشت. در دوران مدرسه متوسطه او در تأتر مدرسه اجرای نقش میکرد و به همین دلیل به او بورسی داده شد تا در آکادمی سلطنتی هنرهای دراماتیک لندن تحصیل کند. ولی پس از دو سال ناخوشایند او این تحصیل را رها کرد. در سال ۱۹۴۹، هرولد پینتر به خاطر نرفتن به خدمت سربازی در انگلستان از طرف قاضی دادگاه مجبور به پرداخت جریمه شد. در سال ۱۹۵۰، او شروع به نوشتن شعر کرد و شعرهای خود را در لندن تحت نام هرولد پینتا Harold Pinta منتشر کرد. برای مدتی هرولد پینتر به عنوان بازیگر رلهای کوتاه در یک برنامه رادیو بی بی سی BBC لندن

از ۱۳ جایزه نوبل امسال، دو جایزه به یهودیان داده شد. جوایز نوبل سال ۲۰۰۵ در رشته های ادبیات و اقتصاد نصیب دو نفر یهودی شده است.

مشغول کار شد و برای مدت کوتاهی به تحصیل در مدرسه مرکزی سخنرانی و نمایش Central School of Speech and Brama پرداخت و سالهای ۱۹۵۱ و ۱۹۵۲ را در ایرلند به سیر و سیاحت گذراند. در سال ۱۹۵۳ به عنوان بازیگر در تأتر کینگز King's در همراسمیت Hammer Smith به روی صحنه ظاهر شد. نمایشنامه های اصلی پینتر Pinter معمولاً در یک اطاق تکی است که آنان که در این اطاق هستند از طرف نیروهایی یا مردمی در خطر هستند که مقصود دقیق آنها را نه بازیگران نمایش و نه بینندگان آن قادر به توصیفشان هستند. اغلب آنان در کشمکش برای بقاع و تعیین هویت هستند.

پینتر Pinter تعدادی از نمایشنامه های خود را در اصل برای رادیو و تلویزیون انگلستان نوشته است. از سالهای ۱۹۷۰، پینتر Pinter چندین نمایشنامه را کارگردانی کرده است. از جمله نمایش باتلر Butler در سال ۱۹۷۵ برای سینما و تأتر آمریکا. هرولد پینتر Harold Pinter فستیوال فیلم برلین در سال ۱۹۶۳، جایزه Bafta در ۱۹۶۵ و ۱۹۷۱، جایزه شکسپیر هامبورگ در ۱۹۷۰، جایزه فستیوال فیلم کان Cannes Film Festival در ۱۹۷۱، و جایزه کشورهای مشترک المنافع Common Wealth در سال ۱۹۸۱. در ۱۹۹۶ جایزهٔ لارنس اولیویر Laurence Olivier را برای انجام یک عمر کار بزرگ در تأتر Life Time's Achievement in Theatre دریافت داشت. در سال ۲۰۰۲ او به عنوان "Companion of Honour" (یک لقب افتخاری) برای خدماتش به ادبیات شناخته شد. در سال ۱۹۵۶، هرولد پینتر Harold Pinter با ویوین مرچنت Merchant Vivien ازدواج کرد. پس از آنکه در سال ۱۹۸۰ ازدواج او به جدایی انجامید، هرولد پینتر با یک بانوی نویسنده بیوگرافی به نام لیدی انتونیا فریسر Lady Antonia Fraser ازدواج کرد. ویوین‌مرچنت Vivien Merchant در سال ۱۹۸۰ بدرود حیات گفت. طلا ق او از زن اولش او را از پسرش دَنیل Daniel که بعداً یک نویسنده و موسیقی دان شد، جدا کرد. در ژانویه ۲۰۰۲ هرولد پینتر Harold Pinter به بیماری سرطان مری دچار شد و در فوریه ۲۰۰۵ پس از نوشتن ۲۹ نمایشنامه،اعلام نمود که از این پس نمایشنامه نویسی را کنار خواهد گذاشت و تمام انرژی خود را در سیاست به کار خواهد برد. □

شیرینی فروشی وینا



Vienna Pastry

در شهر سانتامونیکا

با ۲۰ سال سابقه در

شیرینی و کیک

خوشمزه ترین شیرینی ها و کیک های جشنها و
میهمانیها، برمیتصوا، بت میتصوا و عکس روی کیک را
به شما هموطنان عزیز عرضه میکند.



Vienna Pastry زیر نظر

ربای Bukspan به مدیریت

خسرو فرهمند و فریدون خدوی

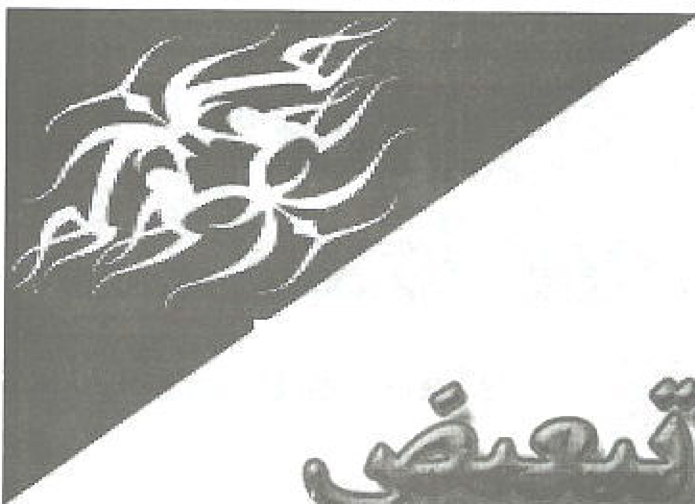
مدیران سابق قنادیهای لوپاله

همچنان در خدمت جامعه ایرانی است.

شیرینی های Parve هم موجود است.

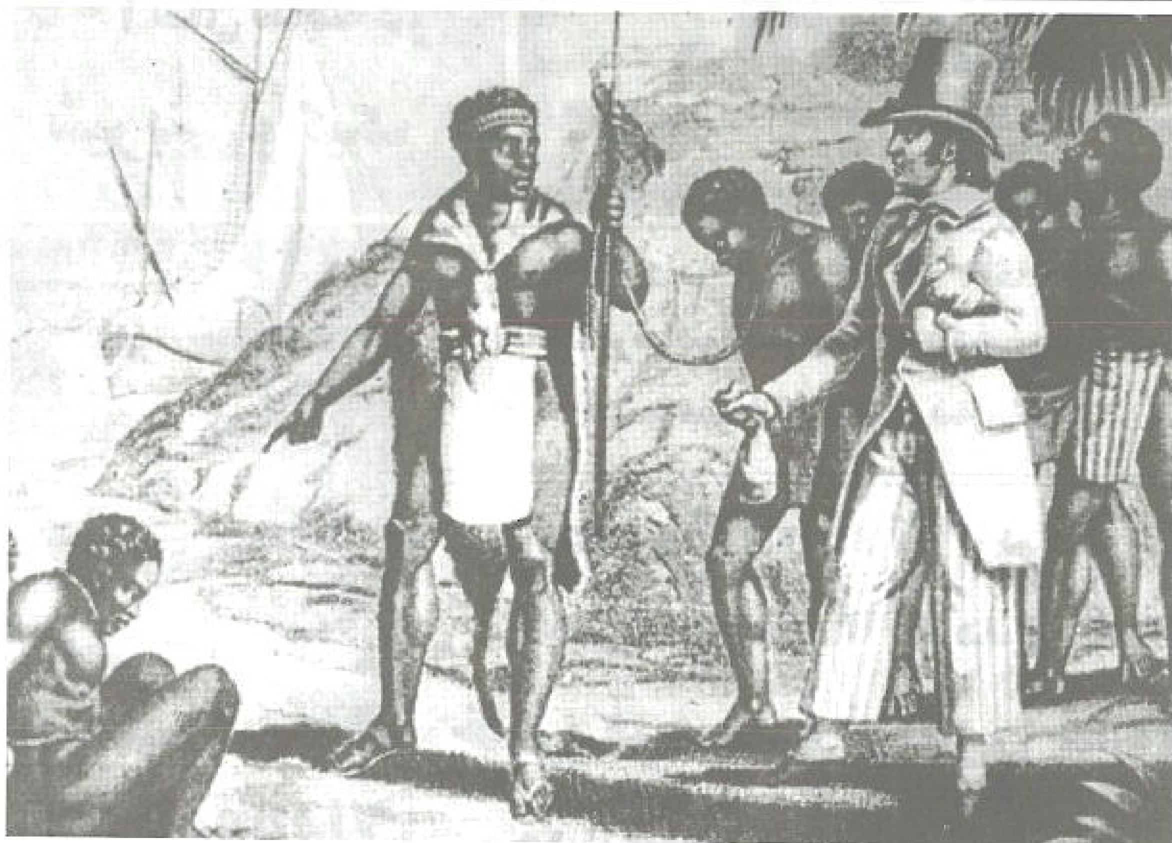
Vienna Pastry

در ۱۲۱۵ ویلشیر بلوارد
در شهر سانتامونیکا
Tel: (310) 395-1115



نویسنده: Anuradh Vittcho
برگردان: آلبرت دانش راد

ریشه‌های تبعیض



اگر شما در شرکتی در لندن، مدیری جوان، پر انرژی و در حال پیشرفتی باشید، به احتمال قوی وسوسه میشوید که نشریهٔ Financial Times (به اختصار FT) را مطالعه نمائید - نه اینکه بخواهید بدانید که بازار سهام در چه وضعی است، بلکه بدانید تصویری مورد قبول از زندگی خود را از نظر جامعه، چگونه بسازید.

در می یابید که چه نوع لباسی بپوشید و از ارباب رجوع خود در کدام کلوپ پذیرائی کنید. بالا تر از همه اینکه درک کنید که چه نوع عقایدی داشته باشید. نشریهٔ تایمز مالی (FT) به شما میگوید که: چه گونه باید فکر کنید.

روزنامه ای سطح بالا که

خوانندگانش کسانی هستند که میکوشند به مقامهای عالی اقتصادی و سیاسی برسند، چگونه میتواند چنین ترفندهایی را بکار گیرد؟ آیا قدرت نخبه گان این ملت آنچنان دچار ناامنی و تزلزل خاطر است که از اینکه به این گونه و به صورت واضح به آنها گفته شود چه باید فکر کنند، احساس بی حرمتی و خجالت نمی کنند؟ و اگر به این آسانی توسط رهبری که فاقد مرام و اصول اخلاقی باشد هدایت شود، قادر به انجام ندادن چه اعمال شنیعی نخواهد بود؟

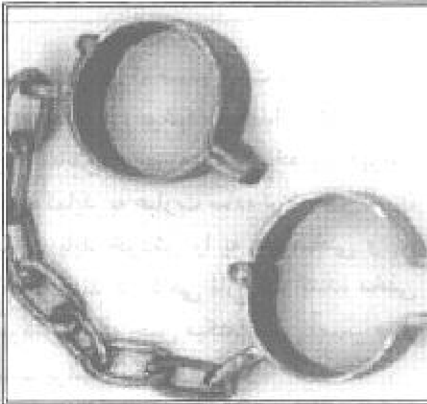
از هنگام به قدرت رسیدن هیتلر، روانشناسان کوشیده اند بفهمند که یک گروه شهروند با شعور و محبوب و معمولی را چگونه میتوان به نادیده گرفتن خشونتهای غیر انسانی علیه گروه دیگری از مردم تشویق و ترغیب نمود و حتی آنها را در انجام این عملیات شرکت داد؟

به نظر میرسد که با از بین رفتن ارزشهای اخلاقی، گروه مسلّط رفتار غیر انسانی خود نسبت به گروه زیر دست را در لوای به اصطلاح "برتری" خود توجیه میکند و از طریق نشان دادن ظاهری اینکه زیردستان در ردهٔ پایین تری از انسان قرار دارند.

آنچه که گروه مسلّط (یا غالب) در گروه زیر تسلط (مغلوب) به عنوان ایراد می بیند میتواند در واقع نشانگر جالبی از واهمهٔ درونی خود او باشد - گروه مسلّط به علت رد نمودن بخشی از وجود خودش، تصویرش در آئینه به صورت کج و معوج ظاهر میشود - و تا این بخشهای پایمال شده و رد شده، احیاء نشده باشند گناهکار دانستن دیگران در این بخشهای رد شده ادامه خواهد داشت. کسی که با مقصر دانستن دیگری، از نتیجهٔ رفتار خود میگریزد، هرگز با سیمای منفی خودش، که سایه اش باشد، آشتی نمیکند. ممکن است آن سیمای منفی دقیقاً همان سیمای هویتی است که آن شخص لازم دارد تا احساس کامل شدن بکند و از خاطر جمعی بیشتری برخوردار گردد. روانشناس معروف سویسی و شاگرد زیگموند فروید، **Carl Jung** در تشریح این مطلب میگوید:

"چنانچه من دریابم دشمن واقعی من در درون خود من قرار دارد و من خودم آن دشمنی هستم که باید آنرا دوست داشته باشم، آن وقت چه میشود؟"

روانشناس دیگری به نام **Erich Fromm**، در تحلیلی از هیتلر اشاره میکند که تنفر رهبر نازی از اقلیتها و تحقیر آنها به عنوان بی قدرتی اقلیتها، اگر از دیدگاه عدم امنیت خودش و ترس از بی قدرت بودنش در نظر گرفته شود، نباید مایهٔ تعجب باشد. **هیتلر** در کتاب **Mein Kampf** خودش به کرات مینویسد که **"من هیچکس نیستم"**. از دیدگاه Fromm **"ما تنها هنگامی میتوانیم از امنیت درونی برخوردار باشیم که در راه گرد آوردن و به هم رساندن بخشهایی از شخصیت خودمان که با یکدیگر در حال جنگ میباشند قدم برداریم و بدین ترتیب به اندازهٔ کافی در خود احساس امنیت درونی نمائیم، زندگی کنیم و بگذاریم دیگران هم زندگی کنند.** در غیر اینصورت، اگر ما در رابطه با باطن خودمان و ناخودآگاه مان تفرقهٔ عمیقی داشته باشیم، احتمالاً خواهیم کوشید از ناراحتی خود



خلاص شویم. که معمولاً این عمل با توسل به یکی از دو حالت دیکتاتوری ظاهر خواهد شد.

حالت اول این است که ما تسلیم میشویم و خواست خود را به یک گروه غالب (مسلط) میسپاریم. که این فرد یا گروه از وسایل قابل اطمینان تحکم ورزی برخوردار میباشد. به طوری که رهبرش به ما دستور میدهد چه باید بکنیم و تمام هم ردیفهای ما یکصدا با آن موافقت میکنند. این روش اگهی های نشریه (FT) میباشد که به صورت هشدار دهندهٔ وسیع تری نشان میدهد هیتلر چگونه موفق شد. هیتلر به اتکاء خودش هیچ کاری را نمیتوانست انجام دهد. ولی ترسهای نهفته در همکاران آلمانیش به صورتی بود که به آسانی میشد آنها را زیر ذره بین قرار داده و بزرگ جلوه داد. به گفتهٔ Jung هیتلر بلندگوئی بود که نجوای نارسای اکثریت ملت آلمان را به گوش همه میرساند.

هیتلر بلندگوئی بود که نجوای نارسای اکثریت ملت آلمان را به گوش همه میرساند.

حالت دوم که در عین حال حالت منحوس تری میباشد این است که با عیب جویی از شخص ضعیف تر، نیرو و احساس حقانیّت خودمان را برای غلبه بر او و به کار میگیریم. لزومی ندارد چنین استیلائی به روشنی و در نظر همه گان مخرّب باشد. این روابط میتواند به طور کلی یا تنبیهی باشد و یا در ظاهر به صورت خیر اندیشی. در هر

صورت فردی که مسلّط است باید نفس شک و تردیدش را پوشیده نگهدارد تا در نظر زیردستانش به صورت یک شخصیت قهرمان جلوه نماید. به عبارت ساده تر شخص گردن کلفت باید خودش را به دل سختی و بی رحمی بزند تا آگاهی ناراحت کنندهٔ مخفی خودش را که حس میکند خیلی آسیب پذیر است پوشیده نگهدارد.

امّا شخصی که گردن کلفتی میکند باید ترفند خودش را با نوعی خود درست بینی، از راه ملّیت یا موقعیت محلی بپوشاند.

جامعه شناسی به نام **ویلیام رایان** (William Ryan) در کتابی با عنوان Blaming The Victim **(مقصر دانستن مظلوم)**، نشان میدهد که آمریکائیان سفید پوست چگونه با سیاه پوستان آمریکایی مانند شهروندان درجه دوم رفتار میکنند - برای آنها آموزش و پرورش پست تر، مسکن پست تر و مشاغل پست تر در نظر میگیرند - و آنگاه چنین وانمود میکنند که "سیاهپوست آمریکائی بالفطره قادر نیست خود را به سطح استاندارد سفید پوستان برساند". در این رابطه باز هم موضوع اقتدار بی چون و چرا ظاهر میشود و این بار مسئلهٔ ژن به میان آورده میشود و رفتار غیر عادلانهٔ سفید پوستان آمریکائی که خود عدم مساوات را به وجود آورده، در تعریف دوبارهٔ آن، این عدم مساوات را مسئله ای داخلی در میان سیاه پوستان می پندارد.

این ترفند به صورت روشن تر در آفریقای جنوبی به کار برده شد. منتهی این بار از طرف اقلیت سفید پوست علیه اکثریت سیاه پوست به اجرا گذاشته شده بود. بنابراین می بینیم که تعداد نفرات، کلید تسلط و برتری نیست، بلکه میزان قدرت یک گروه، آن را تعیین مینماید. گروهی میخواهد به اندازهٔ کافی قدرتمند باشد تا بر گروه دیگر مسلط باشد و آنرا تابع خود نگهدارد.

بنابراین، مساوات مجاز شناخته نمیشود.

این نظریه، که مسئلهٔ بی قدرت بودن، ریشه در رگ و پی قدرتمند دارد و به وسیله جامعه شناسان مترقی ایجاد شده، را نمیتوان نادیده گرفت.

در اواسط سالهای ۱۹۶۰، **پرزیدنت لیندن جانسون** کمیسیون با نفوذی را مأمور بررسی علل کشمکش های حقوق مدنی در آمریکا نمود. گر چه کلیهٔ اعضای این کمیسیون از سفید پوستان میانه رو تشکیل شده بود و حتی سیاه پوست معتبر و محترمی



مانند **مارتین لوتر کینگ** در آن شرکت نداشت، در رأی نهایی آن کمیسیون ابهامی وجود نداشت که اعلام میداشت "مسئلهٔ به اصطلاح نیگرو" در حقیقت مسئلهٔ سفید پوست است. (توضیح مترجم: بازرگانان برده، اهالی سیاهپوست کشور آفریقائی نیجریه را برای برده گی به آمریکا آوردند و احتمالاً آنها را "Negro" خطار کردند - کلمه ای که امروزه سیاهپوستان آنرا تحقیرآمیز میشمارند و از آن نفرت دارند، همان گونه که یهودیان ایران لفظ "جهود" را تحقیرآمیز میپندارند).

به گفته Otto Kerner، یک قاضی دادگستری، که ریاست آن کمیسیون مشهور را بر عهده داشت: "چیزی که آمریکائیان سفید پوست هرگز به طور کامل درک نکرده اند و سیاهان هرگز نمیتوانند فراموش کنند، این است که دست جامعهٔ سفید پوستان عمیقاً در ایجاد محلهٔ سیاهپوستان آلوده میباشد. مؤسسات سفید پوستان آن گتوها را ایجاد کردند. مؤسسات سفید پوستان آنها را ابقاء میکنند و جامعهٔ سفید پوستان آن را نادیده میگیرد".

احساس آسیب پذیری اقلیتهای ضعیف و بی قدرت و در نتیجه، حالت دفاعی به خود گرفتن آنها، به اندازه کافی منطقی میباشد. مرحوم **گاندی** در سخنانی گفته بود، این انتظار که موش در مقابل گربه باید صبور باشد بی معنی و بیهوده است. در جایی که اکثریتی میتواند به ترس و واهمهٔ اقلیت پاسخی درخور اطمینان خاطر و قوت قلب بدهد، اما در عوض به نشانه هایی از ناامنی گروه خودش پاسخ میدهد بد گمانی و سوء ظن یک بلوک اجتماعی به صورتی خطرناک ظاهر میگردد. آنگاه یک حرکت بدخواهانهٔ گردبادی ایجاد میگردد و با حرکت مارپیچی رو به پایین خود، باعث تراژدی ای میشود که در آن گروه مسلط گروه زیردست را خرد و نابود میکند.

گر چه ممکن است رویایی و خیالی به نظر برسد، ولی برای خروج از این وضعیت به نظر میرسد یک راه وجود دارد. و آن اینکه گروه ضعیف باید به ادعایش برای سهیم شدن در قدرت ادامه دهد و گروه مسلّط باید در مقام یاری دهنده به این روند عمل کند. مثلاً از طریق حتی، تشویق تبعیض مثبت به نفع اقلیتها.

در صورت دیگر - بالا گرفتن هر چه بیشتر تیره گی روابط و تجاوز، نمیتواند برای طرفین مصیبت بار نباشد. □

آگهی

تقدیر کنسول اسرائیل از انجمن حمایت کودکان
(Jewish organization For Children)

در ملاقاتی که در ماه جولای ۲۰۰۵ بین **کنسول اسرائیل و سرپرستان انجمن Jewish Organization For Children** انجام گرفت آقای اهود دانوح به عنوان نمایندهٔ کشور اسرائیل قدردانی خود را به سرپرستان JOFC به خاطر حمایت از پروژهٔ آقای میخائل خییم مویچ اظهار داشتند.

آقای میخائل به نوجوانان و جوانانی رسیدگی مینماید که به دلایل مختلف از جامعه طرد شده و قادر به ادارهٔ یک زندگی معمولی و مثبت نیستند. آنان وقتی به پروژهٔ آقای میخائل میرسند که تمام متدهای مختلف روی آنها امتحان شده و هیچ انجمن دولتی یا غیر دولتی موفق به کمک به آنان نشده است. آقای میخائل با یک متد استثنائی موفق به رسیدگی به آنان شده و برای رسیدن به هدف خود از همکاری ارتش اسرائیل بهره مند میشود. پروژهٔ آمادگی برای سربازی در این انجمن پروژهٔ آمادگی برای زندگی نامیده میشود. دوستان عزیز بزرگترین مشکل آقای میخائل کمبود جا میباشد و ما موظف هستیم مرکزی وسیع تر برایشان تهیه نماییم.

در این خدمت بزرگ به جامعه و کشور اسرائیل ما به حمایت شما نیازمندیم. در روی درخت حیاتی که در سالن ورودی این مرکز نصب خواهد شد اسم خود و عزیزانتان را جاودانی بفرمایید. یک برگ گل هزار دلار - یک گل کامل دو هزار و ششصد دلار - یک اتاق کامل ده هزار دلار - یک کتابخانه بیست و شش هزار دلار - سالن فعالیت های آموزشی که در اعیاد به عنوان کنیسا مورد استفاده قرار خواهد گرفت صد و بیست و شش هزار دلار - این مرکز به اسم شما نام گذاری خواهد شد: سیصد و شصت هزار دلار.

چند کلمه ای در مورد آقای مالیک:

خانوادهٔ محترم آقای مالیک از مهاجران آمریکایی به کشور اسرائیل میباشد که سه سال پیش پسر سرهنگ خود **گدالیا** را در یک حمله تروریستی از دست دادند و بنیادی به نام **یدگدالیا** به یادبود او بنا نموده و پروژهٔ آقای میخائل را تحت حمایت بنیاد خود قرار داده اند و از انجمن ما تقاضا نمودند در این امر مهم و خیر به آنها همکاری نماییم. در ضمن آقا و خانم مالیک در انجمن NECHAMA (به معنی دلداری) هم فعالیت داشته و با این ایده که غم دل سوخته را دل سوخته داند به یاری پدران و مادرانی که عزیز خود را از دست داده اند میشتابند.



آقای جاوید شالم - آقای اهود دانوح جنرال کنسول اسرائیل در لوس آنجلس - خانم ناهید شباتفر و خانم نوگا یاکوبی

آدرس ما:

12830 Burbank Blvd. # 201
Valley Village, CA. 91607

ویدیو و سخنان سخنگوی کشور اسرائیل را در WWW.JOFC.ORG ملاحظه بفرمایید.

برای اطلاعات بیشتر:

نوگا یاکوبی ۹۳۸۲-۸۲۲-۸۱۸
جاوید شالم ۳۴۵۳-۸۰۰-۳۱۰



آقای مالیک - آقای جاوید شالم وایزیک کاهن یکی از سربازانی که با آقای میخائل همکاری دارند در ملاقات آقای شالم از انجمن یورشلیم ۲۱ سپتامبر ۲۰۰۵

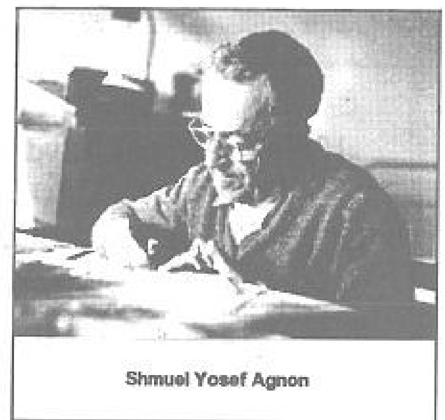
جشن سالیانهٔ ما با همراهی گروه پیوند در ۲۳ فوریه ۲۰۰۶

"اتروج" مرد صدیق

نویسنده: Shmuel Yosef Agnon

برگردان: آلبرت دانش راد





Shmuel Yosef Agnon

Shmuel Yosef Agnon نویسنده اسرائیلی برنده جایزه ادبی نوبل، در داستان "زیر کوشیده که مستقیماً ضعف انسان و فاصلهٔ میان آئین های ثواب و نتایج عمل خودخواهانه در اجرای آنها را بازگو نماید. این داستان کوشش یک مرد صدیق را برای به دست آوردن یک اتروج (Etrog) قشنگ، به بیان ساده و در سطح بالا تری از خودپسندی روحانی نمایان میسازد.

***

آن سال، چند ساعتی بیشتر به آغاز موعد سوکا باقی نمانده بود و همسر ربای در خانه چیزی برای بر پا کردن جشن نداشت. با خودش فکر کرد، میرم پیش شوهرم و مشکلم را با او در میان میگذارم. به طرف اطاق خلوت شوهرش رفت. در درگاه اطاق خلوت ایستاد و گفت: "عنقریب "سوکوت" فرا میرسد و من هنوز مایحتاج این جشن را ندارم."

مرد صدیق از صندلی برخاست و سر از زیر صیصیت بیرون کشید و دستش را بر روی تفیلینش گذاشت و گفت:

"تو نگران گوشت و ماهی هستی و من پریشان نداشتن "اتروج خودم".

همسر دلشکستهٔ ربای بر مزوزای درگاه اطاق بوسه زد و آنجا را فوراً ترک کرد.

مرد صدیق برخاست و سرتاسر خانه را جستجو کرد تا شاید چیزی پیدا کند که با پول فروش آن بتواند یک "اتروج" خریداری کند. ولی چیزی که ارزشش برای خرید یک "اتروج" کافی باشد را پیدا نکرد.

در این حال تفیلینش را نوازش داد و با خود گفت:

"جشن ۹ روزه در پیش است، و در طول ۹ روز فستیوال تفیلین نمی بندیم. تفیلین های من با خط یک مرد با خدا نوشته شده و تمام کلماتش را در کمال قدوسیت و طهارت را با دقتی باور نکردنی نوشته است. تفیلینهائی که او تهیه میکند بدون شک طرفدار بسیار دارد و از ارزش بسیار خوبی برخوردار است. بنابراین، من آنها را میفروشم و با پول آن یک "اتروج "میخرم".

ربای Mekheleh با این فکر تفیلین را از سر و دست برداشت و راهی مدرسهٔ تعلیمات دینی (بیت همیقداش) شد. در آنجا پرسید:

"کی مایل است تفیلین مرا بخرد؟"

مردی برخاست و گفت:

"آنها را من میخرم."

با این گفتار یک دینار طلا به مرد صدیق داد و او هم تفیلین هایش را به آن مرد داد.

مرد صدیق، با در دست داشتن دینار طلا، دوان دوان به سری اتروج فروش رفت تا "اتروج" بخرد. "اتروج" زیبائی نظرش را جلب کرد و نظر داد که دارای شکل کاملی بوده و کاشر میباشد. یک مرد صدیق واقعی در موقع خرید چیزی، به منظور اجرای عملی مقدس، چانه نمیزند بخصوص که آن چیز یک "اتروج" باشد که دربارهٔ آن در سفر لاویان (۲۳:۴۰) چنین آمده: "در اولین روز سوکا تو میوهٔ یک درخت زیبا را بر میداری و در مقابل

خداوند شادمانی میکنی".

ربای Mekheleh خشنود از داشتن یک "اتروج" سالم و زیبا و کامل به خانه برگشت به سوکای خانه اش رفت تا چیزهایی را جا بجا کند و بعد به اطاق خلوتش رفت. روی صندلی اش نشست. "اتروج" را پیش رو گذاشت و از اینکه خداوند این آئین را در اختیار ملت یهود نهاده تا روزهای مقدس جشن سایبانها (سوکوت) را با تمام آرایش ها و مراسم برقرار نماید به اندیشه شیرینی فرو رفت.

همسرش از اینکه ربای به بازار رفته با خبر شد. به اطاق خلوتش آمد. سیمای او را که در اثر شور و شوق و خوشحالی برافروخته شده و نشئهٔ وجد از تمام وجودش ساطع میشد را دید. به پندار اینکه شوهرش همهٔ خواربار لازم برای موعد سوکا را به خانه آورده، گفت:

"می بینم که خوشحال هستی. حتماً مایحتاج لازم موعد (عید یهودی) را برایمان آورده ای. بده به من که آنها را آماده کنم. دیگه داره دیر میشه".

مرد صدیق از صندلی برخاست و دستانش را بر روی چشمانش گذاشت و گفت:

"متبارک باد نام مقدس و مبارکش که این فرصت را به من عطا کرد و تمامی احتیاج مرا برآورده نمود".

همسر ربای منتظر مانده بود تا شوهرش مایحتاج را به او بدهد. ربای دوباره بر روی صندلی اش نشست و گفت از امتیاز داشتن یک "اتروج" برخوردار شده. همسرش پرسید:

"پول از کجا آوردی که "اتروج" بخری؟"

ربای ذوق زده پاسخ داد:

"تفیلین هایم را فروختم و یک دینار طلا گرفتم و با آن یک "اتروج" خریدم".

زن ربای گفت:

"پس بقیه پول را به من بده".

ربای گفت:

"پولی باقی نمانده. تمامی پولی را که در ازای تفیلین ها به من دادند من برای "اتروج" پرداختم". و با احساسی که مرتب در حال افزایش بود شروع کرد به شمردن خصوصیات آن "اتروج".

همسر ربای اشکهایش را به درون فرو برد و گفت:

"میخواهم آن تحفهٔ گرانبهای تو را ببینم".

مرد صدیق "اتروج" را بیرون آورد و لفاف از روی آن برداشت. زیبائی "اتروج" خیره کننده و عطر آن در فضا، پراکنده شد. حقاً برای دعای خیر و اجرای مراسم بسیار مناسب بود.

همسر ربای گفت:

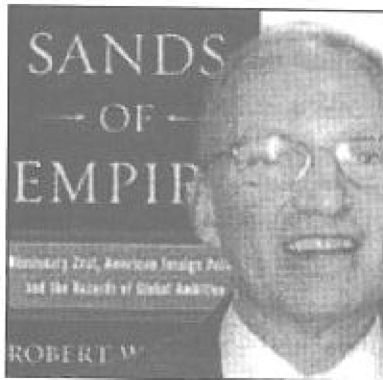
"بده من تا خوب نگاهش کنم". و با این سخنان دست پیش برد و "اتروج" را برداشت. در این لحظه، دلهرهٔ وضع ناگوار خانه اش و وضع رقت بار بچه هایش که چیزی برای خوردن نداشتند و اینکه جشن سوکوت تقریباً فرا رسیده بود و او چیزی برای برگزاری جشن نداشت وجودش را فرا گرفت و غم و غصه، نیرو را از دستانش دور ساخت. ناگهان "اتروج" از دستانش رها شد و در اثر اصابت به زمین ریشه آن شکست. "اتروج" با آن ریشهٔ آسیب دیده دیگر قابل استفاده (برای اجرای مراسم مذهبی) نبود.

با دیدن این منظره، مرد صدیق دستهای مقدسش را به حالت نومیدی دراز کرد و گفت:

"تفیلین ندارم. "اتروج" ندارم. آنچه دارم خشم است. ولی من خشمگین نخواهم شد. من خشمگین نخواهم شد".

***

حالا، اون حسیدی که این قصه را برای من تعریف کرد به من گفت: من از ربای ام پرسیدم: "آیا واقعاً همین طوری این اتفاق افتاد؟" و ربای من به من گفت: "همین طور اتفاق افتاد، کاملاً همین طور که برایت گفتم. ربای من هم به من گفت: "این قصه را عروس سخنور و معلم مقدس، زن ربای یوسف یام پول، برای پدر دامادش، ربای باروخ از شهر مزبیر تعریف کرده است. درست در همین روزی که این اتفاق افتاد خودش در خانه این سخنور و معلم مقدس بوده و با چشمان خودش مشاهده کرده است. و وقتی برای ربای باروخ که مرد صدیق شهر مزبیر گفته، ربای باروخ، پدر داماد، به او گفته: مادر عروس من، این داستان را باز هم برایم از اول تا آخر تعریف کن. این داستانی است که به دو بار شنیدنش میارزد". □



شن های امپراطوری

نوشته: بهنام ناطقی (رادیو فردا، نیویورک)

در حالی که دولت جرج بوش با تاکید بر هدف توسعه آزادی و دمکراسی در خاورمیانه بزرگ، دولتهای خاورمیانه را به برقراری دمکراسی و دادن آزادیهای مدنی به شهروندان خود تشویق میکند، متفکران محافظه کار آمریکایی با ارائه تئوریهای جدید، حمایت از دیکتاتوریهایی که بتواند با بنیادگرایی اسلامی مبارزه کنند را برای حفظ امنیت آمریکا و جهان در دراز مدت توصیه میکنند. از جمله آنها، رابرت مری Merry Robert نویسنده کتاب جدید "شن های امپراطوری" است که خواهان تجدید نظر در برداشت نو محافظه کاران آمریکا از مفهوم پیشرفت، و مأموریت استثنایی آمریکا در اشاعه دمکراسی در جهان است که به گفته او مبنای فکر نومحافظه کاران است.

بهنام ناطقی (رادیو فردا، نیویورک): آقای رابرت مری، ناشر و سردبیر فصلنامه وزین و با نفوذ کنگره، Congressional Quarterly و خبرنگار سابق وال استریت جورنال، در کتاب خود

Zeal, American Foreign Policy, and the Hazards of Global Ambition Sands of Empire: Missionary

"شنهای امپراطوری"، نومحافظه کاران در دستگاه رهبری آمریکا را پیروان تصوری آرمانی درباره مفهوم پیشرفت میداند که به اعتقاد او ریشه در افکار متفکران اروپایی مثل **ژان ژاک روسو** و **هگل** دارد که جامعه بشری را در نهایت قابل تَکامل میدانستند، در حالیکه به زعم آقای **رابرت مری**، تاریخ مسیر خطی مشخصی بر اساس مفهوم پیشرفت غربی را طی نمیکند و نسخه پیشرفت از نوع غربی آن را نمیتوان برای همه جوامع پیچید. وی معتقد است که سیر تاریخ مدور است و تمدنهای متعدد با جهان بینی های گوناگون مدام در حال سر برآوردن و افول کردن هستند.

وی با استناد به تئوری جنگ تمدنها از استاد دانشگاه کلمبیا، **ساموئل هانتیگتون**، مینویسد: به جای توسعه دمکراسی و آزادی در جهان اسلام، آمریکا باید در سیاست خارجی خود با فروتنی بیشتری به تلاش برای حفظ جان و منافع شهروندان خود بپردازد. در خاورمیانه، مفهوم این سیاست از نظر او حمایت از حکومتهای خودکامه است که میکوشند با بنیادگرائی اسلامی مبارزه کنند.

آقای رابرت مری میگوید جامعه غرب نمیتواند با اتکا به اندیشه پیشرفت اروپائی، ارزشهای خود را به جهان اسلام تحمیل کند، زیرا به زعم او، اندیشه هایی مثل زیر دست بودن زنان در فرهنگ اسلام حکّ شده است، یا القتاط دین و حکومت که به نظر او در ذات جوامع اسلامی است، به هیچ وسیله ای قابل تغییر نیست. وی از جمله، توصیه میکند که اتحادیه اروپا تقاضای عضویت ترکیه را رد کند زیرا حضور مسلمانان ترکیه در اتحادیه، از دیدگاه او، در هویت فرهنگی اروپا خلل وارد میسازد. او معتقد است که اتحادیه اروپا باید به ترکیه بگوید که به جای تلاش برای عضویت در این اتحادیه، سعی کند رهبری تمدن اسلام را بر عهده بگیرد.

زیر دست بودن زنان در فرهنگ اسلام حکّ شده است

او همچنین عقیده دارد که در

داخل جوامع غربی، مثل جامعه آمریکا، نیز نباید با تحمل پذیری و کثرت گرائی و مهاجر پذیری، به رشد جمعیت مسلمان دامن زده شود. در مورد نبرد بوسنی، که غرب به حمایت از مسلمانان علیه صرب ها دست به اقدام نظامی زد، آقای مری جانب صرب ها را میگیرد و معتقد است آنها تلاش میکردند با سرکوبی بنیادگرائی اسلامی در واقع به غرب خدمت کنند، و بدون اینکه مستنداتی ارائه دهد، معتقد است که دخالت آمریکا برای جلوگیری از کشتار مسلمانان در بوسنی و کوزوو، برای آمریکا مصیبت بار بود زیرا آنجا را به پایگاهی برای نفرگیری تجهیز مسلمانان افراطی علیه آمریکا در همه جا به خصوص عراق تبدیل کرد.

خانم **لارا سیکور** Laura Secor از سردبیران ستون سرمقاله های نیویورک تایمز، در نقدی بر کتاب "شنهای امپراطوری" مینویسد آقای رابرت مری این مواضع را **"واقع گرایانه"** میداند، در حالیکه از این حرفها بوی نژاد پرستی سنتی به مشام میرسد.

وی مینویسد: تجزیه و تحلیل رابرت مری، با همه آنکه یکطرفه و گاه فاقد مستندات است، بدون اینکه خود او بخواهد، ورشکستگی فکری او و ورشکستگی فکری نو محافظه کارانی که او از آنها انتقاد میکند و در واقع ورشکستگی سیاست خارجی مبتنی بر تقابل را نشان میدهد. و مبتنی بر تفکری است که نقش آمریکا را در جهان استثنائی میداند. از نظر نویسنده نیویورک تایمز، این بنیش ها، یعنی اعتقاد به جنگ و جدائی ازلی و ابدی تمدنها و تهاجم به بهانه انساندوستی و توسعه آزادی و دمکراسی هر دو بر آرمانگرائی مبتنی هستند، نه آنکه واقعیت جهان را در نظر بگیرند که مکانی پیچیده، پر از شباهت ها و تفاوت هاست و شکل گرفته از سیاستها و ملاحظات اخلاقی و همچنین فرهنگ و تاریخ.

نویسنده **سانفرانسیسکو کرانیکل** مینویسد: کتاب آقای رابرت مری برای آقای **هنری کیسینجر** طراح سیاست پراگماتیستی دهه ۱۹۷۰ آمریکا خوشایند خواهد بود. این نویسنده یادآور میشود که آقای مری معتقد هست در جهانی که بنیادگرائی اسلامی و تروریسم آمریکا را تهدید میکند، دوستان آمریکا باید کسانی باشند که بنیادگرائی اسلامی را بکوبند: یعنی هر دیکتاتور و هر حکومت نظامی و هر خاندان سلطنتی که چنین کند دوست آمریکا باید باشد. مری جهان را به دو قسمت تقسیم میکند: یک دسته آنها که به پیشرفت معتقد هستند و دیگر آنها که به سیر دوره ای تاریخ عقیده دارند. در این تقسیم بندی، متفکران دولت بوش در اردوگاه پیشرفت گرایان قرار میگیرند که معتقدند جهان در یک تحول خطی به سوی دمکراسی نوع غربی پیش میرود که سرانجام همه جهان را فرا خواهد گرفت. از نظر مری، این بینش منجر به خونریزی و صرف هزینه گزاف برای کمک به مردمانی میشود که کمک آمریکا را نمیخواهند. وی بر خلاف فعالان ضد جنگ، معتقد است که سیاست خارجی آمریکا باید سرسختانه تر و بیرحمانه تر باشد و درک آن را داشته باشد که اسلام علیه آمریکا به پا خاسته است. اما به عقیده منتقد سانفرانسیسکو کرانیکل، بینشی که مری در این کتاب از جهان و تمدن اسلام ارائه میدهد که بخشهایی را هم از ساموئل هانتینگتون به عاریت گرفته است، یارای ایستادگی در برابر محک زنی جدی را ندارد. □

به دنبال طایفه گم شده

ژوزف مبصری

اخیراً بـه دستـور ربـای Anar Shlomo رئیس ربانوت سفارادیک در اسرائیل عده ای از ربای های آن کشور قادر شده اند که به کشور هندوستان سفر کرده تا تحقیقات خود را درباره ۶۰۰۰ نفر که ادعا دارند از طایفه Menashe میباشند آغاز کنند.

ایـن هیئت شامل ربای Boaron Zion ریاست دادگاه مذهبی در شهر Petach Tikva قاضی دادگاه مذهبی اورشلیم Eliahou Burnboim و ربای Amram Elhadad عضو گروه Amishav که درباره جستجوی طوایف گمشده کمک میکنند میباشند. این هیئت اعزامی به شمال کشور هندوستان سفر کرده اند و از دو شهر Mizoram و Manipur که دقیقاً در شمال شرقی هندوستان نزدیک مرز برقه میباشند دیدن کرده و با ریش سفیدان این طایفه ذکر شده مصاحبه کرده اند و در عرض دو هفته گزارشی از مشاهدات خود تهیه کردند. در دو شهر ذکر شده ۲۰ تا ۳۰ کنیسای کوچک وجود دارد که در شباتها و مراسم مذهبی دیگر از این کنیساها استفاده میشود. در روزنامه Yediot Ahrnot چاپ اسرائیل از طرف ربای Burno Boim نقل قول شده است که افراد این قبیله قوانین کشروت را کاملاً اجرا میکنند و در عرض ۱۰ سال گذشته ۸۰۰ نفر از این افراد به کشور اسرائیل مهاجرت کرده اند، البته با کمک مؤسسه ای در اسرائیل به نام Amishav . سال گذشته آقای Avram Poraz وزیر امور داخلی اسرائیل از صدور ویزای مهاجرت برای مابقی افراد ذکر شده ممانعت کرده اند و عقیده دارند که بعضی افراد در کشورهای پیشرفته برای مهاجرت به اسرائیل وابستگی خود را به طایفه Menash بهانه میکنند.

مهاجران ذکر شده موقعی که به اسرائیل آمدند قبل از این که به طور رسمی یهودی اعلام شوند تحت تعلیمات بخصوصی برای یهودی بودن به تمام معنا قرار گرفته اند.



Mothers For Tomorrow

Attention: Talented Young Iranian Jews

Iranian Jewish Women's Organization - Mothers for Tomorrow chapter is seeking to honor and recognize students with exceptional talent in

MUSIC, ART and ACADEMICS

SCHOLASTIC

Junior and high school students with 3.8 GPA or higher
One letter of recommendation from an academic source
List of extracurricular activities, honors and awards for past two years
Copies of final report cards for past two academic years
Contact: Niloofar Roofian @(310) 780-0254

ARTS

Talented artists ages 7-18 in any medium or style
One letter of recommendation from an art expert
List of honors and awards for past two years
Printed photos of at least two pieces of art
Contact: Nooshin Yazdi @(310) 488-4774

MUSIC

Talented musicians ages 7-18 in any instrument or style
One letter of recommendation from a music expert
List of honors and awards for past two years
CD or tape of 1-2 pieces that you will perform
Contact: Nazila Sina @(310) 748-3213

Award Presentation for Scholastic, Art and Music will be held on
Sunday, April 30, 2006
2:00-5:00 pm at Nessah Synagogue, Beverly Hills, California
Application deadline is January 30, 2006

تیغ سنت و فرهنگ

به نقل از: ایران امروز
نشریه خبری سیاسی الکترونیک



زنان بندر کنگ هرمزگان ختنه میشوند

ترانه بنی یعقوب

بندر کنگ یکی از شهرهای کوچک استان هرمزگان در ۵ کیلومتری بندر لنگه واقع شده است. این شهر ۱۳ هزار نفر جمعیت دارد و هنوز با بافتی سنتی قواعد سختگیرانه ای را علیه زنان اجرا میکند.

عمل ختنه که یکی از نمونه های بارز خشونت علیه زنان محسوب میشود در این شهر رواج دارد و بیش از ۷۰ درصد دختران این شهر ختنه میشوند.

به گفته یکی از فعالین امور زنان این منطقه، دختران شهر بندر کنگ بعد از ۴۵ روزگی ختنه میشوند، که این امر بنا به پایه های فرهنگی و سنتی این شهر امری کاملاً موجه و منطقی جلوه داده میشود و زنانی که از این کار انتقاد کنند سنت شکن و سرکش خوانده میشوند.

به گفته این بومی بندر کنگ برخی از دختران در سنین ۴ یا ۵ سالگی ختنه میشوند. این کار با روشهای کاملاً غیر بهداشتی و غیر علمی و توسط قابله های محلی انجام میشود. عمل ختنه برای دختران این سن بسیار عذاب آور است، زیرا آنها تمام مراحل مثله شدن را با چشمان خود می بینند.

عمل ختنه در بندر کنگ با بریدن لبه های کلیتورس و به وسیله ی تیغ ریش تراشی انجام میشود. عمل ختنه در بندر کنگ **"تیغ سنت و فرهنگ"** خوانده میشود. برخی از مردم بندر کنگ ختنه شدن مادران و مادر بزرگ هایشان را دلیلی موجه برای این کار عنوان میکنند.

ممانعت از ادامه تحصیل دختران توسط پسران خانواده، مرد سالاری شدید، جلوگیری از رفت و آمد آزاد زنان و دختران، تعدد زوجات و اهمیت ندادن به تصمیم های زنان در مورد مسایل مهم زندگی از دیگر مشکلات زنان بندر کنگ است.

***

عمل ختنه روی صد و سی میلیون زن و دختر در جهان انجام شده است و دست کم هر ساله دو میلیون دختر در معرض خطر قربانی شدن قرار دارند یعنی روزی شش هزار دختر.

"این کار معمولاً در شرایط کاملاً ابتدایی به وسیله قابله یا زنی دهاتی انجام میشود، از هیچ داروی بیهوشی برای این کار استفاده نمیشود و دختران با هر ابزاری که در دسترس باشند مانند تیغ ریش تراشی، چاقو، شیشه شکسته، سنگ نوک تیز و در بعضی مناطق با دندان بریدن میشوند...".

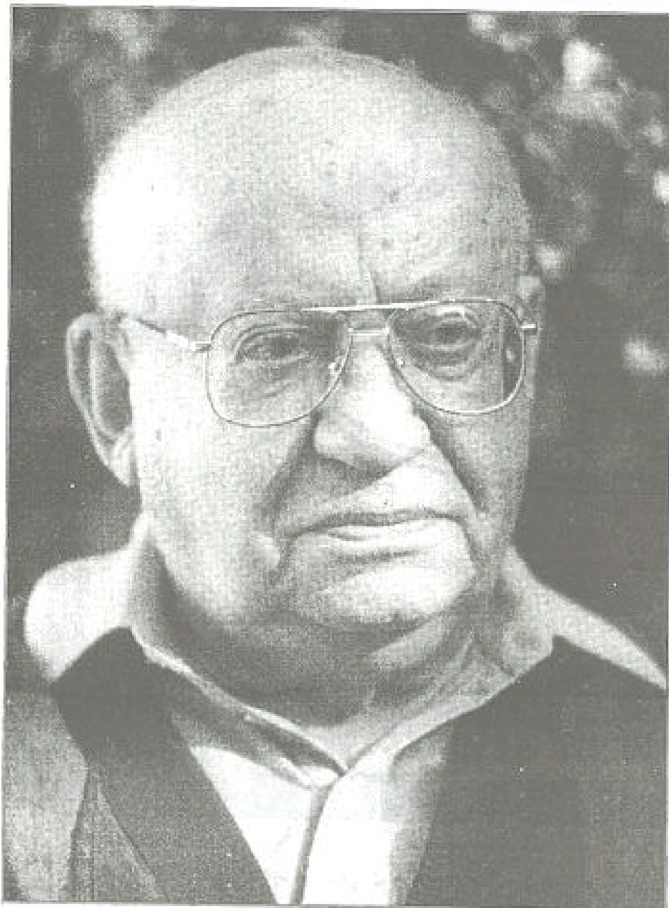
این قسمتی از کتاب **"گل صحرا"** خاطرات **واریس دیری** زن آفریقایی است که در کودکی ختنه شده است.

اعتقاد عمومی در بندر کنگ این است که زنان موجوداتی شهوتران هستند و فقط با عمل ختنه میتوان شهوت را از آنها دور ساخت. زنان ختنه نشده در این منطقه موجوداتی ناپاک و پلید متصور میشوند. □

"این کار معمولاً در شرایط کاملاً ابتدایی به وسیله قابله یا زنی دهاتی انجام میشود، از هیچ داروی بیهوشی برای این کار استفاده نمیشود و دختران با هر ابزاری که در دسترس باشند مانند تیغ ریش تراشی، چاقو، شیشه شکسته، سنگ نوک تیز و در بعضی مناطق با دندان بریدن میشوند...".

تهیه و تنظیم: سعید بنایان

به یادبود زنده یاد دکتر هوشنگ ابرامی خواهر زاده آقای مشفق همدانی



آقای مشفق همدانی در سن ۹۱ سالگی

مشفق همدانی اسطوره جاویدان در فرهنگ و ادب ایران

برای شناخت مشفق همدانی باید به آثار و اندیشه های این نویسنده پر توان مراجعه کرد. مشفق همدانی خالق پنجاه اثر ارزنده در زمینه های علوم اعم از ادبی، تربیتی، فلسفی، روانشناسی، روانکاوی و ترجمه میباشد.

او برای اولین بار در تاریخ فرهنگ و ادب ایران با ترجمه آثار ارزشمند نویسندگان بزرگی مانند **تولستوی**، **داستایوسکی**، **جان دیوئی** ملت ایران را با آثار و اندیشه های این نویسندگان آشنا نمود و **مکتب پراگلماتیسم جان دیوئی** را در ایران رواج داد.

آقای مشفق همدانی مدت هفت سال سردبیری روزنامه کیهان را بر عهده داشت و در این مدت با روزنامه نگاران برجسته ای نظیر عبدالرحمن فرامرزی، و آقای دکتر مصباح زاده صاحب امتیاز روزنامه کیهان همکاری بسیار صمیمانه ای برقرار نمودند.

چگونه به جهان شورانگیز روزنامه نگاری راه یافتم

ترجمه و انتشار کتاب "فلسفه عشق شوپنهاور" همچون نگین انگشتر حضرت سلیمان ابواب دنیای زیباییها و موفقیتهای پی در پی زندگی را برای من گشود. کمی بعد از ترجمه کتاب فلسفه عشق به عنوان دبیر زبان فرانسه در دبیرستان دارالفنون مشغول کار شدم.

در این زمان روزنامه ایران آگهی مفصلی منتشر کرد که نیاز به یک مترجم ورزیده زبان فرانسوی برای ترجمه مقالات از زبان فرانسه به زبان فارسی دارد، این روزنامه وزین همراه مجلات مهر و مهرگان به سرپرستی زین العابدین رهنما اداره میشد و سردبیری روزنامه ایران به عهده جوانی دانشمند، لایق و فعال به نام حسینقلی مستعان قرار داشت که توانسته بود با ابتکارات خود به مراتب بر رونق روزنامه ایران بیفزاید. فردای روزی که آگهی استخدام مترجم در روزنامه ایران انتشار یافت یک جلد کتاب فلسفه عشق شوپنهاور را برداشتم و راه اداره روزنامه ایران در خیابان سعدی را پیش گرفتم و به اطاق آقای حسینقلی مستعان سردبیر روزنامه روان شدم. مستعان چند سطر از کتاب فلسفه عشق را مطالعه کرد و هنگامی که دریافت من در دبیرستان دارالفنون تدریس میکنم مقداری از مجلات فرانسوی را به من سپرد تا به ترجمه بعضی از مقالات جالب و خواندنی آنها اقدام

نمایم. هفته بعد مقالاتی را که مستعان علامت گذاری کرده بود ترجمه شده نزد ایشان بردم و ایشان اظهار داشتند قلم شما بسیار سلیس و اتفاقاً باب روزنامه میباشد، دستور خواهم داد نام شما را جزء هیئت تحریریه روزنامه بنگارند و از این پس مرتب در جلسات هفتگی هیئت تحریریه و در همه ضیافتها و مراسم روزنامه شرکت خواهید کرد. از آن روز رابطه برادرانه و بسیار مستحکمی بین مستعان و من برقرار گردید که تا پایان عمر ادامه یافت.

مستعان با ابراز لطف فراوان به من و چاپ مقالاتم در روزنامه ایران و مجله های مهر و مهرگان موجب آن گردید که کلیه نویسندگان و مترجمان این سه نشریه که همگی از من سالمندتر بودند به گرمی از ارتباط با من استقبال کنند. در ضیافتهایی که از طرف روزنامه و مجله برگزار میگردید من با بزرگترین نویسندگان آن زمان مانند علی دشتی، محمد حجازی، عبدالرحمان فرامرزی، رشید یاسمی، دکتر لطفعلی صورتگر، عیسی لیتوانی، دکتر ذبیح اله صفا آشنا شدم و از همه این نویسندگان دو تن بیش از همه مجذوبم ساختند. یکی علی دشتی و دیگری عبدالرحمن فرامرزی بودند که بیش از پیش مشوق من جهت ترجمه آثار و اندیشه های نویسندگان معروف جهان فرهنگ و ادب بودند.

جنگ جهانی دوم و رویدادهای شوم آن

شعله های جنگ بین الملل دوم ایران را نیز مصون نگذاشت. متأسفانه در آن زمان زمام امور ایران در دست مردی بود که اگر چه با شهامت و میهن پرستی و کاردانی نظامی سلسله قاجار را منقرض کرده و جداً ایران را به مقام شامخی در میان ملل جهان رسانیده بود متأسفانه در سیاست و آگاهی از تاریخ و درک جزر و مدهای سیاسی چندان بصیرتی نداشت و با دیدگان ظاهربین خود مانند دیکتاتورهای دیگر جهان از قبیل موسلینی



تصویری است که مهدی سجادی نقاش نامدار ایرانی از مشفق همدانی در ۴۰ سالگی ترسیم کرده است

و ژنرال فرانکو تحت تأثیر پیروزیهای برق‌آسای هیتلر قرار گرفته و چنین می پنداشت که به زودی آلمان بر اروپا مسلط خواهد شد و هر گاه ایران متمایل به هیتلر گردد از فتوحات او بهره گرانبهایی خواهد گرفت و به همین جهت اجازه داد که هزاران نفر آلمانی به عنوان مستشار و کارمند سفارت و نماینده بازرگانی و غیره ستون پنجمی در ایران ایجاد کنند و هر چه مردان کاردان و بصیر از قبیل علی منصور و محمد فروغی و سایر رجال وطن پرست و آگاه به او اصرار ورزیدند که از تمایل به سیاست آلمان چشم پوشد و با متفقین کنار آید توجه نکرد و حتی شهرت فراوان دارد هنگامی که متفقین به رضاشاه اولتیماتوم دادند که جاسوسان آلمانی را از ایران اخراج کند و از هر گونه همکاری با هیتلر امتناع ورزد و در مقابل تأکید علی منصور نخست وزیر که صلاح ایران را در کنار آمدن با متفقین میدانست نخست به او پرخاش کرد و در مقابل دیدگان وزیران کابینه ایشان را سخت مورد اهانت قرار داد و به محض اینکه اولتیماتوم متفقین را رد کرد قوای انگلیس و شوروی و آمریکا به ایران حمله کردند و در ظرف چند ساعت ایران تحت اشغال آنان در آمد و رضاشاه به طرز خفت باری از ایران رانده شد و در نتیجه ایران پس از سوم شهریور ۱۳۲۰ داخل یکی از تاریک ترین و غم انگیزترین مراحل تاریخ خود گردید و عملاً استقلال و تمامیت ارضی خود را از دست داد و زیر یوغ بیگانگان قرار گرفت.

پیشنهاد برای سردبیری روزنامه کیهان

ماجرای سردبیری روزنامه کیهان را از زبان آقای مشفق همدانی میشنویم.

وقتی دوست عزیز و با وفایم عبدالرحمن فرامرزی با همان چهره دوست داشتنی و گفتار نمکین گفت "برایت لباسی دوخته ام که درست مطابق قامت تو میباشد" من و دکتر مصباح زاده صاحب امتیاز روزنامه کیهان تصمیم گرفته ایم روزنامه وزینی منتشر کنیم و از میان همه نویسندگان و روزنامه نگاران برای تصدی سردبیری روزنامه به دکتر مصباح زاده پیشنهاد کرده ام ترا برای سردبیری روزنامه برگزینند زیرا هم قلم استواری داری و هم به مناسبت سوابقت در روزنامه ایران و مجلات مهر و مهرگان و هم تصدی ده سال ریاست خبرگزاری پارس و تسلط بر زبانهای انگلیسی و فرانسه میتوانی

نقش بزرگی در پیشرفت روزنامه بازی کنی، پیشنهاد فرامرزی را با حیرت و شور خاصی دریافت داشتم و به ایشان گفتم ریاست خبرگزاری پارس و سابقه اداری ام را چکنم. گفت نگران نباش اولاً خبرگزاری پارس پس از انتزاع از وزارت امور خارجه و ادغام در اداره کل انتشارات و تبلیغات آن اعتبار نخستین خود را از دست داده است، ثانیاً اقدام خواهیم کرد جزء هیئت تحریریه اداره انتشارات بدون آنکه ناگزیر به حضور بر سر کار باشی به خدمتت ادامه دهی. ضمن سپاسگزاری از فرامرزی تقاضا کردم بیست و چهار ساعت به من فرصت دهد تا تصمیم لازم را اتخاذ کنم.

سرنوشت سازترین شب زندگی من

آن شب تا بامداد نخوابیدم و افکارم لحظه ای از دورنمای تابلویی که سرنوشت برایم رقم زده بود دور نمیشد.

موفقیتهای گذشته خود را تجزیه و تحلیل کردم و شهرتی را که برای ترجمه آثار جان دیوئی و داستایوسکی و نگارش دهها ترجمه و مقاله در روزنامه ایران و مجلات مهر و مهرگان به دست آورده بودم به یاد آوردم. در مقابل موفقیتهایی که به دست آورده بودم پیشرفتم در راه یهودی ستیزی و تبعیضات مذهبی بسی ناچیز بود و اهانتهایی که از آغاز خدمت در وزارت امور خارجه تحمل کرده بودم در برابر موفقیتهایی نویسندگی و روزنامه نگاری هنوز کوبنده و وحشت انگیز مینمود.

استخدام یهودی در وزارت امور خارجه ممنوع است

پس از آن که از میان پیشنهاد داوطلب که در مسابقه برای جانشینی صادق هدایت نویسنده مشهور که در آن زمان سمت مترجمی زبان فرانسه خبرگزاری پارس را داشت مقام اول را حائز شدم شادروان عبداله انتظام رئیس خبرگزاری پارس علی رغم توطئه ها و فشارهای هزار فامیل که عضویت در وزارت امور خارجه را قبضه کرده بودند نامه ای به اداره کل کارگزینی وزارت امور خارجه نگاشت و دستور داد مرا به جای صادق هدایت استخدام کنند. هنگامی که نامه را به رئیس کل کارگزینی تسلیم کردم از زیر عینک نگاهی به من افکند و بلافاصله گفت: نام شما ربیع و محل تولدتان همدان است نکند که یهودی باشید گفتم آری من یهودی هستم. گفت جقدر متأسفم که نمیتوانم شما را استخدام کنم و در شگفتم چگونه آقای انتظام نمیداند مطابق مقررات وزارت امور خارجه استخدام هر کارمندی به غیر از مسلمان ممنوع است. مراتب را زیر نامه انتظام یادداشت کرد و گفت این نامه را به آقای انتظام پس بدهید.

پس از موفقیتهای شایانی که در جهان روزنامه نگاری به دست آورده بودم و پس از شور و شوقی که قلبم را به مناسبت استخدام به جای صادق هدایت آکنده بود سخنان مدیر کل کارگزینی همچون پتکی سهمگین بر فرقم فرود آمد و سخت منقلبم کرد و هنگامی که یادداشت مدیر کل کارگزینی را به انتظام نشان دادم سخت برآشفت و اظهار داشت که من به هر قیمتی موضوع را در هیئت دولت مطرح خواهم کرد و موافقت شخص رضاشاه را در مورد استخدام شما اخذ خواهم کرد. ایشان با تلاش پیگیر و خستگی ناپذیر موفق گردید موافقت شخص رضاشاه را با استخدام من کسب نماید.



آقای مشفق همدانی با نخستین نتیجه اش داود رحیم زاده

موافقت رضاشاه با استخدام یک فرد یهودی در وزارت امور خارجه تا اندازه ای زخمی را که مدیر کل کارگزینی در قلبم ایجاد کرده بود التیام بخشید و به آینده امیدوار ساخت اما با وجود اینکه در اندک مدتی در سایه الطاف مرد میهن پرست و پاک سرشتی نظیر عبداله انتظام نخست به معاونت و بعد به ریاست خبرگزاری پارس منصوب شدم و با آن که سفیران و نمایندگان کشورهای جهان در ایران برای جلب دوستی من به پخش اخبار بیشتری درباره کشورشان از همدیگر پیشی میگرفتند و با آنکه در جهان روزنامه نگاری و ترجمه نیز موفقیتهای بزرگی حاصل کرده بودم در تمام مدت ده سالی که ریاست خبرگزاری پارس را به عهده داشتم از گزند و حسادت یهودی ستیزان در امان نبودم. متأسفانه تبعیض و تعدی و تجاوز به حقوق اقلیتهای قومی و مذهبی در ایران و بخصوص یهودیان دارای سابقه تاریخی است و این وضع در رژیم جمهوری اسلامی بیش از پیش تشدید شده است.

بگذارید آرزو کنیم که در ایران آینده حقوق همه شهروندان ایرانی محترم شمرده شود و همه افراد ملت از حقوق مساوی جهت پیشرفت و توسعه برخوردار شوند. □

امنون نتصر

یادداشت ها

مقاله نود و پنجم

۱۳۱ ـ یهودیان و نام های ایرانی (۵)

فرنگیس:

از نامهای ایرانی رائج دختران یهودی ایرانزمین است. فرنگیس نام دختر افراسیاب است که به دستور پدر با سیاوش بن کیکاووس، که طبق ماجرایی به سرزمین توران راه یافته و اقامت گزیده بود، ازدواج نمود. فرنگیس آبستن بود که گرسیوز garsivaz برادرش، افراسیاب، را به کشتن سیاوش تحریک نمود. ضمناً دیده نشده که کسی نام گرسیوز (که درست آن کرسیوز keresavazda است) بر خود نهد.

نام فرنگیس در منابع ایرانی به صورت های فرنگرسین، فری گیس، و در بندهش به صورت ویسپان فریا vispānfrayā یاد شده است. بیوگرافی فرنگیس در شاهنامه بسیار مختصر است و از سرنوشت او تقریباً چیز مهمی یادآوری نگردیده است. ریشه یابی این نام بر نگارنده معلوم نیست.

فرهاد:

از نام هایی است که یهودیان ایرانی بر خود نهند. فرهاد یکی از پهلوانان دلاور داستانهای شاهنامه وابسته به دودمان کیانیان است. پنج تن از شاهان اشکانی این نام را دارند که نخستین آنها، پنجمین شاه اشکانی بود (۱۸۱ ـ ۱۷۴ ق م). این نام در فرس قدیم Frahāta و در تاریخ رومیان تلفظ آن Phraates است. در پهلوی به صورت فرهات آمده است. فرهاد که مهندس سنگتراش همزمان خسرو پرویز ساسانی بود، داستان عشق او به شیرین، همسر و معشوقه شاه نامبرده، معروف است. این داستان را میتوان در دو منظومه یکی اثر نظامی گنجوی و دیگر اثر امیر خسرو دهلوی خواند. در اینجا، از تکرار این داستان، بخاطر معروفیتش، خودداری میشود. معنی ریشه ای آن را «پیش بردن و یاری رساندن»، از این دو بهر fra-dā مشتق دانسته پیشنهاد کرده اند.

فرهنگ:

نام فرهنگ نیز در میان یهودیان ایرانی دیده شده است. این نام معانی مختلف دارد که معروف فارسی زبانان است و تکرار آن جایز نیست. این نام از دو بهر تشکیل شده: fra یا frā به معنی «پیش» (چون -pro و -pre در انگلیسی)، و هنگ، که احتمالاً از واژه فرس قدیم θanga به معنای کشیدن، و نیز هنجیدن (بر آوردن) و آهیختن (بر کشیدن)، پیشنهاد گردیده است. بنا بر این، فرهنگ یعنی پیش بردن (بالا بردن) دانش و آن قرابت با واژه فرهیخته دارد.

فریار:

این نامی است نادر در میان یهودیان ایرانی، ولی وجود آن را یاد آور شده اند. گرچه این نام ارتباطی با شخصیت های اساطیری ایران باستان ندارد، ولی میتوان دو معنی برای آن پیشنهاد کرد: ۱) یار شکوهمند = از دو واژه فر + یار؛ ۲) دوست پشتیبان، دوست دلیر از دو واژه فری + یار. fery از واژه اوستایی frya و در سانسکریت priyā به معنی دوست آمده که احتمالاً قرابتی با کلمه friend در انگلیسی دارد که معنی آن در آلمانی باستانی دوست داشتن است. فری را نیز از ریشه واژه آفرین (به معنای دوست داشتن، ستاییدن، خوشنود ساختن و آفرین خواندن) دانسته اند. شاید لازم بدانیم در این فرصت یادی از واژه «فریاد» بنماییم که آن در پهلوی friyāt و در لهجهٔ یهودیان اصفهان firyād/firyāt به معنی یاری خواستن با صدای بلند است. این توضیحات نیاز به پژوهش بیشتر دارد.

فریبرز:

جزء نخست این نام احتمالاً از واژه فر به معنای شکوهمند گرفته شده است. معنی بُرز به عنوان بلند و بزرگ واژه ای است که بسیار کاربرد در ادبیات پارسی دارد: برز، بارزانی، برزو، برزویه و نیز برج از این جمله اند. بنا بر این، فریبرز یعنی (دارنده) فر بزرگ، بلند فر. فریبرز پسر کیکاوس برادر سیاوش و عموی کیخسرو در شاهنامه است. او به عنوان یکی از یلان و دلاوران جنگهای میان ایران و توران شناخته شده است. در ماجرایی، فریبرز، توس، گیو، بیژن و گستهم، به دنبال کیخسرو که به کوه رفته ناپدید شده بود، آنها نیز در برف ناپدید شدند.

فریدون:

فریدن پس از جمشید بزرگترین شاه پیشدادیست. پدرش آبتین[1] و مادرش فرانک نام دارند. در دورهٔ او کاوه آهنگر بر ضحاک شورید و فریدون را به شاهی بر گزید. اوست که ممالک خود را میان سه فرزندش، تور، سلم و ایرج تقسیم کرد (رک به ایرج). در وندیداد اوستا از فریدون به نام تراتئون (در پهلوی

فریتون frētōn) یاد گردیده[۲]: «چهارمین کشوری که آفریده ام وَرِنَ (Varena)[۳] دارای چهار گوشه است، همانجا که ترائتون θraētaona سرنگون کننده اژی دها (ضحاک) بجهان آمد.» یهودیان بسیاری صاحب این نامند. در ریشه یابی این نام سخن بسیار رفته که هیچکدام آن دقیق و قانع کننده به نظر نمی رسند.

کامبیز:

کامبیز Cambyze صورت فرانسوی نام کمبوجیه (درست آن کبوجیه) است. پدر کوروش بزرگ کبوجیه نام داشت که با ماندانا دختر آستیاگس، شاه ماد، ازدواج نموده پسری زایید که او را کبوجیه نام نهادند و او دومین پادشاه سلسلهٔ هخامنشی است (۵۲۹ ـ ۵۲۲ ق م). در تاریخ او را، بر خلاف پدرش، شاهی ضعیف النفس و عصبی مزاج، عاری از روحیه مدارا و مسالمت و تساهل توصیف کرده اند. کامبیز گویا از نام های متاخر پذیرفته شده در میان یهودیان ایرانی است.

کوروش:

کوروش، که یهودیان آن را بر مبنای کتاب مقدس کورِش تلفظ میکنند، نامی است که در دهه های اخیر تعدادی از یهودیان بر خود دارند. یهودیان بخاطر احترامی که نسبت به کوروش دارند اغلب مؤسسات از جمله مدارس خود را در ایران بدین نام میخوانند. سازمانی فرهنگی در اسرائیل بنام «خانهٔ کورش» در شهر حولون وجود دارد. پیشنهاد شده است که مجسمهٔ کوروش، همانند مجسمهٔ آزادی در ساحل نیویورک، در ساحل ندر حیفا بر پا گردد.[۴]

ام کوروش در چند کتاب باستانی یهود و آیاتی چند در کتاب قدس یهودیان و نیز در بسیاری از جاها در تلمود و کتب پس تلمود با ستایش فراوان یاد شده است. او تنها فرد غیر یهودی ت که لقب مسیح خدا و، مانند حضرت موسی لقب شبان دا، به وی اعطا گردیده است.[۵] کوروش در فرس قدیم kūru/kūru و در ایلامی ku-raš و در کتیبه های بابلی ku-ra-š و در یونانی kyroš/kūroš آمده است. شاهین، بزرگ اعر یهودی ایرانی قرن چهاردهم، در اثر حماسی خود، شیرنامه، او را فرزند استر و خشایارشا (اخشوروش) میداند ه به نام بهمن در مقالات پیشین). آوا نویسی نام کوروش به ی כרש گویا از ایلامی گرفته شده است. معنی دقیق این نام ز معلوم نگردیده است. سیروس Cyrus که نام اروپایی روش است در میان یهودیان ایرانی و نیز اروپاییان به عنوان نام شخصی معمول گردیده است.

کیومرث:

نام دقیق وی گیومرت است و نه کیومرث و او در شاهنامه نخستین پادشاه جهان و در ادبیات اوستایی gaya-mareta/gayōmart/gayōmard، مانند حضرت آدم در یهودیت، نخستین موجود بشری روی زمین است. از پس گیومرث، آدم و حوای زرتشتیان، یعنی مشیگ Mašyag و مشیانگ Mašyānag خلق شده اند. بهر نخست نام گیومرث، «گیه» به معنای جان، و بهر دوم «مرت» به معنای مردن از مصدر «مر» گرفته شده است. بنا بر این، گیومرت یعنی جان مردنی، زندگی میرا، حیات فانی.

داستان آفرینش عالم به باور زرتشتیان، یک سال به طول انجامید، و مقایسه آن با آفرینش عالم در یهودیت بسیار جالب است. به باور زرتشتیان، آفرینش عالم گیتی و جهان مینوی یکی از نتایج جنگ میان اهورا مزدا و اهریمن است. در جهان مینوی، امشاسپندان، یاوران ایزدی اهورا مزدا (بهمن، اردیبهشت، شهریور، اسفندارمذ، خرداد و مرداد) قرار گرفتند که هر کدام را وظیفه ای مهم بود. سپس جهانی را که ما در آن زندگی میکنیم به امید نبرد و پیروزی بر اهریمن در شش مرحله بنا کرد که مرحله پایانی آن خلقت گیومرث بود. گیومرث (و نیز گاو)، برخلاف سایر مخلوقات که همه از آب پدیدار گشته بودند، هر دو گوهرشان از آتش بود.[۶] بنا به روایت بندهش، هنگام مرگ از صلب کیومرث نطفه ای خارج شد و از سوی نور خورشید تصفیه گردید و به مدت چهل سال در درون خاک مدفون ماند و از آن نطفه گیاهی به شکل دو ساقه ریباس بهم چسبیده از زمین روییدن گرفت و به صورت دو انسان، که در قامت و چهره شبیه بودند، در آمد که یکی موسوم به مشیه و دیگری که ماده بود به نام مشیانه خوانده شد. این دو پنجاه سال بعد با هم ازدواج کردند و یک جفت نر و ماده زاییدند که از پشت آنها نسل های بعد زاده شدند.

گودرز:

اوست پهلوان ایران باستان، پسر قارن بن کاوه، پدر گیو پهلوان، و نیز به روایت فردوسی، ازخاندان گشوادگان مربوط به عهد کیانیان. گودرز یا کوترز هفتاد و هشت پسر و نوه و نبیره پهلوان داشت و درفش کاویان در دست خاندان او بود. پهلوانانی که از پشت گودرز آمده اند عبارتند از گیو، بیژن، ورهام و هژیر که پس از رستم کسی در دلاوری هماورد آنان نبود. پاره ای ایرانیست ها معتقدند که اینان دلاوران دورهٔ

اشکانی بودند که به داستانهای ایران باستان ره یافته اند. و نیز منطقه ای در جنوب باختری بروجرد بنام گودرزی معروف است. در ادبیات زرتشتی گودرز را جاودان دانسته معتقدند که با سوشیانت در آخر زمان ظهور خواهد کرد (چیزی شبیه الیاهو نبی در یهودیت که با ماشیح ظهور خواهد نمود). نام گودرز در میان یهودیان دیده شده است.

گیتی:

گیتی در اوستا gaēθa ، پهلوی gētēh و در پازند gētī عالم سفلی، یعنی جهانی که بشریت در آن زندگی می کند و آن با جهان مینوی فرق دارد.[۷] این نام از لحاظ اشتقاق با گیهان، کیهان و جهان قرابت دارد و ایرانیست ها آن را به صورت gaēθānām* باز نویسی کرده اند. تعداد قابل توجهی از دختران یهودی این نام را بر خود گذاشته اند در حالیکه شخصیت های برجسته ای در تاریخ گذشته ایران با چنین نامی یافت نشده اند. (ادامه دارد).

---

۱ چند سال پیش در کنفرانس ایرانشناسی واقع در بتسدا (نزدیک واشنگتن) یک دانشجوی یهودی ایرانی ساکن انگلستان، که از من در بارهٔ موضوعی یاری میخواست، نامش آبتین بود. ولی، تا آنجایی که میدانم، این نام شهرت زیادی میان یهودیان ندارد.

۲ در سانسکریت نام او Traitana است.

۳ ورن نام باستانی گیلان است. بنا بر این، فریدون یک گیلک باستانی است (قابل توجه مردم گیلان)!

۴ نک به مقالهٔ نگارنده در چشم انداز شمارهٔ ۵۱، (نوامبر - دسامبر ۱۹۹۲).

۵ در بارهٔ وی چه در کتب مقدسه یهودیان و چه در ادبیات فارسیهود رک به منابع زیر: پادیاوند، جلد یکم، لس آنجلس ۱۹۹۲، ص ۸ به بعد؛ ونیز به A. Netzer, "Some Notes on the Characterization of the Cyrus the Great in Jewish and Judeo-Persian Writings," in *Acta Iranica,* Vol. II, Leiden: E.J. Brill, 1974, pp. 35-52.

۶ در این مورد نک به: **داستانهای ایران باستان**، نگارش استاد احسان یار شاطر، تهران ۱۳۳۶/ ۱۹۵۷، ص ۱۳ به بعد.

۷ در این مورد نک به مقالهٔ زیر: Sh. Shaked, The notions *mēnōg* and *gētīg* in the Pahlavi texts and their relation to eschatology, *Acta Orientalia* 33 (1971), pp. 50-107.

دکتر موسی میکائیل (مایک مایکلز)

یهودیان کرهٔ جنوبی

این سرزمین در سال ۱۹۴۸ به دو قسمت شمالی (کمونیست = جمهوری دموکرتیک خلق کره) و جنوبی (جمهوری = کره جنوبی) تقسیم شد.

ورود اولین گروه یهودیان در زمان جنگ کره (۱۹۵۳ - ۱۹۵۰) بود که همراه ارتش آمریکا اکثراً برای مبارزه با حکومت کمونیستی به این سرزمین آمدند و امروزه اکثراً در سئول (پایتخت کرهٔ جنوبی) ساکنند. جمعیت یهودیان کره جنوبی در ۱۹۹۹ صد و پنجاه نفر گزارش داده شده است.

جامعهٔ یهودی این کشور رویهمرفته موقتی و گذران بوده است و اکثریت آنان سرباز و افسر یهودی آمریکائی هستند که به این کشور مأموریت دارند، معدودی از یهودیان نیز جهت کسب و کار در این کشور ساکنند.

سرویس های شبات (شنبه) و اعیاد یهودی در پایگاه ارتشی یانگ سان Yangsan توسط قاضی عسگر (فرد مسئول امور مذهبی و نیایش در ارتش) برقرار و اجرا میشوند.

حنیم پوتاک نویسنده مشهور آمریکائی که قاضی عسگر در زمان جنگ کره بوده است در این زمینه دو کتاب به نامهای: The Book of Light (کتاب نور) و I am the Clay (من خاک کوزه گری هستم) را نگاشته است.

یهودیان چین

اولین مدرک موثق و معتبر استقرار یهودیان در چین را قرن هشتم نشان میدهد (۱). بازرگانانی انفراداً به این سرزمین آمدند. در سال ۱۰۰۰ میلادی یهودیانی که



احتمالاً از پارس بودند در این ناحیه جایگیر شدند (۲). در قرن ۱۲ تعدادی یهودی در کی فنگ Kaifeng (شهر عتیقی است که در غربِ کشور واقع شده و در زمان سلسلهٔ Song پایتخت این ایالت بوده است). تعداد این یهودیان زمانی به یکهزار نفر میرسید ولی تدریجاً در جامعهٔ چین حل شدند. در زمانی که هنگ کنگ از چین به انگلستان واگذار شد یهودیانی از هند و عراق (از خانوادهٔ ساسون) در شانگهای و هنگ کنگ ساکن شدند. در اواخر قرن ۱۹ تعدادی از روسیه و در اوائل قرن بیستم یهودیان پوگروم زدهٔ روسیهٔ تزاری و نیز سربازان یهودی از جنگ روسیه و ژاپن به آنان پیوستند (۳). در ۱۹۱۷ به هنگام انقلاب کمونیستی در شوروی سابق حدود پانصد نفر یهودی از روسیه به چین آمدند. در جنگ جهانی دوم ۲۵۰۰۰ نفر از پناهندگان یهودی در چین بودند که پس از جنگ چین را ترک نمودند.

جمعیت یهودیان در ۱۹۲۷ حدود ده هزار نفر بود که تا ۱۹۳۷ به دو هزار نفر کاهش یافت (قریب ۲۰ درصد در شانگهای میزیستند). با ورود پناهندگان و آواره گان یهودی از رژیم نازیسم (۱۹۴۱ - ۱۹۳۸) تعداد یهودیان به ۳۰۰۰۰ - ۲۵ نفر رسید که در چین و منچوری ساکن بودند. در ۱۹۹۹ جمعیت یهودی ۲۰۰ - ۱۰۰. در سپتامبر ۲۰۰۰ (دیدار نگارنده از چین و مصاحبه با راب در شانگهای) تعداد یهودیان را حدود سیصد نفر ذکر نمود.

در سالهای ۸۷۹ - ۸۷۸ میلادی در شورشهای داخلی چین حدود ۱۲۰۰۰ یهودی و مسلمان و خارجی به قتل رسیدند. از قرن ۱۲ تا حدود ۸۰۰ سال جامعهٔ یهودی چین فعال بود. در اواخر قرن ۱۹ یهودیان روسی در هاربین مستقر شدند و بعد از انقلاب کمونیستی شوروی سابق به تعداد آنان افزوده شد و این جامعه محرکی برای نهضت صیونیسم بود. در ۱۹۳۱ چین ضمیمه ژاپن شد و در اثر محدودیتها یهودیان به کشورهای دیگر بخصوص پس از جنگ جهانی دوم کوچ کردند و برخی نیز به روسیه باز گشتند. در قرن ۱۹ خانواده های ساسون، کدوری و هاردون (مجموعاً ۱۹ خانواده سفارادی از قاهره و بغداد و بمبئ بودند در شانگهای جوامعی را بنا نهادند. در بین دو جنگ جهانی مجامع غنی یهودی در شانگهای و هاربین بوجود آمدند همانطور که قبلاً ذکر شده ۳۰۰۰۰ - ۲۵ نفر یهودی در جنگ جهانی دوم (دوران نازیها) در شانگهای مقیم شدند و در این زمان تخت فشار نازیها دولت ژاپن که چین را تصرف نموده بود یهودیان را در Keu Hong نیمه محبوس ساختند. پس از این تاریخ، یهودیان به آمریکا، اسرائیل، استرالیا و

انگلستان و غیره کوچ نمودند و در سنوات اخیر عدۀ کم یهودی در این کشور ساکنند که در بالا به آن اشاره شد.

از نقطه نظر اقتصادی، ساکنین اولیه یهودی در چین در امور نساجی دست داشتند که برای چین از نقطه نظر کمبود ابریشم مهم بود (امروزه صنعت بزرگی در چین میباشد). در قرن ۱۹ یهودیان بخصوص خانوادۀ ساسون به تجارت ابریشم، چای و تریاک اشتغال داشتند.

در زمینۀ وضع فرهنگی و مذهبی یهودیان، باید گفت که: در دهه ۱۹۹۰ دانشگاه مان چینگ (در چین کمونیست) انسیکلوپدی یهودی را به زبان چین انتشار داد. نیز اثر نویسنده اسرائیلی شموئل یوسف Agnon (برنده جایزۀ نوبل در ادبیات) و همچنین سروده های اورشلیم اثر Amichai شاعر اسرائیلی به زبان چین ترجمه شدند و هگادای ۵۰۰ ساله از کی فنگ به کنگره جهانی یهود ارائه شد. برای اولین بار کنفرانس بین المللی در مورد فرهنگ یهود در شهر فان جین در ۱۹۹۹ برگزار گردید و دانشمندان اسرائیلی و آمریکایی و چینی در آن شرکت داشتند و نیز طرح ساختن یک موزۀ یهودی در شهر کی فنگ به تصویب رسید.

در انقلاب فرهنگی ۶۷-۱۹۶۶ در چین (در ۱۹۴۸ رژیم کمونیستی در چین برقرار گردید)، پس از آن گتوی شانگهای و نیز در اثر نوسازی در شهر هانگ کیو کنیساهای این نقاط از بین رفتند. در ۱۱۶۳ کنیسایی در کی فنگ بنا شد که در طی زمان در اثر اسمیلاسیون از بین رفت (به نظر میرسد که تنها کنیسای ناحیه بوده است). در قرن ۱۹ یهودیان مراسم مذهبی و خواندن تورات را رعایت میکردند.

در ۱۹۲۰ کنیسای اوهل راشل توسط خانوادۀ ساسون) بنا گردید و در ۱۹۸۱ ترمیم و برای اولین بار پس از ۵۰ سال مراسم روش هشانا در آن برگزار گردید. در ۱۹۹۸ اولین مرکز مطالعۀ یهودی به نام بت ایسرائل بت همیدراش پس از دهها سال در شانگهای تأسیس شد.

یهودیان تا قبل از ۱۹۴۱ دارای ۴ کنیسا بودند و مراسم شبات را اجرا میکردند و برای تحصیل به مدارس یهودی تحت ادارۀ انگلستان میرفتند. ولی از ۱۹۴۱ به بعد مراسم اجتماعی و مذهبی تحت مراقبت مأمورین اجرا میشد و کودکان و بزرگسالان اجازۀ خروج از گتوی شانگهای را نداشتند.

در جریان جنگ دوم جهانی نشریه جوئیش کرونیکل اخبار روزانۀ جنگ را منتشر میکرد. جامعۀ یهودی دارای گروه های صیونیستی، باشگاههای ورزشی و تفریحی و تاتر و قصابی کاشر بودند.

رهبر ملّی چین Sun Yun Sen (۱۹۲۵-۱۸۸۶) از تمام نقاط مشاورینی را گرد خود جمع نمود که در بین آنها یک محافظ یهودی به نام توکان چن و نیز یک مترجم یهودی روسی به نام موشه شوارتزبرگ بودند. امروزه Bruce R. Feuer رئیس جامعۀ یهودی کنونی شانگهای میباشد.

از ۱۹۴۸ تا کنون ۱۰۷۰ نفر از چین به اسرائیل مهاجرت کرده اند، و هم اکنون تعدادی از آنان در Kriat Shemona (در شمال اسرائیل) ساکنند و ادعا میکنند که سه هزار بقیه یهودیان در چین سکونت دارند. دین یهود در چین مذهب رسمی شناخته نمیشود.

در سپتامبر ۲۰۰۰ نگارنده این مقاله دیداری از چین نموده است و در ملاقات خود با شالم گرین برگ در شانگهای (رابی از سازمان مذهبی خباد) و نیز با دریافت و مطالعۀ نوشته ها در چین در بین یهودیان این کشور اطلاعات جالبی را به دست آورده است که در کتاب "خانه بدوشان کرۀ خاک - تاریخچۀ قومی شکیبا" - نگارش دکتر موسی میکائیل (مایکلز) - لوس آنجلس ۲۰۰۱، نگاشته شده است. به جهت آنکه این مقاله به درازا نکشد، خوانندگان گرامی میتوانند برای کسب اطلاعات بیشتر در این زمینه به کتاب نامبرده مراجعه کنند.

---

۱ - در مدرک ختن ترکستان (سین کیانگ کنونی) جهانگرد سراورل استاین یک مدرک ناقص به زبان فارسی و به خط عبری که قسمتی از نامۀ تجارتی (به تاریخ ۷۱۸ میلادی) است را در ۱۹۰۱ پیدا کرده است. همچنین مدت کوتاهی پس از آن پال پیلوت یک ورقۀ نیایش عبری را که احتمالاً متعلق به مسافران یهودی پارسی (ایرانی) است به دست آورد. این مسافران از راه زمینی و برخی یهودیان دیگر از راه دریا به بندر کانتون آمده و ساکن شدند ولی نفوذی در منطقه پیدا نکردند.

۲ - در دوره انحطاط سلسلۀ Song در قرن نهم یا دهم به دعوت امپراتور گروهی متشکل یهودی (مرد و زن و کودک) در کی فنگ ساکن شدند. این گروه به زبان فارسی تکلم میکردند و شاید از ایران یا هندوستان بودند. برخی مورخین معتقدند که این افراد در زمان مکابیها مقارن با سلسلۀ HUN در چین به طور غیر مترقبه در چین مقیم شدند. به طور کلی امپراتورهای چین با یهودیان خوش رفتار بودند و از آنها محافظت میکردند (برای اطلاع بیشتر به کتاب "خانه بدوشان کرۀ خاک) رجوع شود.

۳ - در ۱۹۴۱ سرهنگ نازی ژوزف مای زینگر J. Myzingerd (وی به علت کشتار ۵۰۰ هزار یهودی در لهستان به قصاب ورشو معروف بود) درخواست کشتار و یا تبعید یهودیان را به جزیره Song Ming از دولت ژاپن نمود ولی ژاپن به عللی از این عمل خودداری کرد. ولی به هر حال در اثر فشار آلمان نازی تمام پناهندگان بدون مدرک از جمله یهودیان روسی و سفارادی غیر یهودیان به دستور فرماندهان ارتش ژاپن به محله کوچک و فقیر نشین Hong Keu کوچ داده شدند و در اثر بدی مکان یک هزار کودک و بزرگسال در ۱۹۴۴ از بین رفتند. در ژوئیه ۱۹۴۵ نیز در اثر بمباران اشتباهی ارتش آمریکا در این ناحیه سی یهودی کشته و بسیاری دیگر زخمی شدند. این جریان پس از سکوت ۳۰ ماهه فاش گردید.

هم قبیله عزیز:

این تازه ترین شماره چشم انداز را به عنوان هدیه ما پذیرفته اید و دارید میخوانید. چشم انداز، پر تیراژترین و معتبرترین نشریه ای که یهودیان ایرانی تبار آن را در سراسر دنیا میخوانند، سند پیاپی هویت امروز ما در جهان است.

این نشریه را نه تنها ما یهودیان، بلکه دیگران نیز، نشانه ای قابل اعتبار از نحوه زندگی و تفکر جامعه امروز ما میدانند.

دست اندر کاران چشم انداز، این وظیفه انسانی و قومی خود را به رایگان انجام میدهند و با صرف وقت و انرژی که میتوانست باعث درآمد بیشتر در تجارب شخصی و یا گذراندن با خانواده بگذرد، این نشریه را در دسترس عموم میگذارند تا جامعه بی نام و بی هدف نمیرد.

با پرداخت مبلغ اندکی، مشترکین این نشریه، چشم انداز را به طور مرتب و دائمی در محل کار و یا خانه خود، دریافت میکنند.

شما هم میتوانید علاوه برای دریافت چشم انداز، آن را برای عزیزان خود در سراسر دنیا آبونه شوید.

6107 Wilbur Avenue
Tarzana, Ca. 91335

تلفن:
(۸۱۸) ۳۴۲-۹۳۶۰ (۳۱۰) ۸۴۳-۹۸۴۶ (۸۱۸) ۳۴۲-۹۳۰۳



چشم انداز "صدای یهودیان ایرانی در جهان"

تخفیف ویژه برای ارسال مستقیم مجله به شما (بهای تک شماره ۳ دلار)

میکوشیم از بودجه کمکهای مادی به افراد نیازمندی که به سازمان سیامک مراجعه میکنند برای هزینهٔ چاپ مجله استفاده نکنیم.

به همین خاطر، چشم انداز را فقط برای کسانی پست خواهیم کرد که آبونمان خود را فرستاده باشند.

چشم انداز را برای خود و یا کسی که دوست دارید، آبونه شوید

☐ آبونمان یکساله ۱۸ دلار — آبونمان دو ساله ۲۴ دلار

☐ دانشجویان (با ارائه کپی کارت تحصیلی) یک ساله ۱۰ دلار دو ساله ۲۰ دلار

☐ به دلیل عدم استطاعت مالی قادر به پرداخت آبونمان نیستم ولی مایل به دریافت چشم انداز میباشم.

نام و نام خانوادگی: ________ آدرس: ________

Tel., Home: ( ) ________ Bus: ( ) ________

❒ cash ❒ Check No. ________

❒ Credit Card Type ________ No. ________

Expiration Date ________ Signature ________

Eretz Alliance School 2005-2006
Programs & Tuitions
6170 Wilbur Ave, Reseda CA. 91335

Programs and Tuitions

Full day program

8:30-3:30	*5 Days*	*$480.00*
8:30-3:30	*4 Days*	*$440.00*
8:30-3:30	*3 Days*	*$405.00*
8:30-3:30	*2 Days*	*$220.00*
Fridays Dismissal 2:00		

Half day program

8:30-12:00	*5 Days*	*$400.00*
8:30-12:00	*4 Days*	*$345.00*
8:30-12:00	*3 Days*	*$310.00*
8:30-12:00	*2 Days*	*$190.00*

Early morning extended-care	*8:00-3:30*	*Mon-Fri*	*$100.00/month*
After school extended care	*3:30-5:30*	*Mon-Fri*	*$140.00/month*

Eretz Alliance School is a loving and nurturing educational center in which children grow socially, cognitively and spiritually. As we encourage children to develop socially acceptable norms, we foster independent thinking and problem solving skills. Through the use of academically and developmentally appropriate hands-on experiences, both in our general studies and Judaic curriculum, our children learn critical and creative thinking skills. The sounds of music and laughter fill our school as the children develop a love for music, art, literature, science, cooking and Jewish life.

For more information call:
Cookie Spancer,
Director (818) 344 3121

کمبود دختران باکره در بهشت

گزارش و مصاحبه اختصاصی گزارشگر ما، "دختر آمریکایی" با مسئولان بهشت

آقای احمدی نژاد رئیس جمهوری اسلامی ایران در سخنانی که به مناسبت ماه رمضان ایراد فرمودند، اعلام داشتند که اسرائیل باید از صفحه جغرافیا برداشته شود و ایران گروهی را تحت تعلیم دارد و در ضمن عقیده دارد که بایستی شهادت طلبی ترویج گردد تا عقلای آینده به عنوان بمب متحرک به اسرائیل فرستاده شده و با انفجار خود، کفاران جهود را از بین ببرند.

گفته میشود که نه تنها امتحان ورود به این سپاه بسیار دشوار است بلکه امتحان آخر سال از امتحان ورودی مشکل تر است چون دانشجویان بسیجی باید به آموزگاران خود به صورت عملی راههای منفجر شدن را نشان دهند.

صاحب نظران عقیده دارند که اگر این دانشجویان بسیجی بتوانند در امتحان قبول شوند و خودشان و استادانشان را منفجر کنند که اسرائیل جای نگرانی ندارد و اگر هم رفوزه شوند که باید تا امتحان قبولی دوباره درسها را تکرار کنند تا این بار بدون تجدیدی و یک ضرب قبول شوند.

همان طور که آگاهید، اگر چه هر بمب گذاران انتحاری خود را در عراق منفجر میکنند ولی ماههاست سر و صدایی از بمب گذاران انتحاری در اسرائیل نیست. بعضی از تحلیلگران سیاسی معتقدند که دلیل کم شدن این بمب گذاران، مشت آهنین آقای اریل شارون نخست وزیر اسرائیل است و گروهی دیگر معتقدند که مرگ یاسر عرفات باعث کم شدن بمب گذاران انتحاری شده است ولی تعدادی از کسانی که در تماس دایمی با آندنیا هستند معتقدند که کمبود دختران باکره در بهشت باعث گردیده که بمب گذاران انتحاری از کار خود بکاهند.

به همین منظور، بعد از ماهها تقاضا برای مصاحبه با خداوند متعال، به سردبیر این نشریه از طریق اختصاصی وحی آسمانی رسیده که خداوند با خبرنگاران آن هم به زبان فارسی مصاحبه نخواهد کرد، ولی از آنجایی که مسئله سپاه بسیجی و بمب گذاران انتحاری ایرانی و فارسی زبان مطرح است، حضرت جبرئیل به نمایندگی از خداوند در یک نشست اختصاصی با مصاحبه گر ما به گفتگو خواهد نشست.

حضرت جبرئیل در این مصاحبه فرمودند که به خاطر کمبود دختران باکره، تا اطلاع ثانوی و تا هنگامی که عرضه با تقاضا برابر نشود و یا خداوند بتواند دختران باکره را از طریق جلب سیاحان به بهشت راه بدهد، حکومت نظامی در بهشت برین برقرار خواهد ماند. ایشان اضافه کردند که تعداد تقاضا از عرضه بسیار بیشتر است. بنابراین از بمب گذاران انتحاری و استادانشان تقاضا شده تا اطلاع ثانوی خود را منفجر نکنند، تا اینکه شمار دوشیزگان باکره به مرز قبل از "انتفاضه" برسد.

در جواب این سوآل که چگونه میلیونها دوشیزه باکره که هزاران سال در بهشت میزیسته اند، شمارشان به اتمام رسیده؟ حضرت جبرئیل گفتند که بمب گذاران انتحاری تقلب کرده و از قوانین بهشتی سوء استفاده میکنند.

مثلاً یکی از این قاتلان به نام "هامان ابن ملعون" در همان شب اول در یک پارتی تمام ۷۲ باکره خود را مورد استفاده قرار داده و فردایش ادعا کرده که به علت صدای قوی بمب، گوشهایش قدرت شنوائیشان را از دست داده و در نتیجه ایشان قوانین بهشتی را بدرستی نفهمیده اند. وکیل مدافع "هامان ابن ملعون" که در جهنم و در همسایگی بهشت دفتر وکالت دارد، در دادگاه استیناف برنده شد و ما مجبور شدیم که ۷۲ باکره دیگر را به اضافه بهره مدت زمانی که در انتظار بوده را به ایشان بدهیم که این رقم به حدود ۷۲۰۰ دوشیزه باکره رسیده

است.

چند روز بعد "هامان ابن ملعون" در ادعایه دیگری بهشت را به دادگاه کشید که این دوشیزگان باکره فقط یکبار مصرف هستند و شب بعد دیگر باکره نیستند! این بار نیز تقاضای ۷۲ دوشیزه باکره کرده که متأسفانه باز هم برنده گردید. متأسفانه بقیه بمب گذاران انتحاری هم دست به دامن این وکیل و سایر وکلای جهنم شده اند و در حال حاضر و هر روز در بهشت، دادگاه برقرار است. خوشبختانه در یک مانور جسورانه قانونی ما توانستیم قوانین بهشتی را بازنویسی کنیم تا دیگر وکلا حتی برای دیدن موکلانشان هم اجازه ورود به بهشت را نداشته باشند و هر که میخواهد با وکیل صحبت کند باید تشریف ببرد به محل کار وکلا در جهنم.

حضرب جبرئیل در جواب اینکه چه راههایی برای اضافه نمودن دوشیزگان باکره در بهشت به کار گرفته شده، گفت: برای اینکه ما بتوانیم تعداد باکرگان را در بهشت زیاد کنیم، از طرف بهشت به یکی از ملاهای فلسطینی جهاد اسلامی وحی دادیم که بی زحمت به این بمب گذاران انتحاری بگوئید تا تعداد دوشیزه باکره فلسطینی را تکه تکه کنند که اینونتوری Inventory بهشت بالا برود. ولی از طرف بمب گذاران انتحاری پیغام آمده که "زکی" مگر ما دیوانه ایم و یا خل شده ایم، ما فقط دوشیزگان باکره چشم آبی و مو بور فرنگی و جیگر و خوشگل را میخواهیم نه این آبجی فلسطینی های پشمالو را!

شاهین فشفشانی، یکی از شاگردان بسیجی ایرانی که اشتباهاً خود را قبل از امتحان منفجر کرده در گفتگوی اختصاصی خبرنگار ما گفت که با وجودی که از او رسید دریافت ۷۲ دوشیزه باکره را گرفته اند، هنوز بیشتر از ۲ تا دوشیزه باکره به او نرسیده و مسئولان بهشت هی این دست و آن دست میکنند. او اضافه کرد که اصلاً چشمش آب نمیخورد که تا آخر مدت اقامتش در بهشت بیشتر از چند تا دوشیزه باکره دیگر نصیبش شود و از این بابت بسیار دلخور بود.

حضرت جبرئیل ادامه داد: در وحی دیگری به ملاهای فلسطینی حماس گفته شده که این بار به جای پسران بمب گذار انتحاری، دختران را به این کار وا دارند. چون به هر حال دختران بمب گذار احتیاج به ۷۲ دوشیزه باکره ندارند و اگر خودشان هم باکره باشند که صد بهتر. دست اندر کاران حماس و جهاد اسلامی نیز به این دختران بمب گذار وعده همسری به زیبایی "حضرت یوسف" را داده و آنها را به بازار و ایستگاه اتوبوس برای منفجر شدن فرستاده اند.

"شوقی جبلان" یکی از این دختران بمب گذار به گزارشگر ما گفت که اگر دستش به این حماسی ها و جهاد اسلامی ها برسد، پدرشان را در خواهد آورد، چون حضرت یوسف به ذلیخا هم محل سگ نمیگذارد چه برسد به دختران فلسطینی و در عوض یک عرب ایکبری نصیبش شده که هیچ بخاری ازش در نمیاد و چون شوقی جبلان آخرین شب زندگی اش در زمین را با یکی از سردمداران حماس گذرانده و به صبح رسانده است دیگر حتی به عنوان دوشیزه باکره ذخیره هم از او استفاده نمیشود.

از زمانی که خبر ازدواج بدون عشق شوقی جبلان و عرب ایکبری به فلسطین رسیده، سایر دختران بمب گذار فلسطینی بمب هایشان را خنثی کرده و از خیر وعده حضرت یوسف گذشته اند.

به گفته حضرت جبرئیل، اریل شارون زود دستپاچه شد و نوار غزه را به فلسطینی ها پس داد، چون اگر کمی صبر میکرد، با توجه اشتهای سیری ناپذیر پسران فلسطینی بمب گذار و کمبود دوشیزگان باکره، موضوع بمب گذاران انتحاری بخودی خود به پایان میرسید.

حضرت جبرئیل از ما خواستند که به زبان فارسی به سپاه بسیجی که مشغول فراگیری فنون مختلف بمب گذاری انتحاری هستند شیر فهم کنیم که از دوشیزه باکره در بهشت دیگر خبری نیست و به اصطلاح خودمان "آن ممه را لولو خورد". □

یادی از استاد مرتضی نی داود

برجسته ترین نوازندهٔ تار و آهنگساز یهودی ایرانی

نگارش: دکتر ابراهیم میکائیل (دندانپزشک)

موسیقی پر شور و روح پرور سنتی ایرانی که از زمان باستان سینه به سینه به ما رسیده است یادگاری است از موسیقیدانان بزرگی نظیر **بارید، سرکش و نکیسا** که در دوران **ساسانیان** دوازده دستگاه خسروانی را با گوشه های مختلف آن مینواختند و از برای هر روز از هفته و هر یک از جشنهایی نظیر نوروزی و مهرگان ملودیهای مخصوصی را داشتند. ولی افسوس که از آن ۱۲ دستگاه و ملودیها فقط ۷ دستگاه برای ما باقیمانده است. نامهای این دستگاهها را شعرای پر توان ایرانی در اشعار خود ذکر نموده اند. ولی بعد از سلطه اعراب بر ایران زمین به علل مکروه بودن موسیقی در آئین اسلام نواهای دستگاههای خسروانی برای مدت ۲ قرن در بوته فراموشی قرار گرفت تا اینکه فیلسوف ریاضی دان و موسیقی دان مشهوری به نام ابونصر فارابی (وفات ۱۵۰ میلادی) پایه گزار موسیقی علمی و عملی ایران زمین گردید. سپس ابوعلی سینا (وفات ۱۳۰۷ میلادی) دو رساله در زمینه موسیقی ارائه داده است و پس از او علامه شهری به نام عبدالقادر مراغه ای (وفات ۱۴۳۵ میلادی) کارهای سترگ موسیقی ایرانی را در **کتاب مقاصد الالحان** به رشته تحریر در آورد و او در این کتاب مینویسد: "اما مزامیر و جمیع آلات ذوات النفخ را بنی اسرائیل وضع کردند به شکل خلق داود علیه الاسلام زیرا که نغمات طَیبه معجزه او بود." پس از او دیگر موسیقدانَ برجسته ای در ایران زمین ظهور ننمود تا در دوران سلطنت رضاشاه کبیر **کلنل علینقی وزیری** است که ۷ دستگاههای خسروانی را بر طبق اصول موسیقی بین المللی ساختار شد و این موسیقی سنتی را از ورطه نابودی نجات بخشید. همه تاریخ نویسان موسیقی ایرانی متفق القولند که پس از سلطه عرب موسیقی جزء یکی از مشاغل پائین اجتماع بدر آمد و فقط یهودیان ستم دیده بودند که برای امرار معاش به موسیقی روی آور شدند و همان یهودیان بودند که پاسدار و نگهبان موسیقی سنتی ایران گردیدند.

یکی از برجسته ترین آهنگسازان و تار نوازان یهودی ایرانی عصر پهلوی همانا شادروان **استاد مرتضی خان نی داود** میباشد که در سنه ۱۲۸۰ شمسی برابر با ۱۹۰۱ میلادی در تهران در خانواده ای که اهل موسیقی بودند چشم به جهان گشود. در زمان مظفرالدین شاه موسیقی نواز معروف یهودی به نام **داود شیرازی** است که پسرش اسمعیل از نوازندگان معروف تار بوده و از دوستان نزدیک و صمیمی **علی اکبر شیدا** شاعر و آهنگساز معروفی بوده است و پسر دیگر او **آقاجان داودی** است که علامه ای در زدن ضرب بوده است و **بالا خان نی داود** که پدر مرتضی خان باشد فن ضرب گیری را از آقاجان آموخته است.



این عکس جوانی مرتضی خان نی داود است که از کتاب تاریخ موسیقی ایران نگارش روح الله خالقی برداشته شده است.

منزل بالاخان نی داود مرکز موسیقیدانان و موسیقی نوازان عصر خود میبود و مرتضی از همان اوان کودکی گوشش به دستگاهها و نغمات موسیقی سنتی عادت نموده بود به طوریکه اول تار را بدون تعلیم معلم مینواخت و پدرش که این استعداد ذاتی را در او کشف کرده بود از ایام کودکی او را به نزد تارزن معروفی به نام استاد **رمضان خان ذوالفقاری** سپرد ولی مرتضی پس از دو سال از استاد پیشی گرفت. رمضان خان چون استعداد خارق العاده مرتضی را دیده بود او را به نزد علامه تار آقا حسین قلی خان که نوازنده دربار بود سپرد. (آقا حسین قلی خان و برادرش میرزا عبداله خان دو تن از برجسته ترین موسیقی دانان و تار نوازان در تاریخ ایران هستند که کلنل علینقی وزیری تمام هفت دستگاههای ایرانی را که این دو برادر از حفظ داشتند تمامی را به نت علمی نوشته است که موجود میباشد.)

یکی از برجسته ترین شاگردان آقا

حسین قلی خان همانا **غلام حسین درویش** میباشد که به نام درویش خان شهرت دارد و مرتضی خان سرانجام وارد مکتب درویش خان گردید و از فیض معلومات او برخوردار گردید. مرتضی خان خود یکی دیگر از برجسته ترین شاگردان درویش خان شد که از او مدال تبرزین را دریافت نمود. بی مناسبت نیست که در این زمان چند سطری راجع به درویش خان ذکر گردد.

او در سال ۱۲۵۱ در یک خانواده متوسط در تهران به دنیا آمد. پدرش اهل طالقان بود. پدر که استعداد درویش خان را دید او را به مدرسه موزیک دارالفنون سپرد که در آنجا اصول موسیقی علمی و نت نویسی را فرا گرفت و سپس به محضر حسین قلی خان پیوست و در تار و سه تار خود به هم پایه ای استاد رسید. اهمیت خارق العادهٔ درویش خان در موسیقی ایرانی همانا ابداع درآمدها، رنگ های بسیار بسیار زیبایی است که تا قبل از او در موسیقی ایرانی وجود نداشته است و او مبتکر این سبک میباشد.

باری مرتضی خان در محضر این بزرگان فن تعلیم دید و با فطرت ذاتی که داشت یکی از برجسته ترین آهنگسازان و نوازندگان تار در زمان خود گردید بطوریکه با استادانی نظیر **علی اکبر شهنازی، عبادی، رضا محجوبی، استاد ابوالحسن صبا، سماعی** و دیگران به طور زنده در رادیوی تهران نوازندگی میکردند. همچنین با خوانندگان طراز اول نظیر **ادیب خوانساری، بنان، قمرالملوک وزیری، ملوک ضرابی، روح بخش** و سایرین همکاری داشته و صفحات چندی با آنان پر کرده است.

مرتضی خان سالیان دراز در کلاسهای موسیقی خویش به مشتاقان این هنر درس میداد و هرگز از هنر دوستانی که به موسیقی سنتی علاقمند بود روگردان نبود و آنچه را میدانست بی دریغ به نوآموزان یاد میداد.

در ایام کهولت مرتضی خان بنا به درخواست وزارت فرهنگ و هنر کلیه هفت **دستگاههای خسروانی را با تار تک نوازی** کرده و قبل از نواختن **نام دستگاه و گوشه** را ضبط کرده که **آیندگان بدانند** که به چه دستگاهی و به کدام **گوشه آن گوش فرا** میدهند. یک کپی **از این آثار را که تعداد ۲۹۷** نوار میباشد **از طرف وزارت فرهنگ و هنر** به خود او هدیه کرده اند. (**در میان عوام شایع** بود که مرتضی خان **بعد از انقلاب در هنگام** کوچ اجباری خویش **این آثار را به آرشیو** کتابخانه دانشگاه اورشلیم داده است. **نگارنده** از صحت این شایعه **اطلاعات دقیقی ندارم**).

مرتضی خان در طی دوران زندگانی پر شور موسیقی خویش نظیر استادش درویش خان درآمدها، رنگ ها و تصنیف های بسیاری ابداع کرده است که از همه مهمتر آهنگی است در دستگاه ماهور به نام **"مرغ سحر"** که شعر آن را شاعر پر توان عصر **ملک الشعرای بهار** ساخته است که آهنگی است جاودانی و کهنه ناپذیر.

شادروان روح اله خالقی که یکی از مشهورترین شاگردان کلنل علینقی وزیری است و آثار گرانبهایی از موسیقی علمی و تاریخ موسیقی ایران از خود به جای گذاشته است درباره مرتضی خان نی داود در کتاب تاریخ موسیقی ایران اینطور مینگارد و او را می ستاید:

"مرتضی خان مردی است وارسته، متواضع، خوش محضر، خوش اخلاق، منظم، که همواره همه دوستداران موسیقی از مجالست او راضی و مجذوب صفای باطن او بوده اند".

در خاتمه به این بیت از حافظ غزلسرا افتادم که میگوید:

عاقبت منزل ما وادی خاموشان است
حالیا غلغله در گنبد افلاک انداز

باری استاد مرتضی خان نی داود متجاوز از نیم قرن با مضرابهای قوی و ورزیده خویش شور و غلغله ها بپا کرد و قلبها را لرزانید و روح شیفتگان موسیقی را نوازش داد و سرانجام در سال ۱۹۹۳ در شهر سانفرانسیسکو، کالیفرنیا به وادی خاموشان پیوست ولی نام او و کارهای سترگ او در موسیقی ایران برای همیشه به یادگار خواهد ماند. □

زندگی با تلمود

■ نوشته: مهندس آشر آرام نیا



شرکت در مجالس یادبود صرفنظر از جنبه اخلاقی، انسانی و مردمی آن و تسلای خاطر بازماندگان، بهره گرفتن از مطالب سودمند سخنرانانی است که به درستی حرفی برای گفتن دارند. بگذریم از اینکه در بعضی از اینگونه مجلس اشخاصی که برای سخنرانی دعوت میشوند نه تنها صلاحیت سخن گفتن ندارند بلکه مطالب تکراری و خارج از موضوع بخورد شرکت کنندگان میدهند.

خوشبختانه هفته قبل شانس شرکت در مجلس یادبودی را داشتم که موضوع انتخابی سخنران زندگی و راز و رمز درست و بهتر زندگی کردن بود که میتوانست برای کلیه حاضرین در مجلس از جمله خود من مفید فایده باشد. به همین خاطر گفته های ایشان را با گوش جان به خاطر سپردم تا با بازگو کردن آن شما را با خود سهیم کرده باشم. حال این شما و این هم گفته های سخنران:

زندگی چیست؟

راههای درست و بهتر زندگی کردن کدامند؟ آیا تنها خوردن و خوابیدن، کار کردن و پول در آوردن را میتوان زندگی نامید. آیا روز را به شب و شب را به روز و روز را به هفته و ماه و سال الی آخر رساندن زندگی مینامیم. نه کمک و احسانی به مستمندان، نه مهر و محبتی به آشنایان، نه همدلی و همدردی به دردمندان و نه بخشش و ایثاری به نیازمندان. اگر چنین است ما داریم ادای زندگی کردن را در می‌آوریم.

تلمود این جاودانه کتاب ارزشمند راهها و روشهایی برای اخلاقی زندگی کردن را به صورتی روشن و شفاف پیش روی ما میگذارد.

پیروی از منویات خداوند - محبت برادرانه داشتن - تواضع و فروتنی - خیرات و صدقه - درستکاری و صداقت - عفو و بخشش - اعتدال و میانه روی از جمله اقداماتی هستند که انجام آنها میتواند روشنی بخش یک زندگی سالم و اخلاقی باشد.

۱ - پیروی از منویات خداوند:

خدا را در نظر داشتن - با خدا بودن - در هر اقدامی. معامله ای خدا را پیش رو داشتن. از جمله مواردی است که شما را با خدای خود نزدیکتر میکند. وقتی روزتان را با نام خدا شروع میکنید مشمول برکت الهی میشوید و همین برکت الهی است که سعادت و ثروت معنوی را به همراه می‌آورد.

به قول حافظ:

کار خود گر به خدا باز گذاری حافظ
چه بسا عیش که با بخت خدا داده کنی

۲ - محبت برادرانه داشتن:

تلمود میگوید: همنوعت را مانند خودت دوست بدار و هرگز برادرت را در دل دشمن مدار. اگر میخواهی کسی به تو آسیب و گزندی نرساند در صدد آسیب زدن و گزند رساندن به دیگران مباش و چنانچه دوست نداری آنچه متعلق به توست از تو غصب کنند در صدد غصب متعلقات دیگران نباش و جان کلام: **آنچه خودت از آن نفرت داری در حق همنوعت روا مدار.**

۳ - تواضع و فروتنی:

عالی ترین و بزرگترین فضیلتها تواضع و فروتنی است. دیده شده که افراد وارسته متواضع ترند و درختان پر بار سر به زیرترند چنانچه گفته اند:

افتادگی آموز اگر طالب فیضی
هرگز نخورد آب زمینی که بلند است

در عوض غرور و تکبر نزد خداوند پسندیده نیست و تمام متکبران نفرت انگیز خوانده میشوند.

آنکه پا از سر نخوت ننهادی بر خاک
عاقبت خاک شد و خلق بر او میگذرند

۴ - خیرات و صدقه:

نیکوکاری و دستگیری از نیازمندان به خاطر نفس آن یک فضیلت عالی ستوده شده است. انجام دادن یک عمل خیر و احسان کردن به مستمندان نه تنها کمک به این نیازمندان است بلکه انجام دهنده این عمل خیر را از یک سود روحانی برخوردار میسازد. نیکی کردن و صدقه دادن برای انسان سعادت و ثروت معنوی می‌آورد.

توجه داشته باشید همه مایملک انسان وامی است که از طرف آفریدگار دراختیار ما قرار گرفته و شخص میتواند به وسیله خیرات و احسان عطایای خداوند وظیفه خود را انجام دهد. به زبان ساده آنچه مال خداوند است را در راه نیکوکاری داد.

نیکوکاری و کارهای خیر دیگری که بسیار از آن تمجید شده است و هر کسی میتواند در آن سهیم باشد.

نان خود را با گرسنه تقسیم کردن
برهنگان را جامه بر تن کردن
مهمان نوازی و پذیرائی از مسافران و غریبان
عیادت بیماران
شرکت در مراسم تشییع جنازه مردگان
تسلی دادن به سوگواران
ترتیب خاک سپاری مردگان بی صاحب
فراهم آوردن وسایل عروسی و ترتیب ازدواج آنهایی که به کمک شما نیاز دارند

۵ - درستکاری و صداقت:

صداقت و درستکاری در داد و ستد و هر نوع معاملات از فضیلت های برجسته ای است که سبب امتیاز زندگی اخلاقی میشود. کم فروشی - احتکار - رباخواری مردود و منفور است.

دزدی - تقلب - دروغگویی و به کار بردن هر نوع خدعه و نیرنگ به هر صورت ممنوع است.

بی انصافی در قضاوت - در اندازه گیری - در توزین و پیمانه کردن غیر اخلاقی است.

۶ - عفو و بخشش:

هم آهنگی و نظامی که باید بر جامعه حکمفرما باشد ناگزیر گاه به واسطه اختلافاتی که میان افراد روی میدهد مختل میشود. در نتیجه تمایل و علاقه یک انسان خوب و صلح جو باید آن باشد که کوشش کند تا اختلافات و مناقشات افراد هر چه زودتر پایان یابد و روابط صلح‌آمیز از نو میان مردم برقرار گردد. برای رسیدن به این مقصود، دو شرط اساسی در کار است. نخست آنکه شخصی که نسبت به همنوع

پیروی از منویات خداوند - محبت برادرانه داشتن - تواضع و فروتنی - خیرات و صدقه - درستکاری و صداقت - عفو و بخشش - اعتدال و میانه روی از جمله اقداماتی هستند که انجام آنها میتواند روشنی بخش یک زندگی سالم و اخلاقی باشد.

خود خطائی کرده است به خطای خود واقف و معترف باشد و دیگر آنکه از فردی که مورد توهین و آزار و آسیب او قرار گرفته است طلب عفو و بخشش کند.

از طرف دیگر وظیفه شخصی که نسبت بدو خطائی شده آن است که وقتی از او عذرخواهی میشود آن را بپذیرد. خطاکار را عفو کند و کینه ای از او در دل نگاه ندارد. چنانکه گفته اند: **در عفو لذتی است که در انتقام نیست.**

اگر به راستی دنبال آسایش خیال و خواب راحت شبانه هستید هنگام رفتن به بستر به صورت دعا این جمله را بخوانید. هر کس مرا رنجی داده و یا ناراحت کرده خداوند او را ببخشاید.

۷ - اعتدال و میانه روی:

افراط چه در زهد و ریاضت کشی و چه در خوش گذرانی و عیش و عشرت بعنوان عملی زیان آور منع شده است. انسان باید از اسراف بیجا و هم چنین از محرومیت بی مورد برحذر باشد.

نه چندان بخور کز دهانت بر آید
نه چندان کز ضعف جانت در آید

افراط در گرد آوردن ثروت صرفاً جهت عیش و عشرت و نه در طریق نیک به کار انداختن موافق با خواست الهی نیست.

گنجی از معانی در این گفتار نهفته است:

ثروتمند حقیقی کسی است که به قسمت خود راضی و از آن خوشنود باشد.

خداوند یار و نگهدار شما باد

پرسشنامه مربوط به پیوند دل‌ها

در حال حاضر تعداد بسیاری از افرادی که در گروه‌های سنی متفاوت هستند از این برنامه استقبال کرده‌اند. شما نیز چنانچه مایل به آشنایی برای ازدواج و تشکیل خانواده هستید پرسشنامه زیر را تکمیل کرده و به آدرس سازمان قسمت پیوند دل‌ها بفرستید. لطفاً روی پاکت بنویسید محرمانه.

Are you tired of surprises in looking for the right person?
Find your soul-mate through SIAMAK's new program

Peyvand-e-Delha Dept.
24 Hr. Voice Mail: (310) 535-6719
(Ask for Mr. Aram)

برای تسهیلات بیشتر علاوه بر دسترسی به تلفن پیغام گیر ۲۴ ساعته ۶۷۱۹ - ۵۳۵ (۳۱۰)
سازمان روزهای یکشنبه ها از ساعت ۱۱ صبح تا ۴ بعدازظهر برای این منظور مخصوص باز است.
تلفن تماس برای روزهای یکشنبه ۹۸۴۶ - ۸۴۳ (۳۱۰)

General Questionnaire

Full Name ____________ Nick Name ____________

Address ____________

Phone # (_ _ _) _ _ _ _ _ _ _

E-Mail ____________

Male/Female (circle) Age ______ Height ______ Weight ______

Hair Color ____________ Single Divorced Widowed (circle)

Number of Children ______ Children Ages ______ Children Custody ______

Receive/Pay Child Support (circle) Receive/Pay Alimony (circle)

Drinking Limits (Social.Religious) Smoker ______ Keep Kosher ______

Religious Observations: (Orthodox Conservative Traditional)

Education ____________ Occupation ____________

Hobbies: (sports, hiking, music, dancing, dining, movies, plays, travel, other ______

Willing to Relocate to Other Cities/States ____________

What turns you off in a companion ____________

____

What do you prioritize or expect in a companion ____________

Please send a check for $100.00 to the order of the *International Judea Foundation*
along with completed form to: P.O. Box 3074, Beverly Hills, CA 90212

Bit 'o Poetry

Readers, your chance for publication has arrived once again! Do you write poetry or prose? Do you paint or draw? While delving deeply into the words others have submitted, consider sending is your own written and visual works of art. Please submit all poems, writing entries and art to IJChronicle@yahoo.com. **Thank you.**

A Dream

I saw a dream
kept in a bubble,
bursting like a wave on a rock.

I stood there crushed,
a splinter in
an anchored ship.

Captured peace,
splendorous as a dream,
silenced in sadness.

Another dream disappeared
in space
like a bank of clouds.

This World

In this world
where the blue sky
reflects into deep lakes –
there is no room for hatred and envy.

Dark greenery heals
the crust of the earth,
and pale pink calms
the nerves.

Whoever said that rainbow colors
are meaningful and bold –
probably, knew the secrets of creation.

And only I, innocently,
still wonder what they mean.
The mystics know how,
precisely.

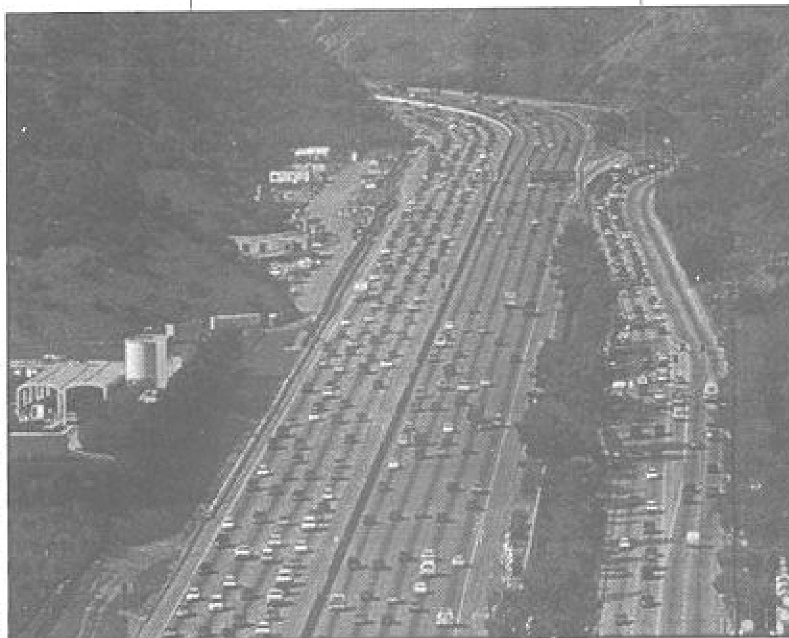
Commentary: Both poems talk about the yearning for peace. Both are uncertain if peace is attainable. Jews yearn for peace incessantly. Furthermore, Israeli Jews display longing for peace in their everyday life and in the political arena. As a Jewish poet, I sympathize with this yearning and write about the calamity war causes and my hope for everlasting peace on earth.

~Poetry by Dina Ripsman Eylon

Dr. Dina Ripsman Eylon is a lecturer of Modern Hebrew at the University of Toronto. She is the author of Reincarnation in Jewish Mysticism and Gnosticism and the editor of Women in Judaism: A Multidisciplinary Journal.

Angeles community, actively support and participate in the areas of art, music, sports, entertainment, theatrical and motion picture production, there are others whose only access to the outside world is through Iranian radio and satellite television programs. Their entertainment include news on the Iranian National Soccer Team as well as going to Persian restaurants, theatrical plays or concerts of their favorite Persian musicians.

Having lived in an Islamic country, the average Iranians' level of religious observance and knowledge of Judaism, except for a small margin of religious leaders and scholars, has been very traditional and somewhat shallow. Nevertheless, considering their history of misery and the impact of both forced and volunteer conversions, the mere fact that they remained Jewish is highly commendable.



In addition, the wide range of Jewish life in the United States has given Iranian Jews a chance to re-assess their religious attachments and level of observance. The historic limitations to publicly celebrate their Jewish identity combined with their affluence in Los Angeles has created a tendency towards extravagance. For some people, the pretentious celebration of solemn and joyous rituals has become a means to fulfill their past limitations.

Like all immigrant populations, Iranian Jews have had both accomplishments and challenges during the process of their acculturation. However, there are some issues that have presented unique differences to this group. The migration of Iranian Jews to L.A. after 1979 coincided with a worldwide swing towards right wing religiosity. Iranian Jews, in the new country, dealt both with this new trend as well as the cultural and generational gap that was occurring within the community. As a Jewish community steeped in tradition rather than religious knowledge, they were poorly equipped to deal with the variety of opportunities for Jewish practice. While the older generation kept to the traditions brought in from Iran, some of the middle aged were fascinated by the glory, adaptability and the choir's melodies in American conservative and reform temples. Thus, some of them, without really even understanding the language, attended the non-orthodox American temples, while sending their children to orthodox Jewish schools, unaware of the differences or consequences. Many of the children, not accepting their parents' level of observance, started to question the religious dedication of their families, thus widening generation and cultural gap. As family gaps have become wider, some parents and members of the community have shown resentment and anger towards the orthodox religious mentors and leaders. In addition, other halakhic and gender issues divide the community between Iranian traditional synagogues and those who have tried to model conservative American, Sephardic or Ashkenazi houses of worship. While some of the Iranian temples still have debates over the use of a microphone or having a mixed congregation, the community of Iranian Jewish women, still has to fight for an aliya or demand the refutation of Aguna and men's right of a get.

What is praiseworthy about the Iranians of Los Angeles, Jews or non-Jews, is the national unity embedded in their historical and cultural attachments. Such ties have been well demonstrated among Iranians of different faiths in the past two decades both on joyous and critical occasions. Whether or not the future generation of Iranian Jews, born here, will someday melt into the majority of American society is not easy to predict. Fortunately, unlike the past, the growth of appreciation for a multi-cultural society, allows people of different backgrounds to be a part of American life while they still maintain their individuality and ethnic background. As members of one big Jewish family, Iranian Jews eventually will acculturate into the American society. However, it seems more difficult to envision them giving up their Iranian identity, something they have been acculturated to for more than 27 centuries.

LA

after the age of 65 had the most difficult acculturation experience. A great number of them could not speak English and were unable to pursue a new profession or business. Such obstacles seemed overwhelming, and rather than trying to adapt, they devoted their time and energy trying to recreate their Iranian life and facilities. Thus, they imported the Iranian Jewish traditions and characteristics, with all its advantages and disadvantages that perhaps some of the prior

immigrants had tried to leave behind. They started setting up their own temples to read prayers with their own rituals and tones. Furthermore, they developed community and academic centers, restaurants, catering services, supermarkets, bookstores, yellow pages and media to preserve their cultural identity. Today, most everyone in the elderly Persian community can conduct their daily lives, with almost no need to speak English.

It fell upon the generation of 40 to 65 year olds to carry the burden of dual identity in the process of acculturation. Whether professionals or tradesmen, this group tried to remain loyal to the traditions and values of Iran while adjusting themselves to fit into the American lifestyle. It is within this generation that women of middle class, who had come to this country without any professional or language skills, played a significant role both at home and at work. They stood by their husbands, who did not know any more about life in L.A. than they did. Among such couples today we find many professionals and self-employed businesspersons. In the same generation, there is another category of women who mostly devoted their spare time to setting up charitable and philanthropic organizations. Today, there is hardly any American Jewish or Israeli charitable organization that does not have one or two active and supportive Iranian chapters.

The third and the youngest generation of immigrants, those who came here between the ages of 15-40 are the ones who have fully blossomed, with the sky as their limit. It is this generation that has benefited most from the Islamic Revolution that provided them with the incentive to realize the American Dream. The limited educational opportunity in Iranian universities could not have given them the vast level of higher education available in this country. This is evident in the large, ever growing number of Iranian graduates and professionals in the community. In fact it is the academic achievements of the younger generation of Iranian immigrants, both Jews and non-Jews that has earned respect for Iranians from their fellow Americans.

At present, after over a quarter of a century, most Iranians of any ethnic or religious background, now as U.S. citizens have adjusted and excelled within their new homeland. The older generation now, if eligible, enjoys the medical and social benefits that the state and federal government provides. The then middle age generation of 40-65, has established itself comfortably in a wide range of small self-employed lines of work as well as wide growing industries such as textile, clothing, marble and furniture, doing business with Mexico, Latin America, Italy and the Far East. They own industrial corporations, hotels and shopping center developments throughout California and the rest of the country. In professional settings, we find them as prominent lawyers, physicians and hospital shareholders as well as owners of medical centers. They have excelled as scholars, professors, directors of university departments and divisions, researchers in nuclear medicine and space technology, at national and international levels.

A new dimension to the acculturation of Iranian Jews has been in the political arena. This is an area that they did not have the opportunity to join in Iran. Their political involvement began through contacts with the federal government regarding issues of immigration, political asylum and social and medical benefits for their ethnic group. The imprisonment of thirteen Iranian Jews in Shiraz in the year 1999, drew Iranian-Americans further into politics. However, a conflict arose over how to approach this issue, reflecting an ongoing lack of political and communal cohesiveness. For the last 7-8 years, AIPAC and bi-partisan activities have drawn a lot of Iranian Jewish involvement in political forums. At present, we find Iranian Jews holding appointed positions at the State and elected positions at the city level. Unlike the American Jewish communities, which are traditionally Democratic, the Iranian Jewish community is mostly split between Democrats and Republicans depending on the level of financial background, social and political views as well as the current policies of each party towards the state of Israel. As an example, one of the past presidential Republican campaign managers for the State of California was an Iranian Jew. Iranian Jews have also won appointed positions at the state level and elected positions at the city level.

In addition to their contribution to American politics, Iranian Jews have supported academic programs as well. Examples of Iranian funded programs at UCLA alone include: The Habib Levy Distinguished Visiting Professorship in Judeo-Persian, The Musa Sabi Chair in Iranian Studies, The Soraya and Younes Nazarian gift for The Nazarian Visiting Scholar Program at UCLA Israel Studies, and the naming of the Students Lounge at Yitzhak Rabin Hillel Center, in honor of the Iranian Jewish Women's Organization, for their financial support towards the construction of the new building.

While some Iranians, as a part of Los

establishment of local Zionist organizations and publications.

However, after the Second World War, either for Zionist ideologies, economical reasons or personal ambitions, Iranian Jews immigrated primarily to Israel and a smaller segment to Western European countries. Among those immigrants to Israel were the families of the present Israeli President Moshe Katsav fromYazd, Minister of Defense General Shaul Mofaz, from Isfahan.

As early as the 1930's, those who began to migrate to far away lands such as the United States were mostly professionals and businessmen, choosing New York as their first residence. With a few exceptions, it was not until the late 1940's that some Iranian Jews of a higher or upper middle socio-economic background moved to California, mainly Los Angeles. As students, some of these immigrants attended USC or UCLA, and as professionals they were physicians and traders of antiques and carpets. They lived mostly in Los Feliz, Noth Hollywood, Hollywood Hills and Pico-Robertson area, attending local temples. It was not until 1958 that the very first Iranian Jewish family settled in Beverly Hills.

The small, closely knit Iranian community of the fifties found it easier to acculturate by adopting a more American life-style. With such a small Iranian community, Iranian Jews primarily married Ashkenazi American and European Jews. Had it not been for the second and third waves of Iranian immigrants coming to Los Angeles in the early 1970's and post 1979, the first group would have been completely assimilated into American Jewish society by now.

In 1968, the infamous World Soccer Cup Asian Games in Tehran, became a turning point in the modern history of Iranian Jews. The competition of the two soccer finalist teams of the Israeli Maccabees and their Iranian counterparts gave rise to the expression of a hidden anti-Semitic feeling on the streets of Tehran. This incident, personally experienced by many Jews, served as a warning, and, coupled with other political, social and economic elements, were incentives to move or to at least have investments outside of Iran in case of an emergency. Many intellectuals and affluent Jews, including the professionals and owners of large industries and trades, decided either to leave the country or liquidate their assets. Large sums of capital were sent or invested abroad in cities like Los Angeles. While the investors started to have two homes, one in Los Angeles and one in Tehran, they still tried to enjoy the so-called economic benefits of the "Golden Jewish Era" of the Pahlavi Dynasty. 1976 saw the purchase of the Harold Lloyd Estate in Beverly Hills, by Iranian investors, and the establishment of a boutique on Rodeo Dr., showcasing the work of Muslim designer Bijan. A few years later many other examples of Iranian investments could be seen including the building of The Rodeo-Collection and Penninsula Hotel.

After September 1978, just at the threshold of the Revolution those Iranian families, both Jewish and non Jewish, who could afford the expense, were landing daily in Los Angeles Airport. They were staying with friends and relatives or renting furnished apartments for what they believed to be a temporary stay. As time went on, the dream of returning to Iran had to be abandoned. Even for those who could have returned, the fear of anti-Zionist threats and the absence of the rule of law did not allow those dreams to materialize.

From a sociological point of view, immigration of Iranian Jews after the Islamic Revolution in 1979, first started with the more culturally sophisticated and affluent members of the community. However, by the early 1980's members of the middle and lower socio-economic class moved to Los Angeles. Mainly due to economic reasons, many Iranian Jewish families were forced to seek housing outside of Beverly Hills despite their desire to send their children to the city's prestigious public school system.

In addition to the geographic divide, post Revolution immigrants took on a wider variety of professions including rabbis, Shohets, bakers, butchers, educators and academics. These wandering Jews, filled with fear and anxiety of an unknown future, were in need of sharing their experiences with each other. On Friday nights during late 1978 and early 1979 many temples in Los Angeles and the San Fernando Valley hosted new immigrants who mainly came to socialize and see familiar faces. It was at this point that, upon the complaint of some of his temple members for allowing so many non-members to disturb their Shabbat Services, Rabbi Zip Dershowitz of Sinai Temple gave a particularly memorable sermon. He reminded his congregation of the role and responsibility of the "synagogue" towards fellow Jews who needed a place to worship and gather in times of crisis. Many of these temples are now the beneficiaries of both financial support and leadership from their Iranian congregants.

Once the difficulties of re-settlement were dealt with, the even more difficult process of acculturation began. The challenges of adapting to a new life in a new place varied depending on the age and socio-economic background of the individual. Those immigrants who came

By Nahid Pirnazar, Special to Iranian Jewish Chronicle

The Rainbow of Jewish Ethnicity in L.A



The story of immigration and acculturation of Iranian Jews to the United States is not an original and in many ways resembles the experiences of other ethnic Jewish communities. However, for the descendents of Queen Esther, the move to the United States was something beyond imagination, and was almost like traveling to the moon. In fact, for some Iranians, it was like being transported virtually overnight a hundred years into the future.

Historically, Jews settled in Iran and other areas later considered a part of the Iranian Empire, at four significant times: first after the Fall of Israel in 722 BCE, as a part of the Lost Ten Tribes; second, after the edict of Cyrus at 538 BCE when Jews were set free and had the option to stay in Babylonia; third, after the destruction of the Second Temple during the Talmudic period; and finally in the Middle Ages, after the Spanish expulsion, mainly through the Ottoman Empire. Ethnically, Iranian Jews, at present, consider themselves Mizrahi, those who combine the Sephardic halakhic rules of Shulkhan Arukh and ancient Iranian-Judaic traditions.

Iranian Jews were humiliated for centuries as a minority in an Islamic country. Thus, their pride in Judaism was all but extinguished. However, the 20th century brought about the Jewish enlightenment, beginning with the Iranian constitution of 1906, which provided a national identity in place of religious identity for Iranian citizens. Educational opportunities were provided for the Jews mainly by European Jewish organizations, such as the Alliance Israelite Universelle or other secular or Christian missionary schools. These opportunities, especially in Tehran, allowed for a better life outside of the historical Jewish ghettoes. As the century progressed, the Pahlavi dynasty brought additional changes to the Jews as a non-religious attitude prevailed. This new way of thinking allowed for the acculturation and in some cases assimilation of Iranian Jews in the greater Iranian community.

As Iranian Jews were experiencing this rebirth of pride and identity in their religion, Jews

worldwide were experiencing the birth of Zionism. The Balfour Declaration of 1917 and the Independence of Israel in 1948 gave Iranians the opportunity to express their Zionist passion and love of Jewish culture through the

have a Latin identity and to be surrounded mostly by Catholicism and Christianity. To be Jewish means to be different and to go against what most of the Ecuadorian population believes. It means to be part of the chosen people and to be guilty of Christ's death; it means some kind of hatred because of the lack of education. I grew up eating Jewish food, listening to music in Hebrew or to the BBC, going to synagogue every Friday; then I realized that Ecuador had its own identity, and I wasn't really part of it. The typical dishes consist of pork, which we do not eat; the typical music was something unheard of for me, and so on. And yet, once more, I am Ecuadorian. And yet I have both, for I belong to both of these societies; my beliefs come from Judaism, but it is Ecuador that has given me everything I have."

The modern Jewish community of Ecuador largely stems from European refugees fleeing Nazi persecution and other types of virulent anti-Semitism run rampant in the Europe; Frida's family is a perfect example. Ecuador and other South American countries absorbed some Jewish refugees during the Nazi regime. Sometimes refugees would have to hop from country to country before finding a place that would allow them to disembark. The ship the Koenigstein is an example of one such ship. In 1939, the Koenigstein carried 165 German Jewish refugees to multiple South American countries that denied the ship entry, until Ecuador finally allowed them to emigrate.[1] Ecuador's absorption of Jews came with strings attached, however. Jews were permitted entry under the pretense that they would be agricultural workers. Few if any came from an agricultural background; most were merchants, businessmen, and industrialists, professions that were not in vogue or highly regarded in Ecuador at the time.

This professional background contrasted deeply with the budding indigenismo movement in the Andean countries. The indigenismo movement attempted to reify a strong sense of identity amongst the indigenous Andean people through a number of factors, one of them being their connection to the land and their belief in a balance between man and nature.[2] Ecuador and other Andean countries with a large indigenous population relied heavily on their relationship with the land to nurture their cultural and geographical identity. The Jewish refugees, in addition to being religious and cultural outsiders, garnered even more suspicion by their evident disconnect to the land.

Their outsider status was initiated long before the most recent migration. About 3,000 Jews, most of German origin, currently live in Ecuador. Jews have occupied what is currently South America since it was thought of as the New World. A group known as Portuguese crypto-Jews, Jews who converted to Catholicism, established a strong economic presence as merchants in Lima during the colonial period. Though not overtly Jewish, they were different enough to be persecuted by legislation- in 1635 dozens of conversos were arrested and in 1639 the auto de fe was enacted in Peru, which resulted in 11 crypto-Jews being burned to death at the stake.

If a rift in identity exists, it does not stem from being a different type of Jewish, but rather in reconciling a geographical identity with a religious and ethnic one. In present day America, the geographical identity does not butt heads with the Jewish identity. Flights serve kosher meals



(or used to when they actually served meals), synagogues offer everything from Reconstructionism to different sects of Orthodoxy, grocery stores have a Jewish foods section, etc. In Ecuador, though, Judaism and mainstream culture do not get along, and oftentimes they butt heads. The eyes may revel in the beauty of the Andean highlands, the body may delight in the nurturing and vibrant Amazon, the mind may drift and daydream along the Pacific coast, but the heart is taught to long for Jerusalem. Somewhere in that mix is a soul divided, like that of a child caught between fighting parents. In the present day U.S., though, we are fortunate that Judaism and American nationalism are not parents wrestling for control of our identity, but rather a spirited old couple, past more tumultuous days and finally able to savor their blissful marriage. I would like to think that maybe that is the story with all Jewish minority communities posing somewhat of an anomaly to the mainstream- eventually the dance between the cultures is as smooth and graceful as a salsa or a samba.

[1] Shields, Jacqueline, "The Virutal Jewish History Tour Ecuador", http://www.jewishvirtuallibrary.org/jsoure/vjw/Ecuador.html

[2] Goldberg, Paul, "Immigration and Childhood Experience in Two Contemporary Andean Jewish Novels" Shofar: An Interdisciplinary Journal of Jewish Studies 19.3 (2001) 56-64

By David Feinberg, Special to Iranian Jewish Chronicle

Let's play a word association game.

JEW

I'm going to say a word, and I want you to tell me the first place you think of. Ready.

Jew.

Manhattan. L.A. Jerusalem. Europe. Chicago, maybe. Russia or Poland for nostalgia's sake. Possibly Argentina if you have ever lived on a Kibbutz Ulpan. I am willing to bet a couple shekels that Quito, Ecuador probably wasn't at the top of your list.

Frida and David Rosenblum are both medical school graduates living in Chicago and applying to medical residency programs. They speak Hebrew and have lived in Israel. Frida speaks English with just a hint of an accent while David occasionally struggles to find the right word. To compensate though, he possesses a most interesting pool of slang words acquired from other international classmates in a Kaplan medical boards review course. David is tall, lanky and clumsy with his body but smug and self-assured about all other matters and Frida is sharp-tongued, quick-witted and can even dance salsa. Frida says the blessings over the candles on Shabbat while David recites the Kiddush; then a few hours later they're dancing, drinking, schmoozing and partaking in Chicago's nightlife. They are the paradigm of modern secular American Jewry, and then some. They are from Ecuador.

The story of the Rosenblums ending up in Ecuador goes something like this. Frida's mother was born in Ecuador. Her maternal grandmother was also born in Ecuador to parents who came from Ukraine and Poland fleeing pogroms and anti-Semitism; her paternal grandfather came from Austria. Frida's father, originally from Israel, immigrated to Ecuador to marry his wife. As Frida sifts through her family tree during lunch one day, she sighs, chuckles and then comments, "No one in the family is native." Interesting.

From this statement, a fountain of questions sprung. How could one be born in a place and grow up in that very same place, yet not consider oneself a native? Is being Jewish exclusive of being Ecuadorian? What does being a minority community on the fringe of society do to an ethnic identity? Are there common denominators between being a Jew in Ecuador, in Chicago, in Israel, or anywhere for that matter? If so, what are they? In that same association game we played in the beginning, how different would the images and ideas be within Frida and David and myself if someone were to say "Jewish?" Is the old adage about 2 Jews and three opinions doubly true for our perceptions about Jewish identity?

"I don't think there are any intersections between Ecuadorian identity and Jewish identity; I believe they are two parallel lines that travel side by side," Frida writes, in response to an interview question. "To be Ecuadorian means to be part of a South American country, one that belongs to the third world, to

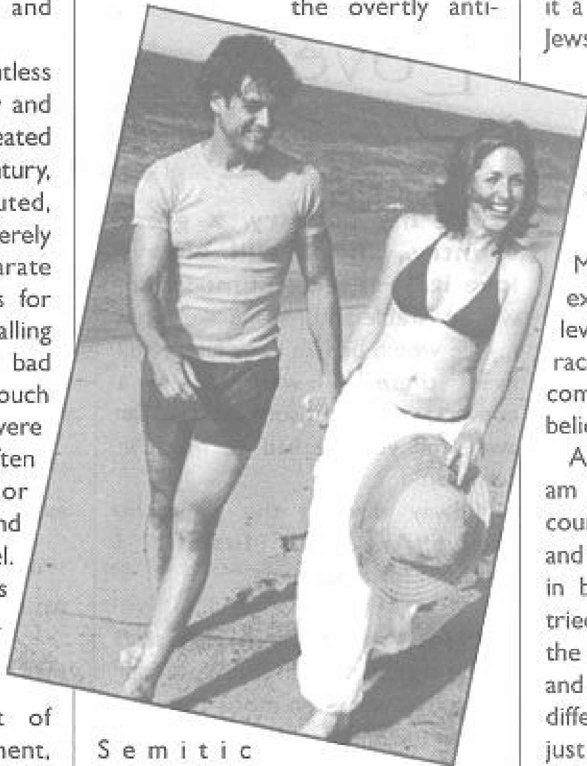
assume that all Muslims are terrorists either. It's such a shame that instead of bringing people together, religion has painfully divided us."

I was saddened and angered at the same time. Here we were, two young people from the same place who shared a common language and history, and yet, we were separated not only by thousands of miles, but also by heavy accusations and unspoken prejudices.

I thought back to the countless stories I had heard from family and friends about how Jews were treated in Iran. Throughout the 19th century, Iranian Jews were persecuted, discriminated against and severely mistreated. There were separate public showers and bathrooms for Jews, Muslims taunted Jews by calling them derogatory names like " bad Johood," and many refused to touch Jews by claiming that they were "najes" or impure. Jews were often accused of spying for or cooperating with the Zionists, and were forbidden to travel to Israel. Most recently, Iran's government-controlled media has infused their programs with anti-Semitic propaganda, and Jews have been the target of discrimination in employment, education and social and bureaucratic domains.

Under the Pahlavi Dynasty, the Jews were given much more religious freedom and they played significant roles in political, cultural and social arenas. However, at the onset of the Islamic Revolution in 1979, Iran severed relations with Israel and countless Jews fled Iran, fearing persecution by the Islamic Extremists. It is estimated that the Jewish population in Iran went from about 100,000 to 28,000 and has dwindled down even more as numerous Jewish families are still regularly emigrating from Iran in search of a better life. Still, Iran is home to the largest population of Jews in a Muslim country, and only second to Israel as home to the greatest number of Jews in the Middle East.

I have encountered so many Muslims who embrace Jews and treat them with the utmost kindness and respect. However, I have also been shell-shocked by so many of the overtly anti-Semitic comments I have heard and read online from young people in Iran and on Middle Eastern "news" websites like Al Bawaba. Young people on the message boards have posted comments that are more akin to members of the Third Reich than to someone from my own country.



After the shock wore off, a feeling of great disappointment swept over me. How is it that religion has become a tool in the perpetuation of such irrational hatred? Why do we allow selfishly motivated governments, social norms and ill willed media to tell us how to feel and act?

This discrimination also works both ways. After years of persecution, Iranian Jews have created closed social circles that once served as a survival mechanism and now serve to create distinct separations betweens Muslims and Jews. There are many Persian Jews in America and Iran who refuse to socialize with Muslim Persians because they are "not like us." I find it a bit odd that whenever Persian Jews do invite Muslim Persians into their social circles, everyone identifies the non-Jews under their breath in order to avoid any mix-ups between "us" and "them".

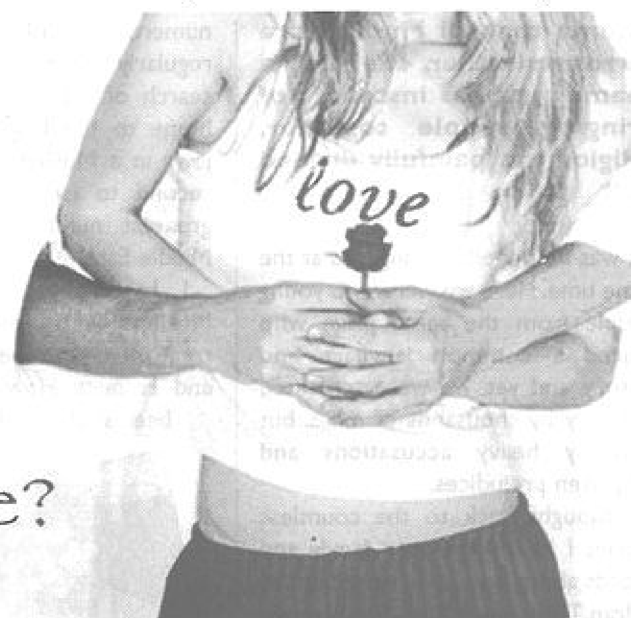
That rainy day in San Diego, Maya Angelou had so eloquently explained that on the most basic level, people of different religions, races and ethnicities have more in common than they have been led to believe.

Although Farshid is Muslim and I am Jewish, we are from the same country, we speak the same language and we are both fierce competitors in backgammon. In my own way, I tried to convince Farshid that day of the danger of clinging to stereotypes and prejudices. Maybe I made a real difference in his thinking, or maybe I just made a dent. Either way, it occurred to me that as young people, we have the best shot at mending thousands of years of religious intolerance, cruelty and alienation. We can either keep treating each other as separate entities defined by our religions, or we can change the course of history by learning about each other, inculcating tolerance in future generations and truly repairing the world. ➾

I want to hear what you think about Jewish-Muslim relations. If you would like to share your thoughts, please e-

By Sara Nazarian, Contributing Writer





Where is the Love?

"As human beings, we are more alike than we are unalike." Maya Angelou's words reverberated through the auditorium and through my skin. It was a rainy day in San Diego and I was keenly listening to the prolific poet and novelist as she addressed a diverse audience of college students and San Diego residents of varying ethnicities, cultures and religions. I was mesmerized by her story, as she recounted the many places she had lived and the different people she had encountered in her life.

Maya Angelou's words came back to me as I sat in front of the computer. I was playing backgammon online with an eighteen year-old boy named Farshid who lived in Iran. While we were playing, he started asking me questions: "Where do you live? How old are you?"

He joked, "You know you're gonna lose right?" He wanted to know about L.A. life and if it really lived up to its reputation. I asked him about the Iranian government and how he felt about its current state. He expressed his disappointment and frustration, but said that he still had hope.

"It's my country, a great country, and I will always love it." His sense of nationalism was admirable and I wondered what my life would be like if my family still lived there. I was having a conversation with someone so far away, and yet, we had so much in common.

Midway through the game, he asked, **"Are you Muslim?"** I hesitated for a moment.

"No, I'm not. I'm Jewish." There was a sudden pause in our typing that was even more awkward than an uncomfortable silence.

"Oh, ok," he replied.

I wasn't about to let this one go.

"What do you think about Jews?" I asked.

"They're fine I guess."

He was not exactly convincing. I could tell he was trying to reconcile the image of Jews he had in his mind and the fact that I was Jewish.

In the meantime, I was so caught up in our conversation, that I missed an opportunity to make a winning move and hit his game piece.

"Why didn't you hit me?" he asked, referring to the missed move in the game.

"I was distracted," I explained.

"You mean you passed up an opportunity for violence?"

I hoped he was joking and replied, **"I'm not a violent person."**

"I don't know, they show us how you guys are always killing Palestinians on the news."

"Don't you get it? That's all they show you on the news because that's all they want you to see," I contested.

"Are you trying to tell me that's not how you Jews really are?"

"Of course not, and I don't

By Julia Nissim, Contributing Writer

Things That Make You Go Hmmm?

Chanukah, oh Chanukah, instead of one day, we have eight crazy nights—and eight crazy presents to graciously accept.

As children, we're trained like Pavlov's dogs to become immediately enamored at the site of unopened presents around the menorah. Their glossy, colorful paper and ornate bows represent the beautiful possibility that lies inside every box. Yet, as adults, those same presents covered in silvery-blue shiny paper incite fear in the minds of everyone at the annual Chanukah party.

Your palms sweat as you spin the dreidel. You can barely eat a whole latke because your stomach is dancing the hora. Instead of a carefree family celebration in honor of your ancestors' successful attempt at burnin' the midnight oil, you're downright frightened as you sit and wonder what's waiting inside the boxes for you. As your thirteen-year-old self rises up to save the day, channeling the acting skills you learned over your ten summers in the drama club at Camp Chai-Herzl-Sababa-Steinwitz, you graciously repeat thank you and clutch the presents—which seem to have come from Mars even though the box says Macy's—tightly against your chest as if they were Nobel Peace Prizes, Oscars and Gold Medals.

Pairs of socks, costume jewelry, pajama pants, a book entitled, "Everything Happens for a Reason," a gift-certificate for a cleaning lady, a personal check made out to J-Date in the amount of one year's membership... all the presents are so sweetly sour that there's only one thing to do—start writing the thank you notes. In fact, this year it's easier than ever. Just use the template below to show your true gratitude.

Dear Grandma / Grandpa / Mom / Dad/ Auntie ____/ Uncle ____/ Sister-in-law who's not Jewish/ People I Used to Baby-sit For/ Former Hebrew School Teacher Who Wants to Set Me Up with a Relative, ***(Circle One)***

Thank you so much for the wonderful gift. I really appreciate that you continue to think of me, year after year, during Chanukah. Thanks to your generosity, I won't have to worry about saving up for that exotic plant / internet dating service / extremely high-waisted underwear/craft-kit/self-help book ***(circle one)****—such a relief! I know we talked about how much I wanted an i-Pod / New DVDs / designer fragrance / digital camera / gift certificate to the mall* ***(circle one)****, but I never imagined how much I would need your economy-sized / practical* ***(circle one)*** *gift. You know me so well. I look forward to seeing you soon, and please feel free to contact me anytime through J-Date. Thanks to you, I'm now signed up for it!*

Best,
Your Name

A Chanukah Mix Tape

Everyone enjoys an original mix c.d. Here are a bunch of smash hit songs, inspired by the events of the Chanukah miracle...well, they could have been inspired by the Chanukah miracle—just go with it!
–Julia Nissim

Come On Baby Light My Fire – The Doors
Redemption Song – Bob Marley
Fighter – Christina Aguilera
So Damn Lucky – Dave Matthews
Burn – Usher
War– Edwin Starr
Save Tonight – Eagle Eye Cherry
Night and Day – Frank Sinatra
A Long December – Counting Crows
Una Noche Mas – Jennifer Lopez

Ha Neu Kah

the mighty, noble miracle of "eight days of oil for the price of one" being the cause for celebration, the focus is really mostly on the hoping of receiving eight great presents, just for being one of the chosen. Instead of G-d's ultimate power and love, it is via the gifts that we indirectly or otherwise suggest to our children what holds their holiday salvation. It seems, I will concede, almost masterminded that the Festival of Lights would become commercialized in this country – even the name for the holiday sounds like the grand prize on a showcase for the TV Show, "The Price is Right!" "Ha NU Kah!/ A NEW Car!" The very sound of its name can subliminally trigger the sickeningly greedy impulse of devout consumerism. It hardly seems like much of a stretch to imagine Bob Barker coming over to light our candles for us. And, quite naturally, perhaps Vanna White could come over and turn over the letters on our dreidles.

Not the least noteworthy fact is that, of the dozens of just-as-important holidays on the Hebrew calendar this year, Hanukkah was picked out as a "special" one which needs special attention, indicating to me that the inevitable "show our school spirit" attitude has taken over the minds of American Jewry. Well, fine. I'll shake my pompoms if it means making my friends and family happy, but I won't dress up in the cheerleader outfit. High-kicks are completely out of the question. There is simply one thing that I feel which needs special consideration moving forward: if we are going to swallow this consumerist worm and get hooked on rampant present-buying in the process, we should remember to do so without forsaking the sacred traits which truly and utterly distinguish us as Jews: practicality and bargain-hunting.

I will even compromise and get moderately into the impending melding of the holiday spirit by slightly modifying the song, "The 12 Days of Christmas," detailing the eight presents all Jewish people would really find useful. I hope you will enjoy singing along to "The 8 Days of Hanukkah."

On the First day of Hanukkah, my Rabbi gave to me – a nose job that made me pretty.
On the Second day of Hanukkah, my Rabbi gave to me – a pre-owned Mercedes.
On the Third day of Hanukkah, my Rabbi gave to me – a knock-off bag made like Gucci.
On the Fourth day of Hanukkah, my Rabbi gave to me – a high-yield interest account for savings.
On the Fifth day of Hanukkah, my Rabbi gave to me – a kosher-spiced salami.
On the Sixth day of Hanukkah, my Rabbi gave to me – a JD or MD Degree.
On the Seventh day of Hanukkah, my Rabbi gave to me – a big, fat Jewish Wedding.
On the Eighth day of Hanukkah, my Rabbi gave to me – his mom's recipe for Ghormeh Sabzi *(it is an IRANIAN-Jewish Hanukkah, after all)*

Once again! For the holiday of Hanukkah, my Rabbi gave to me – His mom's recipe for Ghormeh Sabzi, a big, fat Jewish Wedding, a JD or MD Degree, a kosher spiced salami, A high-yield interest account for savings, a knock-off bag like Gucci, a pre-owned Mercedes, and a nose job that made me pretty.

Happy Hanukkah to all, and to all a good



By Marvin Kharrazi, Contributing Writer



Ha New Kah

Oh, yes yes yes. It's that time of year again – HANUKKAH! Latkas and candles and dreidles, oh my! So many traditions…so little time. But have no fear. Just in case we are tempted to go off the "deep end" with the festivities, there are some built-in cautionary grounding labels for the pleasures at hand. For example, we practically call our chocolate holiday coins Hanukkah Guilt – it cuts down on consumption, to be sure. Personally, I'm lobbying heavily to call the deep-fried jelly donuts "Hanukkah Shame." Oh, I love Hanukkah; I really do. When I was a child attending public elementary school in the Valley, that timely, present-giving holiday probably kept me out of therapy. For a Jewish seven-year-old attending a school comprised of 95% Christians, Hanukkah was the conspicuous consolation prize to not having an indoor, pine-fresh tree, made-to-order presents and the big, fat guy in the red suit letting you whisper in his ear while you sat on his lap and told him about your deepest desires. OK, that last part did not leave me feeling deprived as much as feeling their tradition seemed depraved, but hey, it is not my religion so I'll drop it.

Decidedly, there is no Santa Clause for us – as if there was ever a possibility. There is no way in heaven that Jewish parents would pass up eight perfectly good bartering tools to an imaginary entity. It was more like, "If you want those Star Wars action figures, you will clean your room, get an 'A' in Social Studies, and pretend Aunt Esther does not emit a foul odor when she tries to kiss you. Now put on your yarmulke and light those candles, boy!" Alas, was it really the best strategy to offer the impressionable little Jewish boys and girls the idea that presents was what Hanukkah was somewhat – or even a lot – all about? The modification of Hanukkah in the U.S. (I understand they are not so gung-ho about the present giving in Israel, for example) echoes the Cold War arms race, but instead of Russians and Nuclear Warheads, we have been racing with Christians for Sponge Bob Square Pants to keep our homeland interests safely in tact. Hanukkah is dangerously becoming too close to Christmas for comfort. True, we have not completely given in and started marketing Saturday Night Live's "Hanukkah Harry" as our official mascot for the festivities, but it hardly seems to matter. Instead of



to have read the prayers in front of my family and friends." Pressel has an impressive family legacy in both sports and Judaism. Her great-grandfather was conservative Rabbi Joseph Krickstein, who had a pulpit in Ann Arbor, Michigan. Herb Krickstein excelled in baseball and was given a tryout by the Detroit Tigers, but he turned down a major league baseball contract to become a pre-med student. Pressel's father Mike was a hockey player and her mother Kathy was a former Big Ten tennis champion at the University of Michigan.

Although Kathy Pressel died of breast cancer in 2003 at 43, but her love still guides her family, says Herb Krickstein. "Morgan and I feel that golf is a way of life, but not to the exclusion of anything else in life. Morgan knows that she is a good golfer for her age. She and I know she will get better, but she does not take seriously the notion that she is a great golfer yet," Krickstein added. "Morgan is not treated differently than any of her siblings (brother Mitchell, 7, and sister Madison, 3). She has to do well in school and keep up with band practice," says Herb Krickstein. This is why Pressel will not turn pro any time soon, even though she gets constant encouragement from agents who hand her and her grandfather many business cards. First, Pressel plans to attend Duke University on a golf scholarship. "I want to take one step at a time. I am looking forward to attending Duke and playing as well as I can," said Pressel.

She has had such a successful young career since qualifying for the U.S. Women's Open by shooting a 2-under-par 70 in a qualifying event. She is the second youngest to have qualified for the Open behind 10-year-old Beverly Klass' in 1967. The media and fan attention have become second nature to her. "You've still got to stay a kid as long as you can be a kid," Pressel said in the days around the 2001 U.S. Women's Open. "You've got to have a golf life, or whatever your sport life is, and you've got to have a normal life, too. Time to have friends and stuff." "I want to be a professional golfer and one day to be No. I in the world." She is well on her way.

When she finished her 2001 U.S. Women's Open rounds her mom, Kathy Pressel, was there to offer congratulations and enjoy the experience with her. Just two years later Kathy died of breast cancer. Morgan has handled the loss remarkably. Herb Krickstein recalls holding Morgan in his arms after she was born and seeing much of his daughter in her. He often called her Kathy and it was probably deserved as Morgan inherited Kathy's energetic nature. Morgan's dad, Michael Pressel said, "She's emotional and feisty, just like her mom." Excelling in sports in not new to Pressel's family.

Pressel's credentials as the No. I-ranked player in U.S. Girls amateur competition have earned her exemptions into three LPGA events, including the Chick-fil-A tournament. But Pressel does not view herself as a star even though her name is already being mentioned alongside that of another teen golf phenomena, Michelle Wie.

"I love playing golf, but it is not the only thing in my life," said Pressel. "When I was 13, I was studying hard for my Bat Mitzvah at Congregation B'nai Torah in Boca and was so proud

"I like to compete. I just love it," said Pressel. "I have to win no matter what I'm doing." There is plenty of winning in Pressel's future. We'll wait with patience to see just how many wins Miss Pressel will bring home.

By Josh Zaretsky, Contributing Writer



The Female-Jewish

When one thinks about sports, names like Michael Jordan, Derrick Jeter and Kobe Bryant come to mind. It is time to add a new comer to that list, and her name is Morgan Pressel, teenage golfing phenomena, who made headlines four years ago when she qualified for the U.S. Women's Open at the age of 12. For Morgan, life has not been the same since. The teen from Boca Raton, Fla., who broke 80 when she was 6, has been steadily honing in on her game ever since she ventured into golf courses, setting records and "youngest ever" marks at junior and amateur events. "Watching Morgan play is like watching art," said Barbara Mizrahie, the golf coach at Pressel's high school and a former golf pro in Israel. "It is just a matter of time for Morgan to make a name for herself."

Pressel began pursuing a career in golf when she was very young. "I started following my papa to the driving range, and he let me hit some balls," said Pressel. Kind of like Tiger, starting golf at an early age only helped mold her swing. She began tagging along with "Papa," her mom's dad, Herb Krickstein, when she was 8-years-old. "He knows how to raise a champion," said Pressel in a 2005 interview. Morgan has since moved in with her grandfather, whom currently coaches the young star, to pursue her dream of playing professionally. It has given her the opportunity to focus more attention on her game under the watchful eye of her grandfather. Pressel's grandfather is no stranger to tennis and knows a lot about how to handle star athletes. His son, Aaron Krickstein, was a top 10 professional tennis player from 1983 to 1994 and once ranked as high as No. 6 in the world.

It is hard to understand what life must be like for someone like Morgan Pressel.

should know that many rabbis will first try to dissuade both you and your husband from divorcing.

Dear Khanomi,

Since the age of five, I have always dreamed of playing soccer professionally. Now I am 22 years old, and soon after I graduate from college I have the opportunity to play for a professional soccer team in Brazil. So far, having games on Shabbat has not been a big deal for me because I was not raised religious, but now that I've been dating a special girl that is a bit more religious than I am, it is becoming an issue. I feel that she is my besheret and relationships are about finding a common ground. We have discussed what our religious observances would entail if we were to get married, and one of the things we agreed we would consider is observing Shabbat. I do love the idea of spending time with my besheret on Shabbat, but I feel torn because of my love for soccer. I don't know how to have both without severely compromising one or the other. Any advice you have to give me would be greatly appreciated.

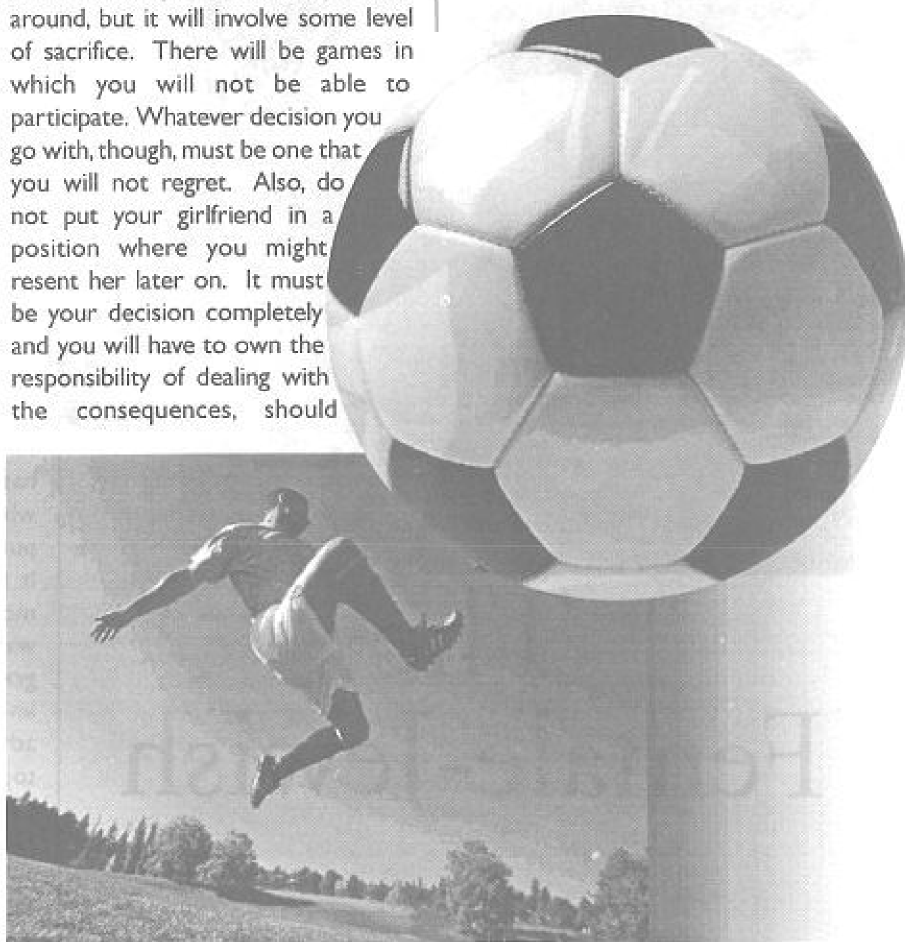
Thank you,

~Soccer player in love

Dear Soccer player in love,

Soccer versus a girl is quite a predicament. The difficulty with your situation is that you are battling between one kind of love; your passion for soccer, and another kind of love; a soul mate. Normally, it would be easy to say that love is something you should never pass by, but in this case soccer has been your "love" since the age of five. First, an important thing for you to figure out is if this girl is in fact your besheret. You are only 22 years old, so rushing into a long-term relationship and making lifelong sacrifices may not be the best thing to do at this point. However, if you do end up together, what is not clear here is whether your girlfriend has actually verbalized to you that you need to pick between her and soccer. It seems a bit extreme that you would need to give up soccer completely. One would only assume that some compromise could be reached with the Brazilian team coach or manager. I am sure you have heard about Hank Greenberg and Shawn Green? Two athletes who refused to play on Jewish holidays and still made it big. There is always a way around, but it will involve some level of sacrifice. There will be games in which you will not be able to participate. Whatever decision you go with, though, must be one that you will not regret. Also, do not put your girlfriend in a position where you might resent her later on. It must be your decision completely and you will have to own the responsibility of dealing with the consequences, should there be consequences.

On the flip side, you should also think practically. Playing soccer may be your lifelong dream, but do not be so quick to have it as your only dream; the dream that supports you and your future family. Like any athlete you have to consider the possibility, as horrible as it is, that you may get hurt and lose your ability to play professionally, and therefore lose your means of financial support. It is smart to have a back up plan – ideally one that will not "conflict" with the observance of Shabbat (since this is the issue at hand). Nevertheless, you should listen to what your gut says and see what feels right to you. Just know that you can always change your mind about your career choice, but it is not so easy to change your mind about love.



Dear Khanomi

Dear Khanomi,

Recently I have been thinking about divorce. My husband and I are in very bad times, and we fight a lot. He complains about everything I do, from the hours I work (part-time) to how I clean the house and cook. We've been married for three years now, and for some reason we haven't been able to have children, and maybe this is for the good, since we're fighting so much. How does one go about a divorce in the Jewish tradition?

~Just Wondering in California

Dear Just Wondering,

Your letter has a lot to unpack, to say the very least. It seems that you and your husband would benefit from marital counseling, and maybe also from researching what has been hindering you as a couple from getting pregnant so far. One of the possibilities is that your marriage has been under strain precisely because you have not talked about how much you would like to have a child. Counseling sessions usually help in opening the stage for the "real reasons" people fight. Especially if you are fighting constantly, a third party can usually spot the patterns of aggression and preemptive attacks that many couples develop with the years. I urge you to do that before considering divorce. Marital counseling is very useful, and many happily married couples I know use this from time to time when things get too rough.

As far as divorce is concerned, we as Jews share some sad problems with our American counterparts. Divorce is one such problem, and it has been growing, just as it has been growing in the larger American society. According to the Jewish tradition, divorce causes even the altar in the Holy Temple to shed tears (Gittin 90b), and it is an unfortunate and disruptive event not only for the couple involved, but also for those around them: friends, families, community. Still, if divorce is only route available, our tradition recognizes this reality and prescribes how to deal with it.

A look at a civil divorce reveals a general attitude of conflict and competition. One example is how the civil courts refer to one spouse as "plaintiff" and the other as "defendant" – this nomenclature demonstrates the idea that dispute is inherent to the process of divorce. But this is not the Jewish approach. An ex-spouse is not an exception to the commandment to love your neighbor. Love and the pursuit of peace are mandated even for those in the midst of conflict.

From a Jewish perspective you should look for a rabbi or a beit din that is willing to embark in a mediation process with you and your husband, in the case of divorce after you tried counseling. Mediation is an ideal process of conflict resolution, particularly because it empowers both partners to find the best solution for themselves and their families. Mediation is called psharah in Hebrew. The Torah mandates us "to do that which is right and good in the sight of the Lord" and Rashi comments that this refers to psharah, compromising. Mediation enables us to look beyond the letter of the law, reminding us that we can be better human beings. It is actually a mitzvah to encourage disputing parties in any matter of law to pursue psharah over the strict application of the law.

So start looking for marital counseling. If it fails and you really decide for the divorce, look for rabbis willing to engage in mediation. After you decided what is the best course of action for both of you, a get (a divorce bill) will be written, and your husband will deliver it to you. This process might take time, and you

oil. Pour some of the heated sauce on individual plates and arrange three latkes on top per serving, or use a serving platter. Garnish with fresh coriander or mint. Pass the rest of the sauce around to taste. Serve with sour cream or plain yogurt if desired.

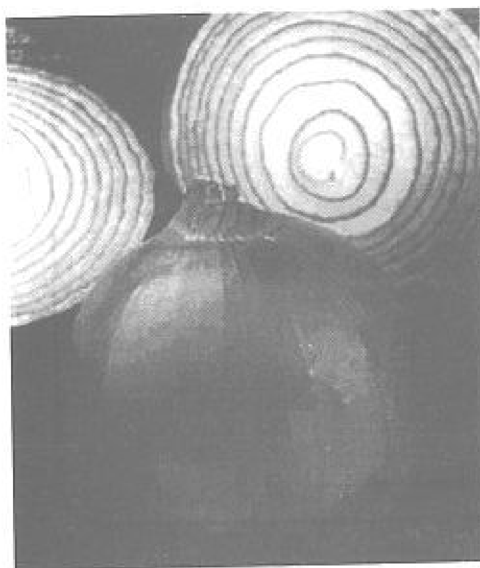
FIVE MINUTE CHOCOLATE SOUFGANIOT

Makes 12

1 cup whole wheat pastry flour
1 tsp. baking powder
1/4 tsp. baking soda
3 Tbsp. good quality cocoa
1 tsp. instant coffee powder
1/4 tsp. cinnamon
pinch nutmeg
1 large egg, beaten
1 cup yogurt
1/3 cup turbinado or regular sugar
oil for frying
powdered sugar for sprinkling

Sift the flour, baking powder, soda, cocoa, coffee and spices together. Stir in the sugar. In a small bowl mix yogurt and egg and add to the flour mixture. Blend thoroughly with a fork. Heat 1" oil in a large frying pan. Use a medium-sized (not large!) ice cream scoop or a _ cup measure to drop about 4-5 individual sufganiot into the pan. Fry briefly on one side till lightly browned, and use two spatulas to turn them over and lightly brown the other side. Transfer to a plate lined with a paper towel and let cool slightly before sprinkling with powdered sugar. As with all sufganiot, these are best made as close as possible to serving time.





For dessert, fried delicacies combining flour, yeast, and water, scented with rosewater, orange-flower water, or cinnamon, and served with honey or sugar syrup, also dominated around the Jewish globe: Turkish Jews of Spanish origin would prepare bouuelos; Greeks ate loukomades; Persians the snail-shaped zelihi, North Africans, sfenj, and German Jews brought the custom of eating fried jelly doughnuts to Israel, when they arrived in the 1930s. To this day, the groceries and bakeries of Israel – as well as the gourmet shops – fill up with the widest variety imaginable of that sweet and oily treat, called sufganiot – at Hanukkah time.

Here is a light Hanukkah meal that combines our ancient heritage and our many traditions. A "Winter Vegetable Soup," "Sweet Potato Latkes" – a colorful and delicious variation – along with "Five Minute Chocolate Sufganiot" for dessert, all from our popular cookbook, The Essential Book of Jewish Festival Cooking (Harper Collins, 2004). Serve a tasty vegetable salad alongside.

WINTER VEGETABLE SOUP

Serves 6

Serve in mugs or bowls, along with savory latkes, or as a first course at a Hanukkah meal.

1/4 cup red lentils, black-eyed peas or mung beans, or a combination
1/4 cup barley
1/4 cup split peas
8 cups water
1 large onion, chopped
4 celery ribs, thinly sliced
2 medium-sized carrots, cut in cubes
Tbsp. olive oil
2-1 cup sliced string beans
1-2 cups cauliflower florets
1 kohlrabi, peeled and cut into cubes or grated
2 tomatoes, peeled and chopped
1 sweet potato or potato, cut into cubes (or use butternut squash or pumpkin)
1/2 cup mixed dill and parsley
salt & freshly ground black pepper to taste

Rinse and drain lentils, barley and split peas, and place in a large soup pot with the water. Bring to a boil, lower heat and cook partially covered for 45 minutes, skimming off the top if necessary. In the meantime, sauté the onion, celery and carrots together in the olive oil till tender (do not brown) and add to the pot together with the green beans, cauliflower, kohlrabi, tomatoes and sweet potato.

Bring to a boil again, cover and cook over medium-low heat an additional 30 minutes until the vegetables are tender. Off heat, season to taste with salt and pepper, add the greens, cover and let stand for 5-10 minutes before serving

SWEET POTATO LATKES WITH SPICED MAPLE SYRUP

Makes 10-12

The Latkes

1 pound sweet potatoes
2 eggs
1/2 teaspoon salt
1/2 teaspoon baking powder
1/4 cup matzah meal (or use flour)
2-4 tablespoons light olive oil for frying
chopped fresh cilantro or mint leaves, for garnish
Sour cream or yoghurt (optional)

The Sauce

1 cup real maple syrup
1/2 teaspoon grated, peeled fresh ginger
1/4 teaspoon nutmeg
Pinch of ground cloves,
Pinch of salt
Pinch of pepper

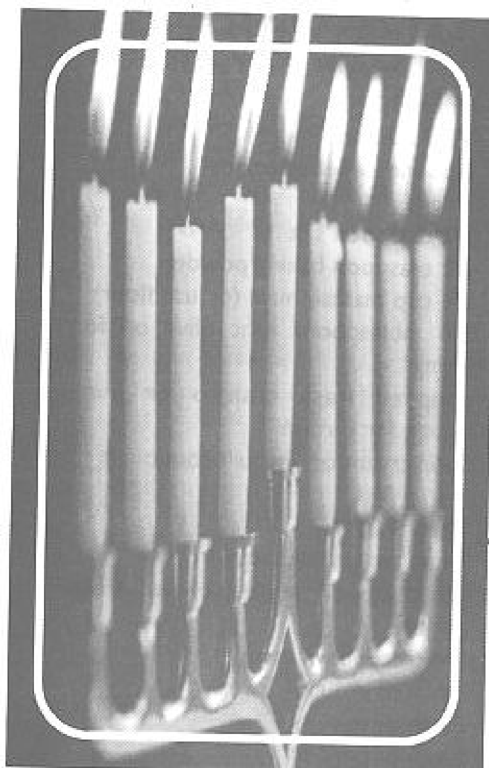
Scrub the sweet potatoes, then peel and shred them on the fine side of a grater or in a food processor. Transfer to a wire-mesh strainer and let stand in the strainer or a colander placed over a bowl for 5 minutes. In a medium bowl, beat the eggs with a fork and add the matzah meal, sweet potato, salt and pepper. Let stand an additional 5-10 minutes.

In the meantime, prepare the sauce: In a small pan mix the ingredients for the sauce, heat over low heat and keep warm.

Heat 2 Tbsp. oil in a large skillet and add a small ladeful of the batter. Flatten gently and fry on both sides till golden-brown. Check to see if you like the texture of the latke, and add a little more matzah meal to the mixture, if desired. (Let the mixture stand 3 minutes before using).

Add more oil to the pan as necessary, and fry the remaining latkes. Place the latkes on a paper towel-lined plate to absorb excess

By Rabbi Miriyam Glazer, Contributing Writer

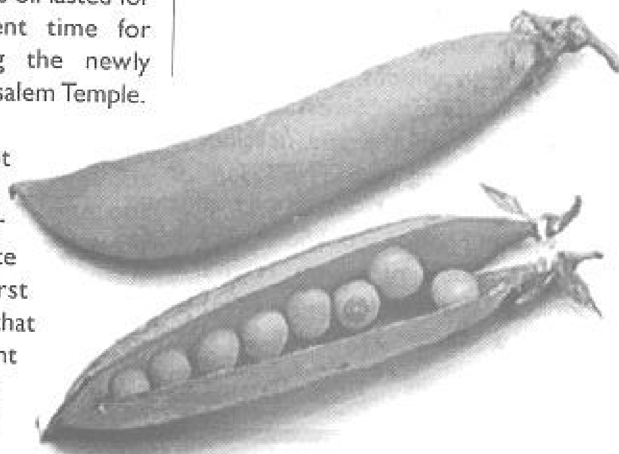


Feasting on the Festival of Light

Imagine yourself back in time during the month of Kislev (around mid-December) 165 BCE in the land of Israel. In the countryside, the olive-pressing season was almost over, and the white crocuses were blooming like candles on the hillsides. At the very moment that the outlying villages of Judaea were veiled in darkness and quiet, Jerusalem was blazing with light: the victory celebration of the Maccabee guerrillas, who had succeeded in conquering the solders of the Syrian-Greek tyrant Antiochus Epiphanes, and in re-taking and re-dedicating the great Temple, was occurring. With music and psalms of thanksgiving, carrying palm fronds and so many flaming torches that they lit up the whole city, the Jews of Jerusalem, on instruction from the Maccabees, made up for having missed the fall festival of Sukkot that year...by celebrating it in winter!

In fact, the winter holiday we call "Hanukkah" – a word that means "Dedication," and refers to the purification and re-dedication of the Jerusalem Temple after it had been desecrated by Antiochus' idols – faded into oblivion in the centuries that followed. So much so that the rabbis of the Talmud, settled in Babylonia, found themselves asking "What's 'Hanukkah'?" And just as it seemed to those rabbis that only a miracle could put an end to their exile, so they fastened on the idea that the real meaning of the winter festival was the "miracle of the oil" – the belief that, when the Maccabees first dedicated the Temple, they had only one small cruse of olive oil that bore the high priest's stamp – enough for only a single day. Wonder of wonder, however, the oil lasted for eight days – sufficient time for messengers to bring the newly pressed oil to the Jerusalem Temple.

While we do not know what the Maccabees and their fellow warriors ate during that first Hanukkah, we know that while battling the tyrant Antiochus, they must have subsisted on chickpeas, wheat and barley mixed with wild winter greens and fresh pressed olive oil – tastes that we can capture today in hearty winter soups. Jews who settled in the Middle East and Mediterranean basin, where the festival still arrives at the end of the olive-pressing season, helped to make the "Miracle of the Oil" the festival's culinary motif by preparing holiday foods fried in olive oil. In the eastern European world, where there was no cooking oil but there were plenty of potatoes that had been stored for winter use, would slaughter a duck or goose around Hanukkah time, in order to render the fat (schmaltz) for frying their characteristic festival food, the potato pancake, or latke.



By Saul Korin, Contributing Writer

Modern Chanukah Miracles:

On the Wings of an Angel

There is a scene in Pulp Fiction where Julius, Samuel L. Jackson's character is reflecting in a coffee shop about a recent experience. He says, "What is a miracle Vincent? It could be G-d stopped the bullets, turned coke to pepsi, found my car keys. What happened is not important. What is important is that I felt G-d's influence. And I cannot go back."

In 1989, United Synagogue Youth's International Convention was in Philadelphia, Pennsylvania. To remind you about 1989, Rob Base's "It Takes Two" was popular on the radio, and George Herbert Walker Bush was President. Being from Philly, after some friends and I settled into our rooms at the convention, we went to WAWA (think 7-11 but way cooler and Philly style) to get snacks for the convention. On our way to WAWA, we passed a homeless man, African American, army fatigues, winter hat. As we passed him, he asked us for change. Most of us did the two-pocket pat down with replies of "sorry, can't help you". He wished us "Merry Christmas", and we walked down the street. As we passed, he saw the yarmulkes on our head and said, "oh, Happy Chanukah".

None of us discussed it in the store, as we purchased our Funyuns, tasty cakes and cherry coke, but I know I was thinking about giving change to the homeless man. His acknowledgement of Chanukah, rather than Christmas, while a small gesture, had touched our hearts. And in the spirit of Hanukah, we wanted to help a man who brought some light into the darkness.

We bounded out of WAWA to make our way back to the hotel. We passed where the homeless man had been and did not see him. Finally, as we got within a block of the hotel, we saw him. As we passed, 10 boys found change in their pockets, and dropped it into his cup and wished him well.

Then from behind us, after we had passed, we heard Baruch Hashem (praise be G-d's name). We turned around and he was **gone**. Disappeared. Vanished.

Now, fourteen years later, I still think about this moment. Where did he come from? How did he know to say Baruch Hashem? And most importantly, where did he go?

He could have been a Jew by choice, or just a homeless man who knew the Jewish lingo. Being a spiritual person, I believe he was an angel, sent to teach some privileged kids from Philly about tzedakah and helping those in need. Either way, I

By Ryan Bauer, Contributing Writer

Pushing the Light into the Dark

As the sun slowly sets over the mountains of Jerusalem and the stones turn golden throughout the city, the temperature drops. My wife and I continue to put on more and more layers as we close all the drapes around the apartment, except one. The drape we leave open rests to the side of the window where our menorah sits. Our apartment, which was built during the early development of the modern city of Jerusalem, has very poor heating. We are constantly reminded of what Jerusalem was like fifty years ago - during the founding of the State, when people sat around kerosene heaters and stoves in their attempts to try and stay warm. We are continually astounded every day by how quickly this little country was built, the buildings, the politics, the struggles and the tension are a constant echo of our past.

Fortunately, in the dead of winter we light our menorah, and force light and warmth into the dark and cold. The lights that warm our home and light up our dark nights are the same ancient light that lit up the Temple when it was recaptured in 164 B.C.E., 2,169 years ago.

This winter and this Chanukah is our 10th cold winter without Yitzchak Rabin. For ten years we have been without Rabin and without peace.

We spent three years outside of the Temple fighting before we were able to reenter the Temple. In those years swine was sacrificed in the Temple. Antiochus had set out to destroy Judaism. After three miserable years, we entered a dark and destroyed Temple. - a Temple which only had enough kosher oil to burn for one day, but miraculously burned for eight days. The light burned bright and long enough for us to begin rebuilding with our hands and our souls. In our time of darkness, our lamp remained lit for us.

Today in Israel, we sit in another time of darkness: a time without Rabin, a time without peace and a time when Iranian leaders are calling for the destruction of Israel. Yet, still it is our job to realize the miracle of the light and to begin rebuilding it in the dark. Jewish law dictates that the candles are only to be used to remind us about the miracle of the lamp remaining lit for eight days. We are forbidden to use the light for any other purpose. We are forbidden to read by this light. Although we are not allowed to utilize the light for utilitarian purposes, we are instructed to allow the light into our souls, to realize and celebrate the miracle of the past. What we need to do is let this miracle of the past enable us to realize present and future miracles.

Today, in the United States we are also in a very dark time. We have lost over 2000 of our own soldiers in Iraq. The gross discrimination that still exists within our country reared its ugly self through hurricane Katrina. And our Whitehouse lays steeped in the scandal of the CIA leak.

As we sit in our homes during this winter, we must allow the light and realization of miracles into our souls. The light can illuminate the darkness and help us find and build peace. As Jews, we are a people accustomed to working in the dark and building with destruction surrounding us. It was precisely in the destruction and darkness, when we had only one lamp burning, that we rebuilt our holy of holies, and made oil to push out the dark. This Chanukah as the lights increase let us all work together to push back the dark that seems to be enveloping our country and our world. This winter, this Hanukkah let us be inspired to take the light from the Chanukah candles within and find the strength and courage to illuminate the darkness surrounding us.



goes on to give a splendid account of this relationship between the Holocaust and Israeli identity.

Ben-Gurion was a famous Zionist. Segev gives ample quotations from Ben-Gurion's personal memoirs and letters that adequately express the complex vision Ben-Gurion had for the state, and moreover, how Ben-Gurion related the Holocaust to his vision of the state. At one point, Ben-Gurion received a letter from an American Jewish leader who questioned Ben-Gurion's rhetoric of speaking on behalf of world Jewry when in fact, many Jews still lived in the Diaspora. Ben-Gurion responded to this by writing: "The Jewish state (which is called Israel) is the heir of the six million who were murdered, the only heir; for these millions...regarded themselves as sons of the Jewish people and only as sons of the Jewish people. If they had lived, the great majority of them would have come to Israel." (Segev 330) Ben-Gurion thought of Israel as a redemptive force in the aftermath of the slaughter of European Jewry. Though the murdered would never see Israel, Ben-Gurion believed that Israel must exist so that the heirs of the murdered (e.g., other Jews, and especially the survivors) would see Israel. Israel, for Ben-Gurion, was the only way that Jews could defend themselves against extinction at the hands of others. He believed that the Diaspora was important, but he also believed that Jews in the Diaspora were always potential victims.

Segev's book is tremendous. Its narrative-historical-biographical style, its complex theme and its vast research all make it a classic book of Jewish history.

Tom Segev's "The Seventh Million: The Israelis and the Holocaust"
Translated by Haim Watzman
Henry Holt and Company, LLC, 1991

Continued from page 15

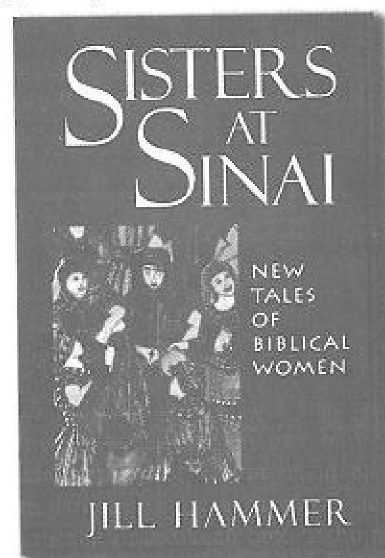
MODERN MIDRASH: Not Just for Men

summarizes the sources, often collections of ancient midrash, so that the inquisitive reader can go directly to the sources for their own answers. That would explain the editor's encouragement that women's study groups and classes use this book in general. These stories are meant as springboards for learning.

Most of the time, her revisionist stories do work for the best, especially with characters that Rabbis have purposefully put down because of their sex. "Vashti and the Angel Gabriel" is a perfect example. Hammer builds on an ancient midrash about when Gabriel encouraged Vashti to rebel against King Ahasuerus's demand that she dance naked for his banquet. Though the Rabbis imagined that Gabriel coerced her using boils, Hammer has the angelic messenger appealing to her role as that of standing up against injustice and freeing herself from the shackles of her relationship. This pointedly places her not in contrast to Esther, but as her forerunner in the name of justice. Her reward for these actions, never covered in scripture, is ascension to heaven like Enoch.

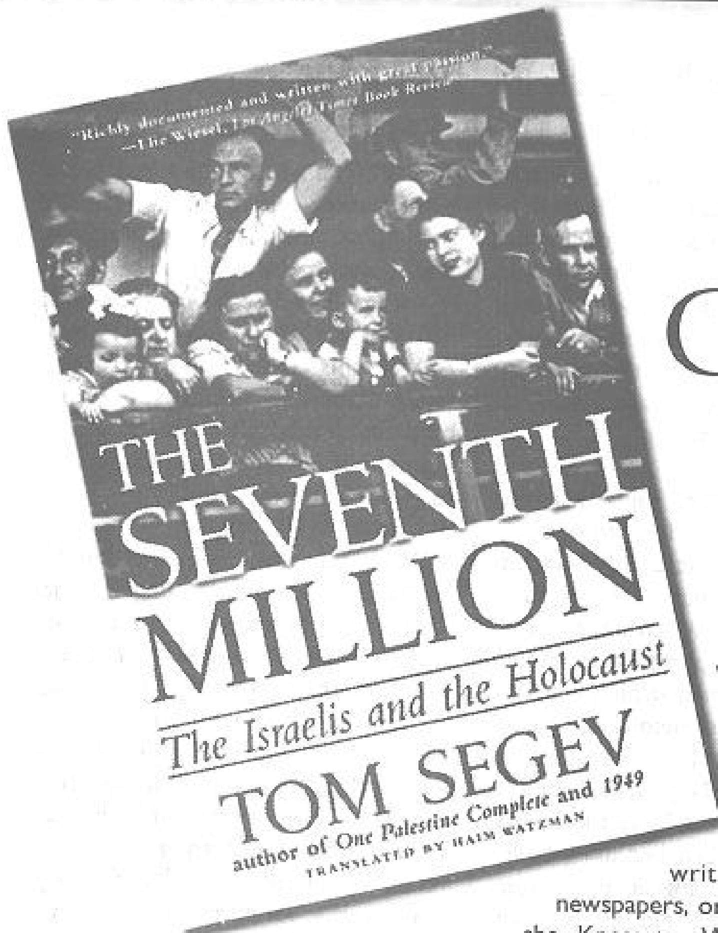
Indeed, the stories almost seem beyond reproach due to their fable-like qualities. Each tale has an air of magic about it. Demons and Angels are just as likely to be encountered as fellow humans. By placing itself firmly in this mold, the author invites us to focus on the thinking behind the stories, reading the citations and thus asking themselves questions they never realized they had. Take, for example, the tale "Mitosis", Hammer examines the idea that Leah's trickery of Jacob was not only pure and holy, an idea already put forth by previous midrashic sources (Genesis Rabbah 72:5; BT Niddah 31a), but that Jacob himself asked her to marry him. To accomplish this, Hammer imagines that Israel, the later 'face' of Jacob, mystically visited Leah before the first marriage and asked her to marry him. All of this based on a creative interpretation of Genesis 35:9, that hints that Jacob "left his body" at the moment of Rachel's death (ostensibly to go back and visit Leah).

While this may seem like Biblical acrobatics, and to some degree is it, Rabbis have been doing this type of story telling for centuries. Indeed, this idea of connectedness is a key foundation in midrash. It is this type of learned juxtaposition that makes this work so exciting. "The rabbinic conviction that every verse in the Torah is connected to every other verse," Hammer writes, "and every time in the Torah is connected to every other time, is part of an understanding that everything and everyone is woven into a single fabric." In this context then, these stories truly do continue the process of uncovering, or discovering, ourselves through Torah. If nothing else, they give us something new to



By Jason Sion Mokhtarian, Contributing Writer

Taboo, or Classic Jewish History?



We go through life reading books and there are certain ones we forget about and others that we remember for a long time. Tom Segev's book, "The Seventh Million: The Israelis and the Holocaust," is a book that will be remembered by anyone interested in the history of the Jewish people. It discusses the role of the Holocaust in Israeli identity, from how the Holocaust helped establish the foundations of the nascent Jewish state, to the trial of Eichmann, to the present day.

Segev is a master writer. With the keen sensibilities of the modern world that is characteristic of journalists (Segev writes for Ha'aretz, a prominent Israeli newspaper), Segev draws on documents from all different forums, such as the private letters and diaries of Ben-Gurion, or what was written in the newspapers, or what was said in the Knesset. With this method, Segev narrates history through biography, giving us the story through the vivid portrayals of some of the most important historical protagonists.

The topic of the book has always been a taboo subject for Jews. Often we ask ourselves if Israel would exist if six million of us had not been murdered. This question is, rightly or wrongly, part of the current world debate of the justice of the existence of the Jewish State, the question of whether or not Israel was founded on justifiable terms, including the current occupation. These questions also preoccupied Tom Segev at one point – he wrote another incredible book called "One Palestine, Complete" which deals with the creation of the state of Israel.

In "The Seventh Million" Segev gives us an intimate portrait of David Ben-Gurion. A Zionist, Ben-Gurion was Prime Minister of the State of Israel when it was founded in May of 1948. Some of the quotations that Segev gives us of what Ben-Gurion said and wrote are amazing, for instance during the dramatic capture of Nazi leader Adolph Eichmann in Argentina and his subsequent trial in Israel. After the capture of Eichmann in 1960, Ben-Gurion made the stunning announcement to the Knesset:

"It is my duty to inform you that a short time ago the security services apprehended one of the most infamous Nazi criminals, Adolph Eichmann, who was responsible, together with the Nazi leadership, for what they called 'the final solution to the Jewish problem'...Adolph Eichmann has already been imprisoned in this country, and will soon be brought to trial in Israel." (Segev, 326)

Tom Segev goes on to describe the reaction of the country to Ben Gurion's announcement. Israelis were not only stunned by the news, but they felt unified in a way that they had not felt since Independence. The effects of the Holocaust itself, and its aftereffects, such as the Eichmann trial, have shaped Israeli-Jewish identity. Segev

By Elihu White, Contributing Writer



MODERN MIDRASH: Not Just for Men

Author Rabbi Jill Hammer asks the questions no Rabbi has yet answered: Was there a deeper reason that Lot's wife looked back toward Sodom and thus became a pillar of salt? Why did Queen Vashti really rebel against her king? And why didn't anyone ask these questions earlier?

Midrash is the task of telling stories that expand our understanding of Torah through creatively examining the stories within the stories. "The Sisters At Sinai", by Rabbi Jill Hammer, does just that... giving voice to the untold stories of the women of the Torah through a modern lens. Hammer's writing, while overly-simple at times, is a landmark piece in that it is a conscious attempt to reclaim a voice which has thus far been marginalized in the Torah: that of the women. Drawing on sources as old as Rashi or new as midrash collector, Louis Ginzberg, Hammer offers vividly imaginative tales that are sometimes blatantly revisionist but always well researched and fascinating.

Though midrash has been around as a tool since the first Exile, it is only since 1970 that women have been striving to reclaim their voice as characters and authors of these tales. It thus stands that Hammer's work, whatever one's thoughts on its content, represents a great stride forward in reclaiming their place in Torah. As Hammer states, "Through midrash, each generation can add its own wisdom and experience to a fixed text and make it dynamic so that it does not reflect a single era but every era in which it is read."

Yes, the writing at times does seem to be aimed at a younger audience. Perhaps that is an unintended result of being a Rabbi first and author second. (Almost all of the characters are painted in a golden light – none of them do things for the wrong reason, like greed.) However, it is more likely that she intended this on purpose, while simultaneously appealing to those hungering for something more substantial with the commentary and reference material gracing the last part of the book.

For the advanced learner, these commentaries end up being more fascinating than the stories themselves. Hammer fully footnotes out each story, explaining what sources she used and the justification for her sometimes gross leaps in logic. She even lists and

Continues on page 17

Mahatma Gandhi and Yitzhak Rabin. The song uses the tune of America's army to "Be all you can be, join, become a Maccabee." This tune is truly an inspiration to celebrate one's freedom, while teaching us about miracles and standing up for our rights.



Shel Chanukah, a one drop, begins cleverly with an intro that sounds like America's national anthem "O say can you see by the dawn's early light" over the blessings over the candles.

The three medleys Gota Medley, Afa Medley and Agbeko Medley are all excellent examples of African dance drumming. Gota Medley is a mixture of Hanerot halalu, S'veevon and Chanukah, Oh Chanukah all in one. Afa Medley uniquely uses lyrics excerpted from such Reggae classics as "War" a speech by Haile Selassie, and "No More Trouble" and "Get Up, Stand Up" both by Bob Marley as well as from "Light One Candle" by Peter Yarrow and "Not by Might, Not by Power" by Debbie Friedman."

Agbeko Medley is a combination of compositions consisting of African tunes adzanu made gbee and tso fia dada as well as the Hebrew Henay Ma Tov.

Lion of Judah/Maoz tsur is a more traditional tune but with African dance-drumming and nyabinghi sounds that might make the listener want to get up, dance the hora, light a menorah and think about the sweetness of the lights of freedom.

What is truly interesting is that there are many parallels between Judaism and Rastafraianism. Both Jews and Rastas see themselves as descendants of ancient Israelites. Both have been sold into slavery. Rasta's Nyabinghi sounds similar to the beat of certain Jewish songs moving to the beat of the same drum and drummer.

The Latke Song is a Debbie Friedman original adorned with an upbeat beat of samba/mambo. This arrangement utilizes the latin beat of the instruments berimbau, ganza, agogo, surdo, rebelo, pandieros, tamborins, campana bell and congas.

Rye and Dready (Dreydle) is a Reggae sound added to a traditional tune. Love the name on this one. Three more traditional tunes with a Reggae riff include Al Haneseem, Chanukah, Skanukah and Mee Y'malel?.

3 The Chanukah Lounge

is a place to take a deep breath and meditate on the message of freedom with maybe a martini (stirred not shaken) or something else to relax and put you in the mood – maybe some sufganiot or latkes. The lounge is a mixture of fusion, jazz, new age, salsa/mambo and soul combined with the creativity and special talent of composer and musician Craig Taubman. An eclectic mix of smooth songs to smooth and stir up the soul simultaneously. Joining Taubman are some Grammy Award artists and world renown to record producers.

This one features Maoz Tsur with Craig Taubman, Sura with Yuval Ron, Drey Dreydl with Frank London and CURHA, Chanutroikah with Lurence Juber & Craig Taubman, Hanukah o Hanukah with Scott Leader, Mi



Yimalel with Craig Taubman, Ocho Kandelikas (Ladino Style) with David Chevan, S'vivon with Bob Parr, Oy Chanukah with James Fuchs, I have a little Dreidl with Stephen Lawrence, and Candle Blessings by Chris Hardin.

May all the warming lights of the winter season and the joyous collection of music illuminate your own re-dedication to a groove that makes you move in a positive way!

www.craignco.com
www.reggaechanukah.com

By Gary Fitleberg, Special to Iranian Jewish Chronicle

Chanukah CD's to Celebrate & Cherish

The Festival of Chanukah celebrates Freedom.

And what better way to celebrate freedom than with beautiful uplifting music.

I will share with you three non-traditional Chanukah CD's to celebrate and cherish that will soothe and stir up your soul simultaneously.

1. **Celebrate Hannukah**
2. **Reggae Chanukah**
3. **The Chanukah Lounge**

1 **Celebrate Hannukah** is a compendium of artists and styles covering everything under the sun and moon. One can sample such songs and artists as Shel Chanukah by Alan Eder & Friends



(See Reggae Chanukah), Chanikah/Solstice by Linda Hirschorn, Maoz Tzur (see The Hannukah Lounge), I Have a Little Dreidle with Ben Sidran and Lynette, Maoz Tzur by Tzimmes (a Klezmer classic version), Tzur Chayeinu by Joe Black, Chanike Oy Chanike by Sruli & Lisa, I Have a Little Dreydle/Hanukkah (two versions of the tune for the price of one - such a deal) by Jon Simon, Ocho Kanelikas by Flory Jagoda (same sentiment), A Light One Candle by Peter Yarrow (of Peter, Paul and Mary fame), Al Hanisim by Yom Hadash, and Not by Might - Not by Power by Debbie Friedman.

2 Woe zo, shalom and welcome to **Reggae Chanukah**, where drum laden groove music of African origin and inspiration underscores well-loved songs for the "stand up for your rights" holiday of Chanukah.

Reggae Chanukah. No not Bob Marley and the Wailers, although you would never know because Alan Eder and Friends are clearly influenced by the late great Reggae specialist. Nyabinghi Skanukah. This CD is a roots, rock and Reggae Chanukah celebration.

From the Carribean: one drop reggae, the Rastafarian Nyabinghi heartbeat of thanks and praises to the Almighty, and ska's upbeat skanks. From West Africa: traditional Ghanaian dance-drumming and highlife. From Middle Eastern maksum played on the doumbek and riqq (with clarinet) to batteries of Brazilain and Latin percussion as samba meets mambo for some salsa on their latkes.

Reggae Chanukah is the work of two-dozen extraordinarily talented and generous artists, many with international reputations. Their lands of origin, native tongues, ethnic and cultural backgrounds, religious affiliations and even their ages span a wide spectrum. This special talented group is a blend of the best of culture and world music under the lable of "Reggae" music.

The CD includes new original songs and such classics as Nes Gadol (aka You Gotta Be), Shel Chanukah (The Chanukah Blessings), Gota Medley (Hanerot Halalu; S'veevon; Chanukah, Oh Chanukah), Lion of Judah/Maoz tsur, The Latke Song, Chanukah, Skanukah (Chag Yfay), Afa Medley, Al Haneeseem, Rye and Dready (Dreydle), Agbeko Medley, Mee Y'malel? and Skanukah.

Nes Gadol, a ska, sounds like a Bob Marley classic riff "Get Up, Stand Up" as a true blue Maccabee medley. It mentions some great warriors of peaceful means such as the late great Reverend Martin Luther King,

Not yet at least. I am sure they will soon enough.

Now how can France possibly find a way to blame the Jews? I'm not sure, but compared to the next Anti-Semitic myth, I'm sure they will find a way.

MYTH#13: JEWISH SLAVE TRADERS

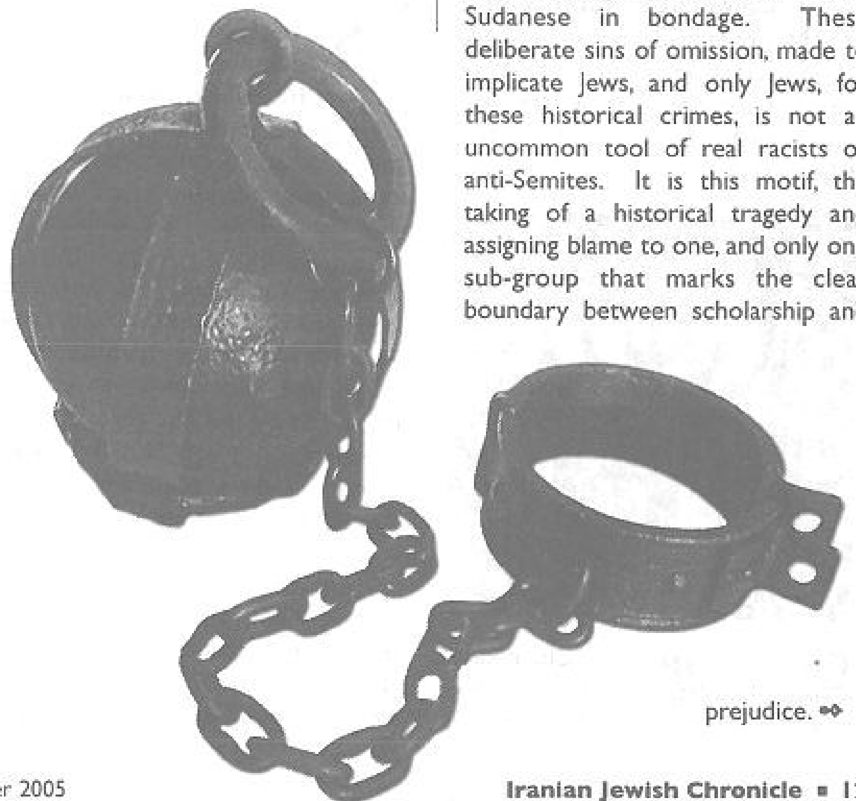
While foolishly arguing with online anti-Semites [a fruitless past time] I found one who consistently cited a website called "Zionazi Report." The website claims that the word "Zio Nazi" is a combination of Zionist and Ashkenazi... and they consider Ashkenazi Jews to be "The real Nazis." An obvious deception, since the slur's goal is to liken Zionists to Nazis, but even that fact cannot be admitted.

Examining the website however, I found a collection of Anti-Semitic myths even I seldom heard of. In later investigation, I learned that most of these accusations came from the creative writing department of the Nations of Islam. In addition, the website organizer's collection of hate-filled essays have anti-Jewish accusations that could not have been stranger if they came from outer space.

One theme that is echoed by this creep is Louis Farrakhan's assertion that Jews were responsible for the slave trade. He has a number of essays on this. Each is well cited, though it is difficult to know which anecdotes have been forged, and which are authentic. For example, Howard Stern is quoted as a Jew who made nasty, racist remarks. And from what I know of Howard Stern, this is probably true. However, other Jews are similarly cited, and I suspect many of these quotes are simply false. But of course, if you find one or two nutty Jews, you can use it to implicate all of Jewry, according to this revisionism.

Among the other cited sources include Henry Ford's "The International Jew" [In addition to designing the Model T, Ford was a notorious Anti-Semite and an admirer of Hitler] and something called "The Protocol for World Conquest" by the "Conference of American Rabbis", whatever that is. So you can take many of these citations with a kilo of salt.

[Incidentally, it took some searching on the web, but I think I found this "Protocol for World Conquest." It is a one page memo from the "Conference of American Rabbis" to "all American Jews, whether orthodox, reform, secular". It instructs American Jewry to "continue controlling the media, talking about the holocaust and screwing over the gentiles." That anyone would cite such an obvious fraud is mind-boggling. But then again, we are talking about fundamentalist Nations of Islam]



One tactic of these essays is to describe the suffering of the victims of the African Slave Trade. This is, of course, authentic; no one can deny the crimes done to the victims of this unsightly blight on human history. However, the slave traders themselves are described as having the occasional "Jewish interest" or "Jewish captain." Or that the whole was run by Jews.

This is, of course false. But it is an odd kind of false. Could there have been a Jewish captain who participated in the slave trade? Maybe. There were a number of Jewish businessmen; could one have had an interest in the slave trade? It is possible.

But then the thrust of the argument is to assign the entire slave trade's responsibility on Jews, and Jews alone. The web hosts do not describe Christian slave traders, of which there were many. Nor Muslim slave traders, even though the Muslims traded not only African slaves, but European slaves as well, and to this day hold Christian African Sudanese in bondage. These deliberate sins of omission, made to implicate Jews, and only Jews, for these historical crimes, is not an uncommon tool of real racists or anti-Semites. It is this motif, the taking of a historical tragedy and assigning blame to one, and only one sub-group that marks the clear boundary between scholarship and prejudice.

By Benjamin Epstein, Contributing Writer

Anti-Semitic Mythology





We are now at the crux of history, my friends. There is an excellent chance that decades in the future, they will refer to this very time period (November 2005) as a mark of world history.

And the funny thing is, the media is ignoring it.

What is that event?
Very simple – France is burning.

France – which made huge amounts of money in the oil for food scandal with Saddam Hussein. France, which refused to join the United States in the war on terror. France, which lectures Israel on the need for restraint. France, the European nation where Yassir Arafat died, probably because they knew that if Arafat really died of AIDS, the French could be trusted to keep the secret.

What is France's reward for all this appeasement to the forces of Islamic Fascism? The same reward which France and the rest of Europe received for appeasing the Nazis: destruction and violence.

A couple weeks ago, two Muslim youths were fleeing French police, hid inside of a Power Station, and were electrocuted. This is the "spark" that "launched "the French Intifada against French racism. And if you believe that, I have some beachfront property in Utah I can sell you for a good price.

They said the same thing in Israel, you know: that the Palestinian intifada was launched when Ariel Sharon had the nerve to walk onto the Temple Mount. There was no answer to this grievous insult on Muslim pride, except to riot, kill people and blow up Pizza houses and disco clubs.

The key is that the Palestinians were preparing for the Intifada even during the Camp David accords. I have no doubt that the French riots are similarly orchestrated. It has lasted over two weeks. Thousands of cars have been burned. Public Schools, buildings, churches, synagogues and even hospitals have been burned. And it is not just focused in one city: Three hundred French cities have been struck by the riots, and they are spreading to Germany, Belgium and other European countries. I am certain it is not spontaneous.

But the media calls them "Disaffected youths" just "trying to get noticed." If I want to get noticed, I grow my hair long, or wear an earring. I don't burn neighborhoods. But I think this event has all the significance of Kristallnacht, but the world just wants to play blind. It never helps.

Amazingly enough, I do not think anyone's blamed this on the Jews.

Ptolemy I, one of the so-called successors of Alexander, whose central base of control was located in Egypt.

As a result of the shift of power in the region, relations diminished between the Jews of Jerusalem and the Jews who had chosen to remain in Babylonia. The Jews of Jerusalem developed closer relations with the Jews living in Egypt, a shift that included a large migration of Jews from Judea to Ptolemaic Egypt.

Ptolemaic rule over Jerusalem did not last long. To its east, in Syria and Mesopotamia, another dynasty, the Seleucids, was in power. The Seleucids controlled the Greek kingdom of Mesopotamia, located in what is now modern Iraq. The Seleucid king, Antiochus III (223-187 BCE), conquered Ptolemaic Judea in the year 219 BCE, igniting many years of battles over the coastline. Judea had thus seen different rulers, first the Ptolemies, then the Seleucids, in less than one century's time.

The Jews in Judea, during the Ptolemaic and Seleucid eras, were not merely subjects of the ruling governments; there are many interludes in this epoch of Jewish history when Jews governed themselves in Jerusalem and elsewhere.

One such interlude is the story of the Maccabean Jewish dynasty in Judea, called the Hasmonean state. The Hasmonean state was basically a Jewish military movement in Judea led by the priestly Hasmonean family. For roughly 130 years, the Hasmonean family, whose figurehead was the priest Mattathias, helped the Jews thrive during the bitterest days of their persecution by the Seleucids, in particular their notoriously harsh ruler Antiochus Epiphanes (175-164 BCE) who had tragically outlawed observance of Judaism in Judea. The



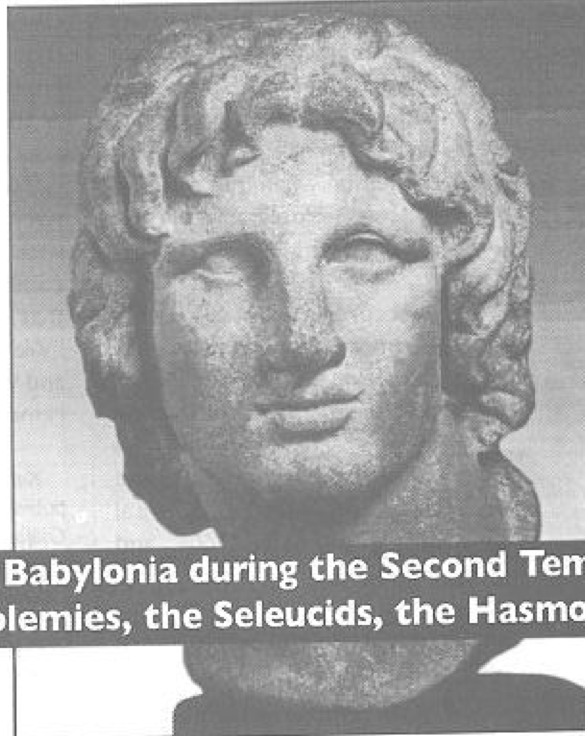
Hasmonean family led a successful revolt against the Seleucids by inspiring the masses of people devoted to their religion of the Torah to fight for their freedom. The end result was the Jewish Hasmonean state in the land of Judea.

At around the same time, east of Judea, there was a community of Jews, at this point aptly called the diaspora, living under the Parthians (also known as Arsacids after their first king Arsaces). The Parthians ruled much of the Near East for approximately 470 years (from 247 BCE to 224 CE). In rivalry with Rome, the Parthians, at the height of their powers, reigned over the lands stretching from Turkey to the Indian Ocean, and from the Euphrates to the Indus. The Jewish diaspora in the Parthian Kingdom included the large community in Babylonia.

In summary, the Second Temple period should be divided into two spheres of influence and geography: the Hellenistic communities living within the Roman Empire vis-à-vis the diasporic communities living within Parthian and Persian rule (among others). The Jews living under the Parthian Kingdom were for the most part uninfluenced by the Roman-Hellenistic world to its west. The differences between these two communities are manifest in their divergent religious, cultural and political structures. The differences between them were often greatly determined by the legal status of the Jewish people within their respective empire, though as we saw in the Hasmonean state, the Jews were not always mere subjects, but in fact sometimes ruled themselves. No matter the differences between the Jerusalem Jews and the Eastern Jews, the Jewish people, whether in Palestine or Babylonia, shared a common worldview, so much so that hundreds of years later the two communities—separated by land, but not by spirit—produced the two Talmuds, one in Palestine and the other in Babylonia. The next 'History' article will be about the Babylonian and Palestinian Talmuds and the role of Persia in their formation.

By J. Sion Mokhtarian, Contributing Writer

History of the Jews of Iran, Part III



Judea and Babylonia during the Second Temple Period: Hellenism, the Ptolemies, the Seleucids, the Hasmonean State and the

When Alexander the Great of Macedonia emerged as a powerful force in the Near East circa during the 330s BCE, with him the great cultural force of Hellenism swept over its lands and peoples. Many of Alexander's battles were fought against Persia, then against the Achaemenid Empire. Hellenistic (or ancient Greek) culture was extremely secular in its disciplines and as such was, at first, somewhat foreign to the sensibilities of the devout Jews in Jerusalem and those further east, including those still living in Babylonia. Over time, though, Hellenism proved to be a huge influence on Jewish culture.

We should recall from the last 'History' article that although many Jews returned to Zion at the grace of the Edict of Cyrus in 538 BCE, many other Jews remained in their new, thriving home of Babylonia. In other words, two of the major Jewish communities that thrived after the Babylonian Exile were the Jerusalem community and the Babylonian community.

The Jerusalem Jews, it should be remembered, were, at the time of Alexander's conquests, organizing themselves around the newfound reformations of the Persian-backed leaders Ezra and Nehemiah. To put it briefly, their reforms were aimed at preserving and strengthening Jewish life, such as, for instance, Ezra's revolutionary demand in 458 BCE that the Jewish men of Jerusalem divorce their non-Jewish wives. It was into this type of religious landscape that Hellenistic culture arrived, albeit roughly one century later. The Hellenistic ideal included the arts, democracy and radical materialism—secular concepts that were pitted against a post-exilic Jewish environment. Although at first the Jerusalem Jewish community was reluctant to participate in the new culture, it was only a matter of time until many Jews began to participate in Hellenistic high culture, including the famous gymnasion, where young Jewish men had the chance to study Homer, music and Greek philosophy.

The entire Near East was in shambles after Alexander the Great died in June, 323 BCE. After his death, different successors claimed heirship and inheritance to his empire. Wars broke out all over, including in Jerusalem, Judea. It was not until 301 BCE that some political order was revived in Judea. In 301 BCE, Judea and much of the coastal lands near it came under the rule of



the time of Cyrus the Great who gave them freedom," said 80-year old Morovati who was once a member of Iran's parliament prior to the country's 1979 Islamic revolution. "Iranians are not the type to want the destruction of another people; we respect the Jewish people and only wish success for the State of Israel".

Other local Iranian Muslim media personalities said they signed the letter condemning Ahmadinejad's comments in order to take a stance against Iran's totalitarian government and not because of any specific affinity for Israel.

"We are not necessarily defending Israel, their government is more than capable of doing that on its own, but we wanted to point out the absurdity of comments made by those in Iran's current government," said Homayoon Hooshiarnejad, owner of "Asre Emrooz", a daily Persian language newspaper based in the San Fernando Valley.

While Iran's current fundamentalist Islamic government endorses the annihilation of Israel as its official policy by supporting terrorist groups like Hamas and Hezbollah, such was not the case prior to the 1979 revolution when Iran was one of Israel's closest allies in the Middle East.

According to Habib Levy's "Comprehensive History of the Jews of Iran" (Mazda Publishers, 1999), the regime of the late Shah of Iran enjoyed strong political and trade relations with Israel during the late 1960s' and 1970s'.

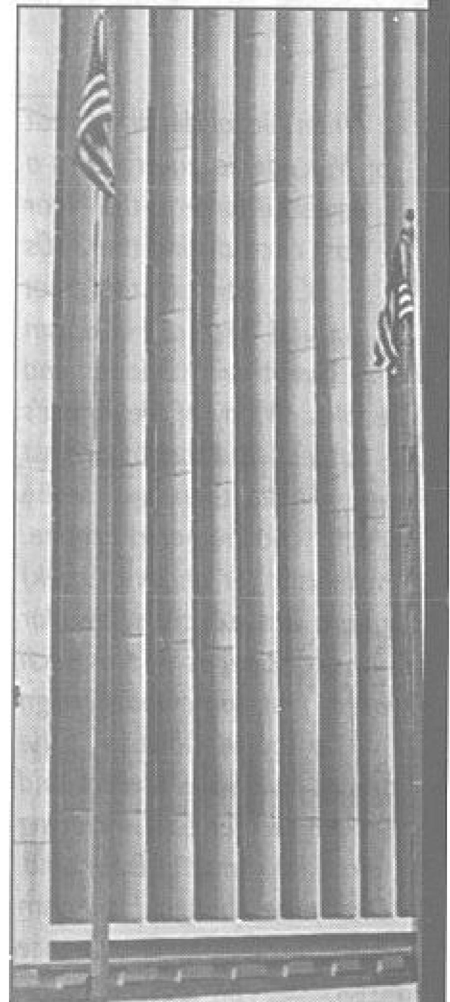
Reactions from local Iranian Jewish leaders to Ahmadinejad's calls for Israel's destruction have been cautious, as their statements in the past have often been used by Iranian government officials as excuses to seek reprisals on the near 15,000 Jews still living in Iran.

"We sadly recall that a little more than 25 years ago similar unwise slogans by the then leadership of the Islamic Republic of Iran provoked Iraq to attack Iran in a preemptive strike which resulted in an eight year war, leaving more than one million Iranian causalities," said Sam Kermanian, Secretary General of the Iranian American Jewish Federation. "At a time when Iran is under suspicion for pursuit of nuclear weapons, it is extremely difficult to find any wisdom in Mr.Ahmadinejad's threats against another country which is perceived to be a nuclear power".

Most non-Jewish Iranian media representatives said that they will continue to voice their opposition to future comments and policies carried out by Iran's current regime that seek to oppress Iran's population or threatens the stability of the Middle East.

"We (Persian language media) are not afraid of addressing this issue with Ahmadinejad's recent comments or any other similar issue that may arise," said Hooshiarnejad. "We are all quite politically active and want to make sure this regime is removed from Iran".

Karmel Melamed is an internationally published freelance journalist in Southern California, karmelmelamed@yahoo.com This article was originally published by the Jewish Journal of Greater Los Angeles.



By Karmel Melamed, Contributing Writer



Local Iranian Muslim Media Voice Support For Israel

More than 2,000 Southern California Iranians from various religious backgrounds held high the flags of Iran, Israel and the United States while marching along Wilshire Boulevard near the Federal Building in Westwood this past Sunday in a demonstration organized by local Persian language media against recent anti-Israel comments made by Iran's President.

The purpose of the demonstration was to voice opposition to an October 26th comment made by Iran's newly elected President Mahmoud Ahmadinejad, who in a state-run televised anti-Zionism rally in Tehran, referred to Israel as that "disgraceful blot" that should be "wiped off the map".

Strong condemnation for Ahmadinejad's statement came swiftly from leaders worldwide and even from eight Southern California-based Persian language newspapers, radio stations, and television programs that are owned and operated by Iranian Muslims.

"Mad hallucinations of Ahmadinejad, the appointed 'president' of a non-elected, tyrant, so called 'supreme leader' does not reflect the true sentiments of the people of Iran. Ahmadinejad does not speak for Iranians!" stated a letter released by local Persian language media and signed by nearly 20 Iranian Muslim journalists and political activists.

The letter from local non-Jewish Iranian media and journalists is significant as it reflects their first sign of public support for Israel, whereas in the past, such outlets have never openly condemned similar anti-Israel rhetoric coming from Iranian government officials.

"We wanted to show the world that we are against such comments made by Mr. Ahmadinejad and that his comments are not representative of the Iranian people," said Assadollah Morovati, owner of K.R.S.I. "Radio Sedaye Iran", a Persian language satellite radio station based in Beverly Hills that broadcasts news around the world.

Morovati, who began K.R.S.I. 18-years ago with the specific goal of bringing down Iran's Islamic regime, said the station's Iranian listeners inside Iran and elsewhere in the world have frequently been calling in on the air to voice their strong dissent for Ahmadinejad's recent comments against Israel.

"The Iranian people and Jews have shared a history of 2,500 years from



the Sandinistas in Nicaragua, the Eritrean Liberation Front, the Irish Republican Army, the Basques, the Chileans under Pinochet, even the Greeks long after the colonels were gone. In the euphoric post-revolutionary period, when a book about the suffering of Bolivian mineworkers became a bestseller, members of the Baha'i faith were disappearing by twos and threes, and Jews were fleeing Iran by the hundreds, my family eventually among them, without a mention in any books, or even a flier.

With their silent consent to the ill treatment going on at home, Iran's intellectuals committed an error so common in history that they can almost be forgiven for it. The injustices suffered by a minority as small as the Jews must have seemed inconsequential at the time; only in hindsight, in light of the democratic movement's derailment and the loss of all the liberties that the 1979 revolution promised, does their significance grow. But they did foreshadow what was to come. In so blindly echoing the Ayatollah's bilious views, these intellectuals failed to differentiate themselves from the clerics – the first grave step toward their loss of political power after the revolution. Fifty years after it was first spoken, Martin Niemoeller's famous warning proved true in Iran: First they came for the Baha'is, then the Jews, then the women, until they came for the average Iranian who, by then, had no choice but to subject himself to the dark rule of theocracy.

While President Ahmadinejad does not truly represent Iran and its attitude toward the Jews today, he does represent an old bigotry that the nation has yet to address. When it does, Iranians will finally be granting long overdue recognition to some of the country's most loyal citizens. And they may also save the Jewish community from extinction. If Iran can continue to be a sanctuary to Jews and other minorities, it will have maintained the very elements that have, throughout history, brought it both glory and distinction.

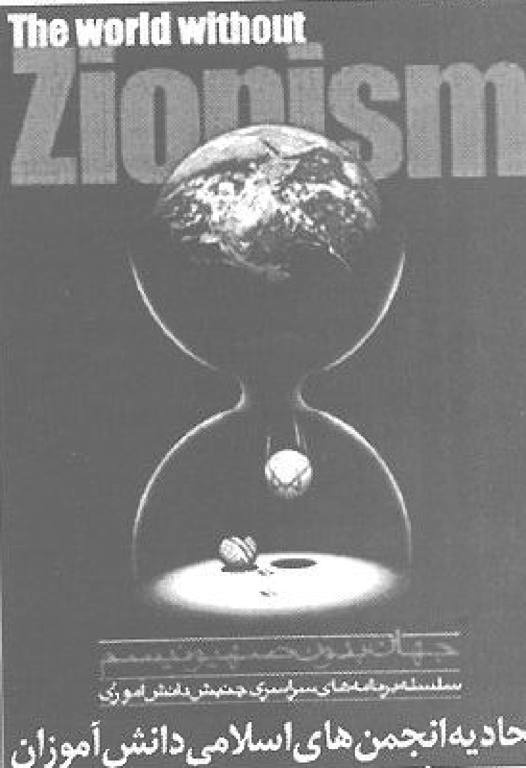
Author's e-mail:
Roya@RoyaHakakian.com
Roya Hakakian, a freelance journalist, is the author of two books of poetry in Persian and a memoir "Journey From the Land of No: A Girlhood Caught in Revolutionary Iran" (Crown).

"Israel and the Shah's Secret Police" to "An Exploration of Judaism" with chapters on "The Crimes and Murders of the Jews," "Jews: A Racist Nation" and "The Old Testament: A Pawn in Jewish Hands." But more than 2,000 years of Jewish presence in Iran has yielded no more than a handful of scholarly books and articles.

This is not because the story of Jews in Iran belongs to a bygone era. Even with the standoff between Iran and Israel, and the 1999 arrest of 13 Iranian Jews on espionage charges, Iran continues to be home to the largest community of Jews in the Middle East outside of Israel. Though the population has shrunk significantly – to somewhere between 15,000 and 30,000, according to Maurice Motamed, the Iranian Jewish parliamentary representative – the community's importance lies not in its size but in its ancient roots. The Jewish existence in Iran precedes that of the Muslims, dating to at least the 6th century BCE, when the Babylonian invasion of Jerusalem and the fall of the First Temple drove the Jews into exile.

It has been a bittersweet existence: sweet, because Jews living in Iran were spared the rampant pogroms of Russia and Europe; bitter, because they were nonetheless subjected to hostility. My generation, growing up before and during the 1979 revolution, knew little about this hostility and how it played out – Jews being relegated to second-class status, forced to convert, barred from social and economic advancement, and denied rights as basic as walking on the sidewalk on rainy days. But they had deeply shaped our parents and our family narratives.

And it is a life that, in print or otherwise, has been muted. Jews, who adopted Persian as their language and celebrate all the secular holidays with fervor, have made major contributions to Iranian art and culture. And yet, most non-Jewish Iranians' familiarity with Jewish life and tradition barely goes beyond a few fond accounts of neighbors who occasionally ask them to switch their lights on or off on the Sabbath, and who are admired not for their colorful ways, but for being so indistinguishable from the surrounding Muslim community. The



term by which the majority of Iranians refer to a Jewish person is still the derogatory "Johoud," the equivalent of "dirty" in the Persian vernacular.

The history of this particular ignorance is important. Nearly 50 years ago, Khomeini began to make his first public speeches, which were riddled with anti-feminist, anti-modernist and anti-Semitic sentiments. In them, he introduced Israel and the United States as the two evil pillars supporting the monarchy of Shah Mohammad Reza Pahlavi. This idea caught the imagination of the secularists fighting the Shah, and soon the struggle against him, against U.S. imperialism and against Zionism all became one.

But in reality, the rhetoric was a facade for anti-Semitic sentiments that predated the politics of the pre-revolutionary era. When the Holocaust was still a recent memory, even diehard progressive Iranians had no second thoughts about calling for the destruction of Israel. Leftist organizations sent their recruits to Lebanon for military training, and many made their names by carrying out military operations against the Israeli army. When the leading intellectual of the '60s and '70s, Jalal Al-Ahmad – who saw Westernization as the root of Iran's problems and coined the term "westoxification" – returned to Iran from a 10-day trip to Israel, few of his fans were moved by the admiration he expressed for the kibbutz and the Jewish immigrants who had come together to build a utopia in the Middle East. In 1967, when the Israeli soccer team faced their Iranian counterparts in a historic match in Tehran, the fact that swastika-marked balloons flew over the stadium and that Iranian Jews were pelted with rocks and their businesses looted seemed as natural as the celebrations that followed Iran's victory.

These realities should have inspired introspection among Iranian intellectuals (after all, self-criticism was as popular as the Beatles in those days). But they didn't, even though, from the '60s through the late '70s, Iran's elite championed the cause of the world's downtrodden:

By Roya Hakakian, Special to Iranian Jewish Chronicle

A DEMONIZING CALL:

This Time, Bashing Israel May Backfire

When Iranian President Mahmoud Ahmadinejad called last month for Israel to be wiped off the map of the world, he displayed a disregard for the international community that proved he is a genuine disciple of the late Ayatollah Khomeini. But his proposal also showed that he hasn't learned any lessons from recent Iranian history. In a country where public opinion takes shape in direct opposition to the regime, the objects of hostile statements like Ahmadinejad's almost always win friends among young Iranians.

Take the United States. Twenty-five years of demonizing America has only sent the Great Satan's popularity skyrocketing so high that many political pundits speak of Iran as the biggest red state outside U.S. borders. Now, in similar fashion, the passion for the Palestinian cause is cooling, and the average Iranian is beginning to look at Israel with new interest.

The ailing economy has turned unemployed young Iranians into pragmatists. One popular slogan at student demonstrations in recent years has been: "Let go of Palestine; pray think of our miseries!" Bloggers are expressing their exhaustion with the regime's embrace of the Palestinian cause at the expense of Iranians' welfare. Though this year's annual anti-Israel parade reportedly drew tens of thousands, that was far fewer than the hundreds of thousands, even millions, who attended in the early 1980s.

For the first time in decades, opposition leaders, no longer afraid of taking an unpopular position, are challenging the assumption that Iran's official anti-Israel stance is sound foreign policy. There's some momentum behind the idea that in a region dominated by Sunni Arabs, Israel is Iran's most natural strategic ally. Writing about a recent trip to Iran in the New York Review of Books, historian Timothy Garton Ash pointed to developments like these as evidence of the Iranians' "friendly curiosity about Israel."

But curiosity is easier to come by than enlightenment. As religious fundamentalism becomes a universal affliction, inflammatory statements like Ahmadinejad's should blend into the thicket of radical utterances issuing from around the world. The blame for the fact that it doesn't falls chiefly on Iranian intellectuals.

Even though Iran has long had a substantial Jewish population – before 1979, it was between 80,000 and 100,000, including my family – there is a dearth of reliable literature in the Persian language about Israel and Jewish history. Government-sponsored institutions, to be sure, have been prolific on the subject, publishing openly anti-Semitic titles ranging from "The Jewish Lobby in America," "History of the Jewish Plutocracy" and

History & Life in Jewish Los Angeles Lecture Series

The Skirball Center and Autry National Center near Burbank were bustling with large crowds for the lecture series on Nov. 12 – 14 about the diversity of Jewish life in Los Angeles, sponsored by UCLA's Center for Jewish Studies. The three-day event entitled "Jewish Los Angeles – Then and Now" hosted local rabbis, Jewish scholars and writers who shared their insights on topics ranging from the literature, politics, history, and social interactions of the Jewish community in Los Angeles for the last two centuries. Most noteably Iranian Jewish novelist Gina Nahai and UCLA Professor of Judeo-Persian literature Dr. Nahid Pirnazar shared the experiences of the local Iranian Jewish community. Other prominent speakers included Sinai Temple's Rabbi David Wolpe, U.S. Congressman Howard Berman and Los Angeles County Supervisor Zev Yaroslavsky.



Dear Friends: Permit me to introduce our organization.

The International Society for Iranian Studies (ISIS), formerly the Society for Iranian Studies, was founded in 1967 as an academic society to support and promote the field of Iranian Studies at the international level. ISIS, an affiliated member of the international Middle East Studies Association (MESA), is a private, not-for-profit, non-political organization of persons interested in Iranian Studies in the broadest sense. An elected council and an executive council run the affairs of the organization. The current Executive Director is Dr. Hamid Akbari (Northeastern Illinois University). The objectives of the Society are to promote high standards of scholarship in the field, to encourage the teaching of Iranian Studies at the graduate and under-graduate levels, and to encourage and facilitate scholarly exchange amongst its international membership.

The International Society for Iranian Studies publishes the "Iranian Studies," a journal that continues to serve as the principal journal in the field. Its current editor is Dr. Homa Katouzian (University of Oxford). "Iranian Studies" is a peer-reviewed journal of history, literature, culture and society, covering all regions of the globe with a Persian or Iranian legacy, especially Iran, Afghanistan, Central Asia, the Caucasus and northern India, as well as diaspora communities of Iranians in Europe and the United States. The organization also publishes a newsletter for the membership: ISISNews.

As an independent, non-partisan, non-political, multi-disciplinary international community of over 500 scholars, students, academic and non-academic researchers, and aficionados of Iranian studies, ISIS is committed to promoting the free exchange of ideas, freedom of expression in all forms and all media, and unrestricted pursuit of (academic and non-academic) research, instruction, publication and presentation (in Iran and internationally) without fear of intimidation and persecution. To achieve this goal, in 2005 we organized the Committee for Intellectual and Academic Freedom (ISIS-CAIF), which is currently coordinated by Dr. Mansour Bonakdardian (Hofstra University).

ISIS will had a strong presence at the 2005 MESA meeting which was held in Washington DC from November 19-21. In addition, our members presented papers in more than thirty panels, with papers ranging from pre-Islamic Iran to modern social and economic concerns.

ISIS also holds its own biennial conference. The Sixth Biennial Conference will be held in association with the Iran Heritage Foundation and the London Middle East Institute in London at the School of Oriental and African Studies (SOAS) on August 3-5, 2006. Dr. Houchang Chehabi (Boston University) chairs the program committee. This conference will be held immediately after the Centenary Conference of the Iranian Constitutional Revolution of 1906-1911 at Oxford University, July 30-August 2, 2006.

We encourage you to join our association and to participate in our events.

With very best wishes,

Janet Afary, President
Purdue University


Lisa Forstein
Managing Editor

Dear Readers,

December's issue is filled to the rim with enlightening, in depth articles. In one felt swoop you will read an interesting historical overview of the Persian Jews, and then turn the page to find out how seemingly half of Jewish Tehran landed in Los Angeles. This issue includes articles by world famous author, Roya Hakakian, and by professor Nahid Pirnazar, Chanukah articles by Rabbi's, rabbinical students, book and music reviews by media professionals, Chanukah miracles by Jewish professionals and people who simply have great insights to share.

The Iranian Jewish Chronicle bridges gaps. Our writers live all over the United States, Israel, Europe, Canada and Iran. Though our readership used to be mainly Iranian, our writers and readers are now many ethnicities, and as they share the magazine with their friends many people are learning about Iranian Jewish American culture.

Our article topics range from sports to poetry, to humor to politics. The insight offered in one article often challenges the veracity of another, yet each article compliments the vision of our magazine opening it up for readers with numerous interests and opinions.

I am excited to say that the very intriguing community that has developed on the printed pages will soon invite you to join in sharing, analyzing and participating in more ways than reading. You will be invited to "blog" with us, advertise with us, write to us and submit your artwork and your words to us On-line.

You are now invited to...

www.IJChronicle.com

Get involved today. *This is no longer your grandparent's coffee table magazine.* Let us know what you want. Keep our diversity alive, and invite your friends to read and contribute on the web. Let us bridge many more gaps, in Los Angeles, in the United States and worldwide.

In light of new beginnings, Happy Chanukah!

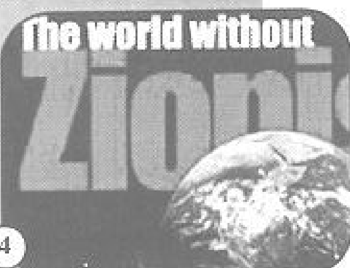
Lisa Forstein
Managing Editor

IRANIAN JEWISH CHRONICLE (CHASHM ANDAAZ)
Is published monthly by: Iranian American Jewish Association
A.k.a. SIAMAK (a non- profit organization)
An affiliated Organization of Jewish Federation Council of Greater Los Angeles
P.O. Box 3074 • Beverly Hills, California 90212 • Telephone: (310) 843-9846 • Facsimile: (310) 843-9266

Annual basic subscription rate is: $26.00. • Single copy: $3.00 U.S. Currency Only. • For subscription please call: 310-843-9846.
Second-class postage paid at Los Angeles, California.

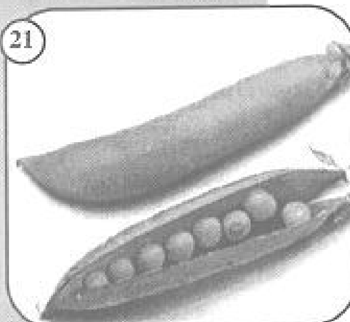
Contents


3



4


9


21


26


35

AMERICAN FRIENDS OF LIKUD

P.O. BOX 8711, JAF STATION
NEW YORK, NY 10116

PHONE: (212) 308-5595
FAX: (212) 239-3147
EMAIL: info@thelikud.org
www.thelikud.org

Dear Fellow Jews:

I have been asked and have accepted to run as a delegate on the slate of American Friends of Likud for the 35th World Zionist Organization Congress to be held next year in Jerusalem. While I was surprised at being asked to run, I was also deeply humbled and honored at the same time. The World Zionist Organization Congress has been known for over 100 years as the "Jewish Parliament."

On November 14, 2005, while I was in Israel on a Likud mission, I had the honor of having a private meeting with His Excellency, President Moshe Katsav at his house. President Katsav clearly stated the importance of every Jew 18 years or older to register and vote in the World Zionist Organization Congress. President Katsav also asked me to convey to our community his warmest and best personal regards.

Our community has an opportunity to make a statement to the leadership of Israel that we want to be connected. It is also our duty as Jews to register and vote in the World Zionist Organization Congress. Please go to **www.azm.org** where you can register online. The process takes less than 5 minutes and the cost is only $7.00. Anyone who is Jewish and at least 18 years old can register and vote.

The election started November 15, 2005, and online registration ends February 15, 2006. We have 8 candidates on the Likud list from the Los Angeles area. I am #5 on the list. The more votes for Likud, the better our chances of getting elected. Thank you for your support.

Very truly yours,

MYLES L. BERMAN
Chairman, Beverly Hills Chapter
American Friends of Likud